



مسیر ارگان مرکزی

جبهه مردم افغانستان «جما»

ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین



شماره مسلسل : نژدهم

فبروری 2026 میلادی مطابق دلو 1404 خورشیدی

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»



فهرست عناوین این شماره :

1. 10 منازعه‌ای که باید در سال 2026 زیر نظر داشت بخش دوم
2. شورای امنیت سازمان ملل متحد «قبر خود را خودش کند»
3. بررسی تطبیقی اصول‌نامه‌ی جزایی طالبان
4. د افغانستان د بیا جوړونې سپېڅلې فریاد
5. مقام آزادی
6. طلای ملت‌ها: از پشتوانه‌ی اعتماد اسعاری تا ابزار قدرت در نظم مالی جهانی
7. بخشی از سخنرانی زنده یاد «قیوم رهبر» در کنفرانس سرتاسری سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)
8. قانون نمای بربریت
9. امپراتوری فساد اپستین؛ پرونده‌ای فراتر از رسوایی‌های جنسی
10. «کهنه» در حال مرگ است و «نو» نمی‌تواند زاده شود
11. زنده یاد داوود منگل
12. سرطان خاموش؛ قاتلان فرامرزی جان افغانستانی‌ها
13. اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان
14. اخبار و وقایع مهم اروپا و جهان
15. پاسخ به سوالات خوانندگان محترم جریده مسیر
16. حال وطن
17. «کی‌جی‌بی در افغانستان»
18. پروژه ی امپراتوری آمریکا بازی شیطان جلد اول



1

نیکولاس مادورو، رئیس‌جمهور ونزولا، از قدرت تلقی می‌شود. در ماه دسامبر، گارد ساحلی آمریکا به توقیف نفتکش‌هایی پرداخت که نفت خام تحریم‌شده ونزولا را صادر می‌کردند؛ اقدامی که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، از آن به‌عنوان «محاصره» یاد کرد. اگر مادورو، که سال‌ها فشارهای اقتصادی را تحمل کرده است، عقب‌نشینی نکند، تلاش برای براندازی او با زور همچنان محتمل به نظر می‌رسد.

ترامپ در دوره نخست ریاست‌جمهوری خود فشارها بر مادورو را تشدید کرد؛ تحریم‌های سخت‌گیرانه وضع نمود، یک رهبر مخالفان را به‌عنوان رئیس‌جمهور به‌رسمیت شناخت و از یک کودتای نافرجام پشتیبانی کرد. اما با بازگشت به قدرت، او در ابتدا رویکرد متفاوتی در پیش گرفت و ریک گرنل، فرستاده خود، را برای دستیابی به توافق به کاراکاس فرستاد. این تلاش‌ها به آزادی چند گروهان آمریکایی و پذیرش بازگشت مهاجران اخراج‌شده ونزولایی انجامید و در عین حال، ترامپ به شرکت بزرگ نفتی شورون اجازه داد با وجود تحریم‌ها به استخراج نفت در ونزولا ادامه دهد.

با این حال، جناح تندروتر دولت، به رهبری مارکو روبیو، وزیر خارجه که همزمان سرپرستی مشاوریت امنیت ملی را نیز بر عهده دارد، این رویکرد را کنار زد. تا ماه اپریل، دولت آمریکا تدابیر تنبیهی را تشدید کرد. این‌بار، سیاست واشنگتن نه به‌عنوان تلاشی برای بازگرداندن دموکراسی به ونزولا، بلکه به‌عنوان میارزه با قاچاق مواد مخدر معرفی شد؛ موضوعی که برای پایگاه «اول آمریکا»ی ترامپ جذاب‌تر تلقی می‌شود. در واقع، هرچند برخی مقام‌های بلندپایه ونزولایی از عبور کوهانین از این کشور سود می‌برند، اما هیچ یک از فنتائیلی که جوامع آمریکا را ویران کرده، از ونزولا نمی‌آید.

در ماه‌های پایانی ۲۰۲۵، ترامپ و دیگر مقام‌ها لحن خود را تندتر کردند، مادورو را «نارکو-تروریست» خواندند و وعده دادند او را به عدالت بکشانند. نیروی دریایی بزرگ آمریکا که به جنوب کارائیب اعزام شده بود، همچنان قایق‌های کوچک نزدیک سواحل ونزولا را که به قاچاق مواد مخدر متهم می‌کرد، منهدم ساخت. ماریا کورینا ماچادو، رهبر مخالفان ونزولا و برنده جایزه صلح نوبل ۲۰۲۵، که سال‌هاست خواستار فشار نظامی خارجی برای برکناری مادورو است و ظاهراً با روبیو روابط نزدیکی دارد، به نظر می‌رسد نقش تاثیرگذاری در شکل‌دهی سیاست آمریکا ایفا می‌کند.

۱۰ منازعه‌ای که باید در سال ۲۰۲۶ زیر نظر داشت

منبع: گروه بین‌المللی بحران
۲ جنوری ۲۰۲۶

بخش - ۲

گروه بین‌المللی بحران به سنت هر ساله، در آغاز سال نو میلادی گزارش سالانه خود از ۱۰ مناقشه بزرگ در سال جدید میلادی را که باید رصد کرد، منتشر کرده است. این گزارش مفصل در چند بخش ترجمه شده که بخش نخست، آن پیش از این منتشر شده و در ادامه بخش دوم آن ارائه می‌شود.

۱۰ منازعه‌ای که در سال ۲۰۲۶ باید زیر نظر گرفته

شوند

- ونزولا
- سودان
- اتیوپی-اریتریا
- مالی و بورکینافاسو
- اوکراین
- سوریه
- اسرائیل-فلسطین
- اسرائیل و ایالات متحده در برابر ایران و حوثی‌ها
- میانمار
- افغانستان-پاکستان

۱- ونزولا

در اواخر سال ۲۰۲۵، ایالات متحده بزرگترین تجمع نظامی خود را در دهه‌های اخیر در بخش جنوبی دریای کارائیب آغاز کرد؛ اقدامی که به‌ظاهر بخشی از طرح‌ها برای برکناری



خسته شده‌اند و بیشتر آنان خواهان پایان حکومت مادورو هستند. فاجعه انسانی یک دهه اخیر—که حدود یک‌چهارم جمعیت ونزولا را به پناهنده تبدیل کرده—با بازگشت شبیح ابرتورم، رو به وخامت بیشتر است.

با این حال، اقدام نظامی برای برکناری مادورو به احتمال زیاد بیش از آن‌که موفق شود، به بی‌ثباتی می‌انجامد. ممکن است بخشی از نیروهای دولتی شورش کنند، اما بخش‌هایی از فرماندهی ارشد ارتش احتمالاً در برابر تغییر رژیم مقاومت خواهند کرد. اعتماد به عفو و اشنگتن یا ماچادو نیز اندک است. گروه‌های مسلح فعال در سراسر کشور از هر خلأ قدرتی برای تحکیم یا گسترش کنترل خود بهره خواهند برد؛ از جمله «کولکتیوو»های سازمان‌یافته در محله‌های فقیر شهری و «میلیشیا‌های مردمی» که مادورو اخیراً بسیج کرده است. باندهای جنایت‌کار نیز در شهرها و مناطق روستایی حضور دارند. ارتش آزادی‌بخش ملی کلمبیا، گروه شورشی با چند هزار جنگجوی کارآزموده در ونزولا، بارها اعلام کرده است که در صورت ورود نیروهای خارجی، با آنان خواهد جنگید. در مجموع، تغییر رژیم از راه نظامی به احتمال زیاد به هرج و مرج، موج‌های تازه پناهجویی و یک درگیری طولانی‌مدت—هرچند کم‌شدت—خواهد انجامید، نه به گذار آرام به وضعیتی بهتر.

۲- سودان

تصاویر هولناک منتشر شده از دارفور—جایی که نیروهای پشتیبانی سریع (RSF) پس از تصرف شهر الفاشر در اواخر ماه اکتوبر دست به کشتار گسترده زدند—باید تلاش‌های جهانی برای پایان دادن به جنگی را برانگیزد که تا حد زیادی نادیده گرفته شده است. با این حال، تعهد دونالد ترامپ در ماه نوامبر برای کمک شخصی به پایان جنگ، تاکنون نتیجه‌ای در پی نداشته است.

جنگ داخلی اخیر سودان در اپریل ۲۰۲۳ آغاز شد؛ جنگی که ریشه در کشمکش درون شورای نظامی حاکم پس از سقوط عمرالبشیر، دیکتاتور پیشین، داشت. این جنگ میان اردوی سودان، همراه با مجموعه‌ای از میلیشیا‌های اسلام‌گرا و شورشیان سابق، از یک سو و نیروهای پشتیبانی سریع از سوی دیگر جریان دارد؛ نیروهایی که با شورشیان پیشین دیگر متحد شده و از حمایت مزدوران خارجی برخوردارند. RSF به رهبری محمد حمدان دقلو، معروف به «حمیدتی»، در سال‌های پایانی حکومت بشیر به نیرویی شبه‌نظامی بدل شد که با قاچاق طلا و جنگ در یمن علیه حوثی‌ها ثروتمند شده و توان رقابت با ارتش را یافت.

درگیری‌هایی که از خارطوم آغاز شد و به سرعت به سایر مناطق کشور گسترش یافت، بدترین فاجعه انسانی جهان را

اکنون پرسش اصلی این است که چه خواهد شد؟ به نظر نمی‌رسد سطوح بالای اردوی ونزولا که پیوندهای نزدیکی با حکومت مادورو دارند، علیه او اقدام کنند. تهاجم گسترده زمینی آمریکا نیز بعید به نظر می‌رسد و چهره‌های بانفوذ نزدیک به ترامپ آشکارا با آن مخالفت کرده‌اند. افزون بر این، نیروهای زمینی آمریکا در منطقه اندک‌اند. با این حال، بعید است ترامپ بدون دستیابی به چیزی که بتواند آن را «پیروزی» جلوه دهد، عقب‌نشینی کند. او ممکن است حملاتی را علیه تاسیسات نظامی یا باندهای پرواز مخفی آغاز کند یا توقیف نفتکش‌ها را گسترش دهد. دستور حمله هدفمند برای حذف خود مادورو گامی بسیار چشم‌گیرتر خواهد بود، هرچند در آن صورت نیز احتمالاً یک وفادار به نظام یا فردی متمایل به حفظ ساختار قدرت کنونی جای او را خواهد گرفت. گزینه دیگر، فروپاشی رژیم در پی درگیری‌های داخلی جناحی است.

با این همه، دستیابی به یک راه‌حل مذاکره‌شده نیز کاملاً ناممکن نیست. گزارش‌ها حاکی است که مادورو برای یافتن راه خروج، به آمریکا پیشنهاد سهم قابل توجهی در شرکت‌های نفتی ونزولا را داده است. برخی تحلیل‌گران بر این باورند که ترامپ ممکن است به‌جای کنار رفتن مادورو، تصاحب بخشی بزرگ از ذخایر عظیم نفتی ونزولا را به‌عنوان «انجام ماموریت» بپذیرد. گزینه دیگر این است که مادورو در برابر تضمین مصونیت از پیگرد قضایی در آمریکا و دیوان کیفری بین‌المللی یا تبعید به کشوری که آن را امن می‌داند—احتمالاً روسیه، یا شاید ترکیه یا یکی از کشورهای خلیج—قدرت را واگذار کند. با این حال، حتی در این صورت، گذار مسالمت‌آمیز مستلزم دست‌کم تقسیم موقت قدرت میان مخالفان و بخش‌هایی از رژیم کنونی خواهد بود که دولت مرکزی، دستگاه قضایی و امنیتی و بخش اعظم اداره‌های محلی را در اختیار دارند.

چه معامله نفتی با خود مادورو و چه انتقال قدرت همراه با تقسیم قدرت، برای ماچادو و متحدان سرسختی چون روبیو—که امیدوارند تغییر رژیم در ونزولا به تحولات مشابه در کوبا بینجامد—پذیرفتنی نخواهد بود. در نهایت، این خود ترامپ خواهد بود که باید چنین سازشی را تحمیل کند.

حامیان سرنگونی کامل نظام استدلال می‌کنند که خطرهای اغراق‌آمیز است و شکست‌های تغییر رژیم در خاورمیانه درس قابل تطبیقی برای ونزولا ندارد؛ زیرا این کشور دچار شکاف‌های فرقه‌ای نیست و پیشینه دموکراتیک دارد. بی‌تردید، بسیاری از مردم ونزولا و همسایگانش از سال‌ها دیپلماسی ناکام برای پایان دادن به بحران سیاسی کشور



جنگجویان RSF غیرنظامیان را قتل عام کردند و گاه خود از این اعمال فیلمبرداری نمودند. تصاویر ماهواره‌ای حتی از مشاهده لکه‌های بزرگ خون از فضا حکایت داشت.

این جنایات باید قدرت‌های خارجی را که تاکنون توجه اندکی به جنگ نشان داده‌اند، به اقدام وادارد. محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان، در دیدار نوامبر خود از کاخ سفید از ترامپ خواست برای حل بحران کمک کند. مسعد بولوس، فرستاده ترامپ— که پدرزن دختر او، تیفانی، نیز هست—پیش‌تر در تابستان، همراه با مصر، عربستان و امارات، برای برقراری آتش‌بس تلاش کرده بود.

اما این تلاش‌ها اکنون متوقف شده است؛ نبردها در کردفان ادامه دارد و ارتش همچنان پیشنهاد آتش‌بس را رد می‌کند. در داخل فرماندهی ارتش و میان متحدانش، مخالفت شدید با مذاکرات وجود دارد. اسلام‌گرایان بانفوذ دوران بشیر و شورشیان پیشین دارفور بیم دارند که آتش‌بس، سلطه RSF بر غرب سودان را تثبیت کند. حمیدتی آمادگی بیشتری برای گفت‌وگو نشان داده، اما حتی پس از پذیرش رسمی آتش‌بس نیز به تشدید درگیری‌ها ادامه داده است. روابط پر تنش عربستان و امارات نیز مانع دیگری است؛ به‌ویژه پس از آن‌که نیروهای مورد حمایت امارات در یمن در اوایل دسامبر مناطقی را از رقبای مورد حمایت عربستان تصرف کردند.

ترامپ در موقعیتی قرار دارد که می‌تواند بیشترین تاثیر را برای توقف جنگ بگذارد. اگر او بتواند ابوظبی را وادار کند در جریان آتش‌بس ارسال سلاح به RSF را متوقف سازد، ریاض و دیگر پایتخت‌ها نیز باید ارتش را به پذیرش طرح آمریکا ترغیب کرده و کمک‌های خود را محدود کنند. در بهترین حالت، این روند می‌تواند زمینه را برای آتش‌بس پایدار، وحدت دوباره سودان و ایجاد یک دولت انتقالی غیرنظامی فراهم سازد. با این همه، تصور صلحی پایدار بدون دادن نقشی سیاسی به طرف‌های درگیر—هرچند برای بسیاری از سودانی‌ها ناخوشایند باشد—دشوار است. بازسازی سودان پس از این جنگ ویرانگر کاری بس دشوار خواهد بود، اما آتش‌بس نخستین گام ضروری در این مسیر است.

ادامه دارد....



رقم زده است. میلیون‌ها نفر آواره شده‌اند و میلیون‌ها تن دیگر به کمک‌های فوری نیاز دارند. سازمان ملل از بروز کانون‌های قحطی در سراسر کشور، به‌ویژه در مناطق تحت کنترل یا محاصره RSF، خبر داده و اعلام کرده است که هر دو طرف مانع رسیدن کمک‌ها می‌شوند. این نهاد همچنان خشونت جنسی گسترده، به‌ویژه علیه زنان و دختران، را مستند کرده است.

کفه جنگ بارها جابه‌جا شده است. در آغاز، RSF بیشتر خارطوم را تصرف کرد، به قلب رودخانه‌ای سودان پیش رفت و چنان می‌نمود که به‌سوی بندر سودان—مقر عملیاتی ارتش—حرکت کند. حمایت امارات متحده عربی در این مرحله نقش تعیین‌کننده داشت؛ هرچند ابوظبی دخالت را رد می‌کند، گزارش‌های متعدد از انتقال سلاح از این کشور به میدان‌های نبرد سودان حکایت دارد. امارات به حمیدتی نزدیک است و نسبت به پیوندهای ارتش با اسلام‌گرایان دوران بشیر بدبین است و ظاهراً حمایت از RSF را راهی برای تقویت نفوذ خود در آفریقا می‌داند.

با وجود این حمایت‌ها، ورق در اواخر ۲۰۲۴ برگشت. مصر و ترکیه—که از مداخله امارات ناخشنود بودند—ایران، برای تقویت نفوذ خود، ارسال سلاح به ارتش را افزایش دادند. ارتش، به‌عنوان دولت به‌رسمیت شناخته‌شده سودان، امکان خرید سلاح از بازارهای رسمی را نیز داشت. عربستان سعودی که عمدتاً بی‌طرف مانده بود، حمایت قوی‌تری از ارتش به عمل آورد. در مارچ ۲۰۲۵، ارتش با یک عملیات تهاجمی خارطوم را بازپس گرفت و RSF را به غرب نیل، به دارفور و منطقه کردفان، عقب راند.

با این حال، امید به آرامش پایدار به‌سرعت از میان رفت. حملات خود را تشدید کرد و به نظر می‌رسد امارات سلاح‌های سنگین تری در اختیار آن گذاشت. طیاره‌های بی‌سرنشین دوربرد RSF حتی بندر سودان را هدف قرار دادند. این نیروها با همراهی برخی سیاستمداران غیرنظامی، دولت موازی‌ای را در نیالا، در جنوب دارفور، اعلام کردند؛ هرچند بیشتر مقام‌های این دولت در تبعید به‌سر می‌برند و نفوذ واقعی اندکی دارند.

در اکتوبر، RSF الفاشر—آخرین سنگر ارتش در غرب سودان—را تصرف کرد. این تحول، تجزیه عملی کشور را عمیق‌تر ساخت: دارفور و بخش بزرگی از کردفان در غرب در کنترل RSF قرار گرفت و مرکز و شرق کشور در دست ارتش باقی ماند. در طول جنگ، غیرنظامیان به‌شدت آسیب دیده‌اند؛ ارتش مناطق مسکونی را گلوله‌باران کرده و هر دو طرف به پاک‌سازی قومی، از جمله کشتارهای جمعی، به‌ویژه هنگام تغییر کنترل شهرها، دست زده‌اند. در الفاشر،



2

شورای امنیت سازمان ملل متحد «قبر خود را خودش کند»

او می‌گوید تاریخ‌نگاران آینده، روز ۱۷ نوامبر ۲۰۲۵ را به عنوان روز پایان سازمان ملل ثبت خواهند کرد؛ روزی که شورای امنیت ملل متحد با تصویب قطعنامه 14/2803، نهادی به نام «هیأت صلح» را تصویب کرد که ریاست مادام‌العمر آن به دونالد ترامپ واگذار شد. از دید وارفاکیس، این تصمیم به این معناست که سازمان ملل با دست خود مشروعیتش را از میان برد.

یانیس وارفاکیس در این بخش می‌گوید که هنگام تصویب قطعنامه مربوط به «هیأت صلح (Board of Peace)» در شورای امنیت سازمان ملل متحد، تنها دو کشور — چین (China) و روسیه (Russia) — رأی ممتنع دادند و هیچ کشوری با آن مخالفت نکرد. او می‌افزاید که در آغاز از این موضع این دو کشور خشمگین شد، زیرا انتظار داشت حداقل با این تصمیم مخالفت صریح صورت گیرد. اما به گفته او، زمانی که دلایل چین و روسیه را شنید، دریافت که استدلال آن‌ها قابل تأمل است.

وارفاکیس توضیح می‌دهد که رأی ممتنع این دو کشور در واقع بازتاب این نگرانی بود که با تصویب چنین قطعنامه‌ای، سازمان ملل متحد عملاً مشروعیت و جایگاه حقوقی خود را از بین می‌برد و به نهادی بدل می‌شود که نه مدافع حقوق ملت‌ها، بلکه توجیه‌کننده پروژه‌های قدرت‌های بزرگ است. به باور او، همین که هیچ کشوری در شورای امنیت حاضر نشد در برابر چنین تصمیم سرنوشت‌ساز ایستادگی کند، خود نشانه عمیق بحران در ساختار سازمان ملل متحد است.

او نتیجه می‌گیرد که این رأی‌گیری نه فقط یک تصمیم سیاسی، بلکه لحظه‌ای تاریخی بود که در آن، شورای امنیت با سکوت و همراهی اکثریت اعضا، به فروپاشی اخلاقی و حقوقی نظام بین‌المللی رسمیت بخشید.

به گفته او، این قطعنامه عملاً تمام تاریخ قطعنامه‌های قبلی درباره فلسطین را لغو کرد. در متن آن، فلسطینی‌ها دیگر وجود ندارند؛ گویی غزه یک سرزمین «بی‌صاحب» (terra

تصویب قطعنامه‌ای شورای امنیت سازمان ملل متحد که «هیأت صلح (Board of Peace)» تحت ریاست دونالد ترامپ را به رسمیت می‌شناسد، نه تنها مشروعیت حقوق بین‌الملل را زیر سوال برد، بلکه به تعبیر یانیس وارفاکیس، اقتصاددان و وزیر پیشین مالیه یونان، به معنای آن است که سازمان ملل متحد با دست خود پایان نقش تاریخی‌اش را امضا کرده است. این اقدام، به جای دفاع از عدالت و حقوق ملت‌ها، راه را برای خصوصی‌سازی قدرت جهانی، حذف مردم فلسطین از معادله سیاسی و بازگشت منطق عریان استعمار هموار می‌سازد. اینک توجه شما را به گفتگو میان پروفیسور گلین دیسین (Prof. Glenn Diesen) با یانیس وارفاکیس (Yanis Varoufakis)، اقتصاددان و وزیر اسبق مالیه یونان جلب مینمایم :

عنوان گفتگو :

یانیس وارفاکیس: «هیأت امپریالیستی صلح» و پایان عملی سازمان ملل متحد

پروفیسور گلین دیسین (Prof. Glenn Diesen) با یانیس وارفاکیس (Yanis Varoufakis)، اقتصاددان و وزیر اسبق مالیه یونان (former Minister of Finance of Greece) گفتگو می‌کند و یانیس وارفاکیس استدلال می‌کند که طرح «هیأت صلح (Board of Peace)» دونالد ترامپ نه یک ابتکار صلح، بلکه پروژه‌ای امپریالیستی است که عملاً به انحلال سازمان ملل متحد (United Nations) و نابودی حقوق بین‌الملل (International Law) انجامیده است.



حمایت قدرت سیاسی، به آسیا اعزام شد. نتیجه این شد که همین شرکت خصوصی توانست:

- بخش‌های وسیعی از هند را اشغال کند

- اندونیزیا و مناطق جنوب شرق آسیا را تحت کنترل درآورد

- و در اوج قدرت خود، بیش از ۲۰۰ هزار سرباز مسلح در اختیار داشته باشد

واروفاکیس می‌گوید این شرکت عملاً به یک دولت موازی بدل شده بود: مالیه جمع می‌کرد، جنگ به راه می‌انداخت، سرزمین تصرف می‌کرد و سرنوشت میلیون‌ها انسان را تعیین می‌نمود، بدون آن‌که به مردم پاسخگو باشد.

او اضافه می‌کند که تنها زمانی که شرکت هند شرقی دچار بحران مالی شد، دولت بریتانیا آن را ملی ساخت و بدهی‌هایش را به دوش گرفت؛ و از همان‌جا بود که امپراتوری رسمی بریتانیا شکل گرفت. به بیان دیگر، نخست شرکت استعمار کرد و بعد دولت وارد صحنه شد.

واروفاکیس نتیجه می‌گیرد که امروز نیز همان الگو در حال تکرار است:

شرکت‌های بزرگ تکنالوژی، سرمایه‌داران فراملی و ساختارهایی مانند «هیأت صلح» در تلاش‌اند تا دولت‌ها را کنار بزنند و جهان را به‌وسیله ساختارهای شرکتی اداره کنند.

به باور او، هدف این پروژه فقط فلسطین یا غزه نیست، بلکه آینده‌ای است که در آن:

- شهرها به ملکیت شرکت‌ها درمی‌آیند

- دولت‌ها تضعیف می‌شوند

- و مردم عملاً از حق تصمیم‌گیری سیاسی محروم می‌گردند

او تأکید می‌کند که این دقیقاً همان دیدگاهی است که شماری از سرمایه‌داران بزرگ اطراف ترامپ، از جمله چهره‌هایی مانند پیتر تیل (Peter Thiel)، به‌صراحت تبلیغ می‌کنند: جهانی که در آن شرکت‌ها جایگزین دولت‌ها می‌شوند.

(nullius) است — همان مفهومی که استعمارگران اروپایی برای توجیه اشغال سرزمین‌های آفریقا، آسیا و اقیانوسیه به کار می‌بردند.

واروفاکیس می‌گوید این اقدام ترامپ در واقع نتانیاهو صدراعظم اسرائیل را از شکست سیاسی و حقوقی نجات داد؛ زیرا پیش از آن، محکمه بین‌المللی عدالت (ICJ) اسرائیل را ناقض حقوق بین‌الملل دانسته و خواهان عقب‌نشینی از قدس شرقی، کرانه غربی و غزه شده بود. همچنان محکمه بین‌المللی جزا (ICC) حکم پیگرد نتانیاهو را صادر کرده بود. اما با این قطعنامه، همه این روندها عملاً بی‌اثر شدند.

او اضافه می‌کند که ساختار «هیأت صلح» به‌گونه‌ای طراحی شده که خارج از هر نوع کنترل دموکراتیک قرار دارد: ریاست آن به فردی واگذار شده که نه در برابر مردم پاسخگو است، نه در برابر سازمان ملل و نه حتی در برابر کانگرس امریکا. این، از دید او، خصوصی‌سازی سیاست جهانی است.

یانیس واروفاکیس می‌گوید آنچه امروز تحت نام «هیأت صلح (Board of Peace)» شکل گرفته، پدیده نو نیست، بلکه بازگشت به منطق کلاسیک استعمار شرکتی است. او توضیح می‌دهد که استعمار تاریخی نیز نه توسط دولت‌ها، بلکه نخست توسط شرکت‌ها آغاز شد.

به گفته او، وقتی مردم می‌شنوند که اعضای این هیأت باید برای عضویت میلیاردها دالر بپردازند، شگفت‌زده می‌شوند. اما واروفاکیس می‌گوید این دقیقاً همان شیوه‌ای است که شرکت هند شرقی بریتانیا (British East India Company) در اواخر قرن شانزدهم شکل گرفت.

او توضیح می‌دهد که حدود سال ۱۵۹۹، گروهی از تاجران در لندن در یک ساختمان ساده گرد هم آمدند، سرمایه‌های‌شان را روی هم گذاشتند و سهامداران یک شرکت شدند. این سهام قابل خرید و فروش بود و شرکت به‌عنوان یک نهاد خصوصی اما با



این نظم از ابتدا نیز گزینشی و ریاکارانه بوده است: غرب خود را از قانون معاف می‌داند، اما دیگران را مکلف به اطاعت می‌کند.

به باور واروفاکیس، کارنی اعتراف می‌کند که نظم جهانی پیشین جعلی بوده، اما هنوز از همان ساختار دفاع می‌کند و هیچ برنامه واقعی برای فلسطین، اوکراین یا اصلاح نظام جهانی ارائه نمی‌دهد.

در بخش پایانی، واروفاکیس تحلیل جیواقتصادی عمیق‌تری ارائه می‌کند. او می‌گوید هژمونی اقتصادی امریکا در واقع در سال ۱۹۷۱ و با فروپاشی نظام برتون‌وودز پایان یافت. پس از آن، آمریکا به‌جای کشور مازاد، به کشور دارای کسر تجارتي بدل شد و سلطه‌اش را از طریق دالر و قرضداری حفظ کرد. ترامپ ادامه همان سنت است، اما با تفاوت مهم: ظهور چین.

به باور او، چین اکنون از نظر صنعتی، تکنالوژیک و علمی از آمریکا پیشی گرفته و ترامپ این واقعیت را پذیرفته است. بنابراین استراتژی او نه شکست دادن چین، بلکه تضعیف متحدان سنتی آمریکا (اروپا، کانادا) و استخراج بیشترین امتیاز از آنان است. تهدید گرینلند، کانادا و تضعیف اتحادیه اروپا بخشی از همین پروژه است.

واروفاکیس نتیجه می‌گیرد که ما وارد دوره‌ای شده‌ایم که در آن:

- دولت‌ها تضعیف می‌شوند
- شرکت‌ها جایگزین قدرت سیاسی می‌گردند
- حقوق بین‌الملل عملاً بی‌اعتبار می‌شود
- و سازمان ملل به پوسته خالی بدل می‌گردد



او نقش شرکت‌های بزرگ تکنالوژی (Big Tech) را بسیار خطرناک می‌داند. به گفته او، سرمایه نوینی شکل گرفته که آن را «سرمایه ابری» می‌نامد: قدرتی که در موبایل‌ها، پلاتفورم‌ها و دیتاسنترها نهفته است و توانایی کنترل ذهن، اقتصاد و سیاست را دارد. این سرمایه اکنون با مجتمع نظامی-صنعتی پیوند خورده و از جنگ‌ها (اوکراین و غزه) برای آموزش الگوریتم‌ها و فروش محصولات امنیتی استفاده می‌کند.

او می‌گوید شرکت‌هایی مانند گوگل، آمازون، مایکروسافت و پالانتیر از جنگ سود می‌برند و حالا در کنار ترامپ ایستاده‌اند. همچنان قانون «Genius Act» [یک قانون فدرال در ایالات متحده آمریکا است که در ۱۸ جولای ۲۰۲۵ توسط رئیس‌جمهور دونالد ترامپ (Donald Trump) امضا شد و نخستین چارچوب قانونی رسمی برای تنظیم «استیبل‌کوین‌ها» (stablecoins) در آمریکا به شمار می‌رود.] راه را برای خصوصی‌سازی دالر از طریق شرکت‌های تکنالوژیک و صدور استیبل‌کوین‌ها باز کرده است؛ امری که ساختار مالی جهان را به سود شرکت‌ها و به زیان دولت‌ها تغییر می‌دهد.

در مقابل، واروفاکیس می‌گوید وال‌استریت نسبت به این روند نگران است، زیرا انحصار تاریخی بانک‌ها بر سیستم مالی با ورود شرکت‌های تکنالوژی تهدید می‌شود. اما با وجود این رقابت‌ها، ترامپ توانسته هر سه بلوک قدرت - وال‌استریت (Wall Street)، بیگ‌تک (Big Tech) و مجتمع نظامی-صنعتی (Military-Industrial Complex) - را فعلاً با خود همراه سازد.

در ادامه، گفت‌وگو به نقد نظم موسوم به «نظم بین‌المللی مبتنی بر قواعد» می‌پردازد. واروفاکیس و دیسن هر دو استدلال می‌کنند که

نمونه‌های آن کوزوو، عراق، افغانستان، لیبیا و به‌ویژه فلسطین است.

او حتی سخنرانی مارک کارنی، صدراعظم کانادا، را نیز آغشته به ریاکاری می‌داند.



• رفتارهای فردی غیرخوشونت‌آمیز (لمس و رقص) تا یک سال حبس

نشان‌دهنده تبعیض ساختاری و اولویت دادن به کنترل اجتماعی بر حمایت از قربانی است.

- منع مجازات‌های غیرمتناسب و تحقیرآمیز

مطابق میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (مواد ۷ و ۹)، مجازات باید:

• متناسب با جرم

• عاری از تحقیر

• و مبتنی بر قانون شفاف باشد

اعمال شلاق حبس‌های طولانی برای رفتارهای فاقد خوشونت و اعدام مبتنی بر مفاهیم مبهمی چون «عادت»، نقض آشکار این اصول است.

- ارزیابی بر اساس اصول حقوق کیفری مدرن .

— اصل قانونی‌بودن جرم و مجازات .

در حقوق کیفری پذیرفته‌شده جرم باید دقیق قابل پیش‌بینی و غیرقابل تفسیر سلیقه‌ای باشد.

واژگانی مانند «بدعت»، «فاسق»، «خبیث» یا «شوخی در حکم» فاقد تعریف حقوقی‌اند و امکان سوءاستفاده قضایی و سیاسی را فراهم می‌کنند.

- اصل تناسب جرم و مجازات .

تناسب سنگ‌بنای عدالت کیفری است.

اما در این اصول‌نامه:

• خوشونت خانگی مجازات حداقلی

• شادی ، رابطه یا سبک زندگی مجازات شدید

این وارونگی نشان‌دهنده غلبه منطق انضباط ایدئولوژیک بر منطق عدالت کیفری است.

- فقدان تضمین‌های دادرسی عادلانه

3

بررسی تطبیقی اصول‌نامه‌ی جزایی طالبان

نقد حقوقی با ارجاع به حقوق بین‌الملل فقه اسلامی و اصول دادرسی عادلانه !

مقدمه :

قانون کیفری در هر نظام حقوقی باید بر سه پایه‌ی اساسی استوار باشد:

-کرامت انسانی تناسب جرم و مجازات و دادرسی عادلانه.

انتشار فهرستی تحت عنوان «اصول‌نامه جزایی طالبان» این پرسش بنیادی را مطرح می‌کند که آیا این متن واجد حداقل‌های یک نظام حقوقی مشروع است یا صرفاً ابزاری برای اعمال اقتدار سیاسی و ایدئولوژیک.

در این جا اصول‌نامه مذکور را با سه چارچوب مرجع بررسی می‌کنیم :

-حقوق بین‌الملل بشر

-اصول بنیادی حقوق کیفری

-فقه اسلامی و مقاصد شریعت

ارزیابی بر اساس حقوق بین‌الملل بشر .

اصل کرامت انسانی و منع تبعیض !

بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر

ماده (۱ و ۲) همه انسان‌ها از کرامت ذاتی برابر برخوردارند.

در اصول‌نامه مورد بحث ، تفاوت فاحش در مجازات‌ها برای نمونه:

• خوشونت فیزیکی شدید علیه زن: پانزده روز حبس



نتیجه

با معیارهای تطبیقی:

- این اصولنامه با حقوق بین الملل بشر ناسازگار است .
- با اصول بنیادی حقوق کیفری تعارض دارد.
- و با روح عدالت محور فقه اسلامی همخوانی ندارد.

در نتیجه این متن را نمی توان قانون به معنای حقوقی آن دانست .

بلکه باید آن را سند اعمال قدرت ایدئولوژیک نامید که در آن کنترل رفتار و خاموش سازی زندگی بر عدالت و کرامت انسانی مقدم شده است.

در کل «هر نظمی که خشونت را سبک و آزادی را سنگین مجازات کند .

نه قانون است نه شریعت .

بلکه شکل حقوقی شده اقتدار بی پاسخ گوست.»

در متن اصولنامه هیچ اشاره ای به:

- حق دسترسی به وکیل
- اصل برائت
- استقلال قاضی
- حق تجدیدنظر

وجود ندارد چنین خلایی قانون را از چارچوب حقوقی خارج و به ابزار اجرایی قدرت تبدیل می کند.

- ارزیابی از منظر فقه اسلامی و مقاصد شریعت .

- سختگیری در اثبات جرم

در فقه اسلامی کلاسیک به ویژه در جرایم سنگین اصل بر احتیاط در اثبات و ترجیح «درء الحدود بالشبهات» است.

تعیین مجازات های شدید بدون سازوکار اثبات سخت گیرانه با این اصل ناسازگار است.

- تقدم رفع ظلم بر اعمال مجازات در مقاصد شریعت .

حفظ:

- جان
- عقل
- کرامت

• و عدالت در اولویت است.

تساهل در برابر خشونت علیه زن و کودک و تشدید مجازات برای رفتارهای فردی غیرخشونت آمیز با این مقاصد تعارض بنیادی دارد.

- بدعت در مجازات ها !

بسیاری از مجازات های ذکر شده و از جمله حبس های طولانی برای روابط فردی یا اعدام مبتنی بر «تکرار» پشتوانه روشن در فقه معتبر ندارند و بیشتر بازتاب قرانت اقتدارگرا از دین اند تا شریعت.



بقلم: اصف «شمس»



4

د افغانستان د بیا جوړونې سپېڅلي

فرياد

وي، که د قوم په نامه، که د پرديو په اشاره، بايد بي پرواه وځپل شي.

دا جگړه، د وینو جگړه نه ده، دا د فکر، د شعور، د انسانیت، او د نوي افغانستان جگړه ده.

دا جگړه د حقیقت پر ضد نه ده، بلکې د دروغو پر ضد ده.

دا مبارزه، د روڼ سبا د نغو سندر ده.

افغانستان به بیا جوړېږي

دا ژمنه ده، دا امید دی، دا اراده ده.

دا وطن به له وینو نه، بلکې له مینې، عدالت او پوهې سره نوی شي.

اودا نسل به دا کار کوي، د تاریخ پر ضد، د واکمنو پر ضد، خو د انسان، د وطن، او د عزت لپاره.

د افغانستان نوي جوړونه یو ارمان نه، بلکې یو قسم دی، قسم د آزاد، سوکاله او سرلوري وطن لپاره.

دا وطن نور د جهادي جلاانو، طالب وحشیانو او د پرديو جاسوسانو د واک لاندې نه شي پاتې کېدلای.

کلبدين، سیاف، ملا هبت الله، عبدالله، کرزی، قانونی، محقق، خليلي او نور توپکسالاران، د دي وطن قاتلان دي، نه رهبران.

افغانستان د نوي، روڼې او انساني لارې محتاج دی.

نسل نو بايد پاڅي، د سولې، عدالت، پوهې او مینې نارې پورته کړي.

دا وطن د باروتو نه، بلکې د قلم، کتاب، ښوونځي او انساني ارزښتونو محتاج دی.

هر څوک چې د دي مبارک ارمان مخې ته درېږي، بايد بي پرواه وغورځول شي.

افغانستان بايد له سره جوړ شي، د امید، د روڼ سبا، د عزت او مینې پر بنسټ.

اودا کار به همدا هوښیار، زور او مهربان نسل ترسره کوی.

ژوندی دی وي نوي مبارزه

ژوندی دی وي د آزاد افغانستان هیله

ژوندی دی وي د نوي افغانستان هیله

روبرداشت از صفحه : لمبه رنگریز

د افغانستان راتلونکی ••
به د زور، رښتینو، پوه، ولس پالو او مهربانو زامنو او لوڼو لخوا جوړېږي ••

د افغانستان جوړول، یو نوی، آزاد، سوکاله او سرلوري افغانستان، یو خوب نه، بلکې یو قسم دی، چې د تاریخ، د وینو، د دردونو او د امیدونو پر اوږو ولاړ دی.

دا یو مقدس ملي رسالت دی، چې هر افغان یې باید د زړه له تله ومنی.

د دي وطن اوسنی حالت د وینو پر سینونو ولاړ دی، چیرې چې اخوانی جهادي ویني زبیبونکي، طالب وحشیان، او د بهرنیو استخباراتو چوپړان زموږ د خلکو پر پرخلیک لوبی کوي.

هغه څېرې چې نن د دي خاوري قاتلان بلل کېږي، یو وخت یې د وطنپالنې نعرې وهلې.

خو نن یې لاسونه د بی گناه انسانانو په وینو سره دي.

کلبدين، ربانی، سیاف، ملا هبت الله، عبدالله، کرزی، قانونی، محقق، خليلي او د دوی ټول توپکمار اولادونه، د دي خاوري له خولې ډوډی اخلې، خو د دي خاوري بچیان وژني.

دا وطن نور نه شي کولی د دغو ناولي زرو په زغملو سره ژوند ته دوام ورکړي.

د افغانستان راتلونکی به د زور، رښتینو، پوه، ولسپالو او مهربانو زامنو او لوڼو لخوا جوړېږي.

هغه زلمي او پېغلي چې نور د ویني سیاست نه غواړي، د بارودو بوی نه غواړي، د دین په نوم تېری نه غواړي.

دا نسل غواړي کتاب، مینه، هنر، پاک سیاست، عدالت، او یو نوی مبارزه

ژوندی دی وي د آزاد افغانستان وقار. هر څوک او هر څه چې د دي وطن د نوي جوړېدو مخه نیسي، که د دین په نامه



5

جما

بوده آزادی و آبادی ز ارمان جما
رهروان با جان ببسته عهد و پیمان جما

بسته اند درب مکاتب را تروریستان شوم
باز خواهد کرد این در دست گردان جما

با (مسیرش) خوش درخشد در مسیرزنده گی
نور دانش میفشاند پرتو افشان جما

بشکند تبعیض و ظلم این تروریستان شوم
توده آخر بار گردد با دبستان جما

انقلاب خلق سوزد باره ی ظلم و ستم
بازارد زنده گی شاد یاران جما

زیر بار سایه ی شب توده ها درماتده شد
بشکند این ظلم ها را مرد میدان جما

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»

خوشا موجی که با دریا بیبوست
شد از جوش و خروش زندگی مست
به دریا غوطه خورد و باز بگرفت
عنان اختیار خویش در دست

زنده یاد داوود " سرمد "

مقام آزادی

کجا گذاشت حریفان بقای آزادی

به سنگ توطئه بشکست پای آزادی

چه ملتیت سرافراز حفظ مام وطن

چه جان ها که فدا شد برای آزادی

وطن پرست برای وطن شود قربان

کجا رسیده مقامی به پای آزادی

به تیغ کین زدند ت وطن حریفانت

برای خفه نمودن صدای آزادی

برآورد به فلک سر به افتخار کسی

بود به عشق وطن جبهه سای آزادی

به بخت و سروری شاد می رسد آن ملک

که خلق او بکند سرفدای آزادی

شجاع خلق مسلح شود به علم و هنر

به اهتزاز در آرد نوای آزادی

شعر از : دوکتورگداز



مسدودسازی دارایی‌های روسیه، ایران، ونزولا و افغانستان نشان داد که دارایی‌های اسعاری در بانک‌های غربی مصنوعی نیستند.

2. سیستم‌های مالی مانند SWIFT سیاسی شده‌اند.

کشورها دریافتند که دسترسی به شبکه پرداخت جهانی می‌تواند به‌سادگی قطع شود.

3. دالر دیگر بی‌طرف نیست.

دالر امروز ابزار قدرت آمریکا است، نه صرفاً وسیله تبادل اقتصادی.

در چنین فضایی، طلا تنها دارایی است که:

قابل تحریم نیست؛ قابل چاپ نیست؛ قابل مصادره از بیرون نیست و ارزش آن مستقل از قدرت‌های سیاسی باقی می‌ماند. به همین دلیل، کشورهایی چون چین، روسیه، هند، ترکیه، ایران، عربستان و امارات در دهه اخیر به‌گونه هدفمند ذخایر طلای خود را افزایش داده‌اند.

چین به‌صورت رسمی حدود ۲،۲۳۵ تن طلا گزارش می‌دهد، اما تحلیل‌های مستقل (Bloomberg، GoldMoney) و سایر منابع) بر این باورند که ذخایر واقعی آن احتمالاً بیش از ۵،۰۰۰ تن است.

نقش نهادهای جهانی BIS و IMF در کنار دولت‌ها، نهادهای فراملی نیز در نظم مالی نقش کلیدی دارند:

- بانک بین‌المللی تسویه حساب‌ها (BIS) در بازل سوئیس، هماهنگ‌کننده بانک‌های مرکزی جهان است و سیاست‌های پولی جهانی را عملاً جهت‌دهی می‌کند.

- صندوق بین‌المللی پول (IMF) نیز ذخایر طلای کشورها را ثبت و نظارت می‌کند، اما در عمل، نفوذ آن بیشتر در جهت حفظ نظم مالی غرب‌محور عمل می‌کند.

این ساختار سبب شده که بسیاری از کشورها احساس کنند کنترل واقعی نظام مالی جهانی نه در دست دولت‌ها، بلکه در اختیار شبکه‌ای از نهادهای فراملی و بانک‌های مرکزی مستقل قرار دارد.

مالکیت طلا؛ دولت یا بانک مرکزی؟

مسئله کلیدی این است: طلا واقعاً به کی تعلق دارد؟

طلای ملتها:

از پشتوانه اعتماد اسعاری تا ابزار قدرت در نظم مالی جهانی

چرا طلا بار دیگر به مرکز جیوپولیتیک مالی جهان بازگشته است؟

در هر نظام اقتصادی، اعتماد ستون اصلی ثبات است؛ و طلا، در طول تاریخ، معتبرترین ابزار ایجاد این اعتماد بوده است. پیش از آن‌که بانک‌ها، سیستم‌های دیجیتال و پول‌های کاغذی ظهور کنند، طلا معیار ارزش، پشتوانه اسعار و نماد اقتدار اقتصادی دولت‌ها بود. امروز، با گسترش بحران‌های مالی، تحریم‌های سیاسی و بی‌ثباتی نظام پولی غرب، طلا بار دیگر جایگاه تاریخی خود را باز می‌یابد.

از برتون‌وودز تا فروپاشی اعتماد به پول‌های کاغذی:

در سال ۱۹۴۴ میلادی، در کنفرانس بین‌المللی برتون وودز (Bretton Woods)، نظام مالی جهانی بر بنیاد طلا و دالر شکل گرفت. قیمت هر اونس طلا ۳۵ دالر آمریکا تثبیت شد و دالر به‌عنوان اسعار مرجع جهان پذیرفته شد، مشروط بر آن‌که آمریکا متعهد به تبدیل دالر به طلا باقی بماند.

اما در سال ۱۹۷۱، ایالات متحده این تعهد را لغو کرد. از آن پس، جهان وارد عصر پول‌های بدون پشتوانه (Fiat Money) شد، پول‌هایی که دیگر نه بر ذخایر واقعی، بلکه بر قدرت نظامی - سیاسی، قروض دولتی و اعتماد مصنوعی استوار اند.

نتیجه این تحول امروز آشکار است:

قیمت طلا از ۳۵ دالر در ۱۹۴۴ به بیش از ۴،۶۰۰ دالر در اوایل ۲۰۲۶ رسیده است. این افزایش صرفاً رشد قیمت طلا نیست، بلکه سقوط تدریجی ارزش واقعی اسعار کاغذی و بحران اعتماد به نظام پولی جهانی را نشان می‌دهد.

چرا کشورها دوباره به طلا پناه می‌برند؟

سه تحول کلیدی سبب شده که طلا دوباره نقش استراتژیک پیدا کند:

1. تحریم مالی به ابزار سیاسی تبدیل شده است



امریکا: ۸۰۱۳۳ تن
آلمان: ۳۰۳۵۲ تن
ایتالیا: ۲۰۴۵۱ تن
فرانسه: ۲۰۴۳۷ تن
روسیه: ۲۰۳۳۲ تن
چین: ۲۰۲۳۵ تن (برآورد واقعی: بیش از ۵۰۰۰۰ تن)
سونیس: ۱۰۰۴۰ تن
جاپان: ۸۴۶ تن
هند: ۸۰۱ تن
هالند: ۶۱۲ تن

در مجموع، بیش از ۳۰٪ طلای رسمی جهان در حوزه یورو و ECB قرار دارد.

طلا، معیار استقلال واقعی:

طلا امروز دوباره معیار اعتماد شده است: در سیاست، در اقتصاد، و در جیوپولیتیک.

اما پرسش اساسی باقی می‌ماند:

آیا طلای ملی در خدمت ملت‌هاست؟

یا در کنترل ساختارهایی قرار دارد که نه پاسخگو اند و نه منتخب مردم؟

اگر طلا پشتوانه حاکمیت ملی است،

پس کنترل طلا، کنترل آینده کشورهاست.

و آنچه امروز در ایتالیا، روسیه، چین و سایر کشورها جریان دارد، صرفاً بحث مالی نیست؛ بلکه نبرد خاموش بر سر آینده نظم پولی جهان است.



روبرداشت از صفحه: نسیم سحر

- در آمریکا، طبق قانون ۱۹۳۴، طلا متعلق به دولت است و در اختیار وزارت مالیه قرار دارد.

- در چین، طلا در بانک خلق نگهداری می‌شود که تابع مستقیم دولت است.

- اما در ایتالیا، بانک مرکزی یک نهاد سهامی است و دولت حتی در بحران مالی حق استفاده از طلا را ندارد. ایتالیا با ۲۰۴۵۱.۸ تن طلا چهارمین دارنده بزرگ جهان است، اما دولت آن هیچ کنترل حقوقی بر این ذخایر ندارد. در سال ۲۰۲۵، پارلمان تلاش کرد طلا را به دارایی دولت تبدیل کند. اما بانک مرکزی اروپا (ECB) این اقدام را تهدید «استقلال بانک مرکزی» خواند و طرح متوقف شد. در نهایت، عبارت «متعلق به دولت» حذف و به جمله بی‌اثر «متعلق به مردم» تغییر یافت.

روسیه؛ استقلال پولی یا استقلال بانک مرکزی؟

در روسیه نیز تناقض مشابهی وجود دارد:

- بخشی از طلا در صندوق رفاه ملی و وزارت مالیه قرار دارد (که از ۳۵۸ تن در ۲۰۲۴ به ۱۷۳ تن در ۲۰۲۵ کاهش یافته)

- اما بخش اصلی ذخایر در اختیار بانک مرکزی روسیه است.

طبق قانون روسیه:

«بانک مرکزی مالک دارایی‌های خود است و مسئول تعهدات دولت نیست.»

این بدان معناست که حتی دولت روسیه نیز کنترل کامل حقوقی بر طلای کشور ندارد.

افغانستان؛ ظرفیت پنهان و فرصت از دست‌رفته:

ذخایر رسمی طلای افغانستان نزد «د افغانستان بانک» حدود ۲۱,۸۷ تن است. این رقم در سطح جهانی بسیار اندک است.

اما افغانستان از نظر ذخایر طبیعی، کشور غنی است. برآوردهای زمین‌شناسی نشان می‌دهد که در معادن بدخشان، تخار، نورستان، غزنی و هلمند صدها تن طلا وجود دارد.

مشکل اصلی نه کمبود منابع، بلکه:

- نبود مدیریت شفاف

- نبود استراتژی ملی منابع

- نبود بانک مرکزی مستقل واقعی

- و نبود اراده سیاسی برای تبدیل طلا به پشتوانه پول ملی است.

اگر این منابع به‌درستی مدیریت شوند، می‌توانند پایه استقلال اقتصادی افغانستان باشند.

بزرگ‌ترین دارندگان طلای جهان (۲۰۲۶)



7

بخشی از سخنرانی زنده یاد «قیوم»

رهبیر» در کنفرانس سرتاسری

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان

(ساما)

(قوس ۱۳۶۲ شمسی)

(۴)

زنده یاد «قیوم رهبیر»

ارسالی: جمعی از اعضای "ساما"

۳۱ اکتوبر ۲۰۲۵

مارکسیسم و مسائل اجتماعی:

مورد بررسی قرار می دهد. جامعه سرمایه داری را با تمام کنه اش از لحاظ احساسات، از لحاظ روش ها، از لحاظ عملکرد ها، از لحاظ هنر و تمام مسائلی را مطرح می کند. کاپیتال کتابی نیست که در آنجا فقط و فقط روی قوانین اقتصادی بحث کند. ما شنیده ایم که کاپیتال یک کتاب اقتصادی است، ولی وقتی ما کاپیتال را بخوانیم، می دانیم که کاپیتال در چه ساحات و قلمرو هائی بحث می کند؛ و اگر حتی آن را هم نخوانیم، اقلاً همین قدر به نوشته هائی که لنین می کند در مورد مارکس و مارکسیسم - در اول کتاب خود، در اول مجموعه آثار خود - به آن هم اگر برویم، در آنجا یک مقدار مسائل را مطرح می کند. ساحاتی نیست که مارکس و انگلس در آن ساحات تحقیق نکرده [باشند]. امروز تمام دنیا به این عقیده است که مارکس و انگلس دو شخص تنوریک یونیورسال بودند، دو شخصیت دانه المعارفی بودند، دو شخصیتی بودند که در تمام ساحات علوم، آنها جدیدترین مسائل را که تا آن وقت تحقیقات بشری به آن رسیده بود، دنبال می کردند. به این صورت طرح این مسأله که ما در مارکسیسم مسائل اجتماعی را نمی یابیم، فکر می کنم که یک طرح بسیار ناقص است از مارکسیسم. ما بیشتر در این مورد مکث نمی کنیم، سلسله کتاب هائی هم که مارکس نوشته کرده، آنها را بیابیم، بخوانیم، مطالعه کنیم، ببینیم که چگونه به مسائل اجتماعی برخورد شده است.

مسأله "انقلاب زودرس" در اروپا:

یک مسأله ای که بسیار در این جا مطرح شد، مسأله "انقلاب زودرس" در اروپا بود، که رفقاء به عنوان یک مسأله ای که مارکسیسم - لنینسیم چگونه کهنه شده، [مطرح کردند]. این یک گپی است که مثل "طعنه بینی" واری در هر جای دنیا که شما بروید، هر کسی که یکی دو ورق از مارکسیسم خوانده باشد، در اروپا بروید، در آسیا بروید، در افغانستان بروید، در ایران بروید، تمام مخالفین مارکس و مارکسیسم مسأله انقلاب زودرس اروپا را به عنوان یک مسأله ای که مارکس این چنین دروغ بزرگ گفته، بعد به همین خاطر بود که لنین خودش مجبور می شود که در ارتباط با این مسأله تماس بگیرد و بگوید که چگونه شد که مسأله انقلاب زودرس اروپا، که مارکس روی آن تاکید می کرد، یا مارکس و انگلس روی آن تاکید می کردند، نرسید. لیکن لنین بحث جالب را مطرح می کند و می گوید: آیا مسأله مارکسیسم، مسأله انقلاب زودرس اروپا

کمبود مسائل اجتماعی هم به عنوان یک مسأله در نزد مارکسیسم مطرح شد؛ که از نظر ما این یک تهمت بسیار بزرگی است به نظریه مارکسیسم - لنینسیم که گویا مارکسیسم نسبت به مسائل اجتماعی توجه نکرده است. ما وقتی بیابیم ببینیم که حتی تا مسائل جمال شناسی و زیبایی شناسی، حتی تا مسائل فقه و اخلاق، حتی تا مسائل ادبیات و هنر و حتی تا مسائل بسیار قوی اجتماعی، ما وقتی می آییم در اسناد و روش های رهبران پرولتاریا می بینیم، بدین صورت ما نسبت به این قضیه زیاد مکث نمی کنیم. به خاطر این که می فهمیم که مسائل سیاسی و مسائل اقتصادی اگر در متن اجتماع مورد مطالعه قرار نگیرد [بی مفهوم خواهد بود]. باید بگویند که مارکس تازه در اواخر زندگی خود به مسائل اقتصادی شروع می کند، قبل از آن اساساً یک سوسیولوگ است، اساساً عالم اجتماع است، وقتی هم که مسائل اقتصادی را بررسی می کند؛ اساساً به مسائل اجتماعی توجه می کند و مسائل اجتماعی را بررسی می کند. کاپیتال یک کتاب اقتصادی مکتبی نیست که در مکتب خوانده شود، بلکه در آنجا تحلیل جامعه سرمایه داری است. در آنجا آناتومی جامعه سرمایه داری را - از لحاظ علم الاجتماع -



ایدنولوگ های بورژوازی هم انقلاب زودرس اروپا را مطرح می کنند، سوسیال دموکراسی هم انقلاب زودرس اروپا را مطرح می کند و کائوتسکیست ها هم مسأله انقلاب زودرس اروپا را مطرح میکنند. همه این ها نکته با هم یکجا هستند و در زدن آن چیزی که رفقاء به نام "مارکسیسم رسمی" یا "چپ سنتی" ذکر کردند. حال می بینیم که رفقاء در این جا با چه گروهی یکجا هستند و با کی یکجا حرکت می کنند و افکار خود را از کجا می گیرند؟

تنوری تفقر:

مسأله دیگر مسأله "تفقر" است (تنوری تفقر). تنوری تفقری که مارکس مطرح کرده بود، امروز هم به صورت کنده کنده در نوشته ای که "سحر صاحب" از جانی استنتاج کرده بودند، آمدند، بیشتر مسأله تفقر را مطرح کردند. یعنی این که جامعه سرمایه داری، چنانچه در مانیفست مطرح می شود، جامعه را قطبی می سازد: یعنی بورژوازی یک طرف می شود، پرولتاریا یک طرف می شود و طبقات وسطی فرو می ریزد. در نتیجه هر قدر جامعه به پیش برود، فقر توده های وسیع میلیونی مردم بیشتر می شود که به نام "تنوری تفقر" یاد می گردد. تنوری تفقر مارکس برای اولین بار توسط برنشتاین مورد حمله قرار گرفت و از برنشتاین به آقای کائوتسکی رسید و امروز وارث اصلی این مسأله سوسیال دموکراسی است. سوسیال دموکراسی غرب است که تمام طرح های استراتژیک خود را بر روی زدن تنوری تفقر مارکسیسم ارائه می کند. این یکی از نقاط اختلاف برنشتاین با اسپارتاکیست هاست. بعد ها همراه انترناسیونال سوم دقیقاً روی این مسائل بوده، روی طرح های اولترا امپریالیسم و غیره و غیره که آنهم به تنوری تفقر ارتباط می گیرد؛ و سرمایه داری از همان وقت تا به حال آگاهانه کوشش می کند که از همین مکانیسم جلوگیری بکند.

در این مورد به مفهوم این که همیشه طبقات وسطی را دامن میزنند و کلانش می کنند. کاری می کنند که خرده بورژوازی بزیاید تا جامعه را از قطبی شدن و از حاد شدن نگاه دارد. حال در مورد تنوری تفقر مارکس ما می بینیم که امروز مثلاً شما در آلمان بروید برای هتل ها - برای خرده بورژوازی در کلیتش - میلیون ها میلیون مارک به عنوان تقاعد داده می شود. کمک شان می کنند و از سرمایه دار های دیگر می گیرند. در آمریکا قانونی به نام "قانون ضد تراست ها" وجود دارد که معروف است. قانون ضد تراست ها هم یکی از قوانینی است که بعد از اقتصاد کینزی اقتصاد وظیفوی به وجود می آید. در آنجا کینز دقیقاً مطرح می کند که به خاطر

بود؟ آیا همین مسأله بود که مارکسیسم را به عنوان مارکسیسم، به عنوان یک مکتب، در سراسر جهان معرفی کرد؟ یا این که مارکسیسم اساساً چیز دیگر است؟ حالا ما هم وقتی به این ایدنولوژی، به این جهان بینی می رویم، از تمام این ایدنولوژی، از تمام این جهان بینی فقط همین قدر را می دانیم که انقلاب زودرس اروپا را پیش بینی کرده بودند، ولی در اروپا انقلاب زودرس نرسید. یا این که ما به عنوان یک بنیان وسیع فکری - سیاسی ای که امروز اکثریت مطلق بشریت در زیر تاثیر این ایدنولوژی قرار دارد، ما با این چنین یک فکر رو به رو هستیم. با این طرز تفکر روبرو هستیم که در خلال ۱۳۰ سال، ۱۵۰ سال اکثریت مطلق بشر امروز - به این صورت یا به آن صورت، مستقیم یا غیرمستقیم، تا این حد یا آن حد - در زیر تاثیر مارکسیسم قرار دارد و همگی به این عقیده هستند، حتی کاپیتالیست هائی که سخت با مارکس کینه و نفرت دارند، عقیده مند هستند که در دنیا و در تاریخ مکتوب بشری تا کنون شخصیتی سراغ نداریم که تاریخ بشری و انسان ها تا این حد زیر تاثیر افکارش رفته باشند. به جهان خود ما نظر بکنیم، تمام ادیان گذشته را مدنظر بگیریم، تمام افکار اصلاحی ای که در سراسر تاریخ بشری به وجود آمده، مد نظر بگیریم و بعد ببینیم و از انقلاب زودرس اروپا این را استنباط بکنیم که ما در مارکسیسم "نوآوری" می کنیم، "تازه اندیشان" هستیم، ما این چیز ها را قبول نداریم. سلسله مسائلی است که به عنوان اصول و پرنسیپ های مطرح شده که لنین مطرح می کند و می گوید که مارکسیسم به عنوان یک بنای عظیم اگر شما یک خشت را هم از این بنای عظیم بردارید، این بنا ناقص است، یعنی این که این یک سیستم است. یا این سیستم را قبول دارید یا در مقابل این سیستم قرار می گیرد. حال کوشش های زیادی صورت گرفته، سوسیالیسم آفریقایی به وجود آمده، سوسیالیسم آسیایی به وجود آمده، سوسیالیسم عربی به وجود آمده، سوسیالیسم اروپایی به وجود آمده، یا کمونیسم اروپایی به وجود آمده و سوسیال دموکراسی هم از مارکس استنباطات و غیره و غیره ای دارد.

همگی از این استنباطاتی دارند، ولیکن باید دید که موقف ما در کجا است؟ ما در کجا ایستاده هستیم؟ در پهلوی ما کیست یا این طرف کیست یا آن طرف کیست؟ ما اقلاً موقعیت خود را در این تاریخ درک کنیم که ما در کجا استاد هستیم؟ مسأله انقلاب زودرس اروپا را گفتیم که کیست که رد نکند و نگوید و به اصطلاح گفتیم به عنوان "طغنه بینی" مطرح نکند؟



مختلفی مطرح شده، هر کشوری خصوصیت و مشکلات خودش را دارد؛ و در آنها هم سوسیالیسم تا این حد یا تا آن حد پیش رفته و به شکست ها و عقب گشت هانی هم مواجه شده است. مسأله تطبیقات سوسیالیسم یکی این است که ما این کشور ها را و انقلابات سوسیالیستی ای که آمده، مورد بررسی قرار بدهیم و با جامعه قبلی اش مورد مقایسه قرار بدهیم و ببینیم که با آمدن انقلابات سوسیالیستی در این کشور ها، مسأله آزادی انسان ها چطور شده، مسأله دموکراسی شان چطور شده، مسأله حقوقشان چطور شده و مسأله امنیت و زندگی اجتماعی آنها تا کدام حدود پیشرفته و در کجا متوقف شده است؟ این که متوقف شده، آیا این در ذاتیت خود سوسیالیسم وجود دارد یا این که مسائلی به وجود آمده و این راه را سد کرده است؟

ما را عقیده بر این است که سوسیالیسم به عنوان یک روش جهانی، به عنوان یک فکر و به عنوان یک اندیشه انقلابی راه خود را در تاریخ بشری باز کرده و در هر کجانی هم که درآمده، خدماتی برای بشریت انجام داده (برای آن کشور ها انجام داده)، ولی در بسیاری از کشورها متوقف شده است. این توقف بنا بر عواملی است که در خود آن کشور ها و در مجموع اوضاع بین المللی نهفته است و این که مسأله "کی بر کی پیروز می شود؟" هنوز باقی است و هنوز باز است. در مسأله سوسیالیسم و مبارزاتی که در این کشور ها صورت می گیرد، هنوز هم مسأله کی بر کی پیروز می شود، هنوز باز است و این مبارزه جریان خواهد داشت. هنوز خیلی زود خواهد بود که ما بگوییم سوسیالیسم به عنوان یک طرح فکری ایدئولوژیک - سیاسی شکست خورده و ما باید برویم پای ساختن یک طرح نوین برای جهان نو. ما مواد و مصالح اش را هم متأسفانه نداریم.

در مورد مسائل تطبیقی در سازمان خود ما خواهیم آمدیم و بررسی خواهیم کرد که چگونه این مسائل انقلابیون ما را از مسائل اساسی انقلاب دور می کند و این مسائل چه نقایصی را در بر دارد و چرا مطرح می شود و با چه انگیزه هانی مطرح می شود؟ ولی به هر حال، وقتی سوسیالیسم با مکاتب فکری دیگر مورد مقایسه قرار می گیرد، ما یک چیز را همیشه برای رفقاء پیشنهاد می کنیم؛ برای تمام مخالفین سوسیالیسم، خواه مخالفین سوسیالیسم علمی تنوریک یا سوسیالیسم تطبیقی - هر کدام که باشد - یک خواهش از پیش شان داریم که همیشه تطبیقات سوسیالیسم را با تطبیقات دیگر ایده ها و دیگر افکار مورد مقایسه قرار بدهند. وقتی

این که ما بتوانیم از بحرانات سرمایه داری جلوگیری بکنیم، باید از تفکر جلوگیری بکنیم، باید دولت خودش به عنوان سرمایه دار وارد شود، برعکس تنوری های سرمایه داری قبل از... ریکاردو و آدام اسمیت و امثال شان. آنها می گفتند بهترین حکومت آن است که در مسائل اقتصادی مداخله نکند، ولی کینز وقتی که می آید بعد از بحران های عمیق سال های بیست و سی قرن حاضر، اقتصاد وظیفوی خود را مطرح می کند. دقیقاً اقتصاد وظیفوی اش در پی این است که تفکر را بزند؛ و تا به امروز هم اقتصاد سرمایه داری، اساساً بر روی تنوری های کینز استوار است. یکی از این تنوری ها هم مسأله زدن تفکر است یا به وجود آوردن خرده بورژوازی، کمک خرده بورژوازی، که دولت خودش به عنوان سرمایه دار و معامله گر اقدام می کند؛ و وظیفه اش این است که این تفکر یا این قطبی شدن را بزند.

حال در ارتباط با مسأله تنوری تفکرمارکس، عقیده ما بر این است که از یک طرف مکانیسمی که مارکس در جامعه سرمایه داری پیش بینی کرده بود، آن مکانیسم تا به امروز عمل می کند. سرمایه داری به طرف مونوپول (انحصاری شدن) می رود. این یک قانون اقتصادی است. انحصارگری به طرف قطبی شدن جامعه می رود، قطبی شدن جامعه به طرف تفکر می رود. این قانون خارج و مستقل از اراده ما است و این تز را مارکس مطرح کرده است. ولی از جانب دیگر هم سیاست هانی است که اکنون سرمایه داری برای حفظ و بقای خود می کند. بسیار چیز هانی است که سرمایه داری اجراء می کند. یکی از راه هایش استثمار به اصطلاح "جهان سوم" است و یکی دیگرش هم این است که خرده بورژوازی را تقویت کند؛ می فهمد که مکانیسمی که مارکسیسم گفته عمل می کند و ما باید به اصطلاح چل دفعش را بدانیم. مسأله بر سر اصل تنوری، اصل مکانیسم، اصل چیزی را که مارکس در قوانین اقتصادی خود مطرح کرده، نیست. این مکانیسم و قانون تا به امروز هم به قوت خود باقی است، عمل می کند. اما این که سرمایه داری در تمامی ساحات شیوه های نوینی را برای استثمار خلق ها و برای ادامه زندگی خود به کار گرفته و می گیرد، یکی از راه ها و شیوه هایش هم مبارزه وسیع و همه جانبه علیه "قانون تفکر" است.

مسأله تطبیقات سوسیالیسم:

در مسأله تطبیقات سوسیالیسم، ما گفتیم که تطبیقات سوسیالیسم در کشور های مختلف به وجود آمده و مسائل



دیکتاتوری پرولتاریا را دیگر قبول نداریم؛ و حزب کمونیست ایتالیا هم در ارتباط با سوسیال مسیحی ها یا دمکرات های مسیحی ایتالیا اعلان کردند که ما اگر به قدرت برسیم، ما دیگر دیکتاتوری اعمال نمی کنیم - دیکتاتوری طبقه را - بلکه می خواهیم مردم را داشته باشیم. تمام این ها بازی های سیاسی است که کمونیسم اروپایی به وجود آورد (بعد از آن که کمونیسم اروپایی خود را بسیج می کند).

حال بیانیم سر مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا. دیکتاتوری نزد بعضی از رفقاء به مفهوم بدش مطرح می شود. دیکتاتوری یعنی زورگونی، یعنی بی منطقی، یعنی ظلم کردن سر دیگران. در حالی که دیکتاتوری ای که مارکسیسم مطرح می کند، اساساً یک نوع مناسبات را مطرح می کند، چنانچه دموکراسی هم یک نوع مناسبات است. قیداً ما عرض کردیم که مسأله دموکراسی، مسأله باج دادن نیست که اگر تو هم می خواهی گپ بزنی و همگی باید گپ تان را بزنی، ولی وسایل آن را ندارید. به این ترتیب این دموکراسی نیست، چون مناسبات خدشه دار می شود. به این ترتیب دیکتاتوری هم یک نوع مناسبات است و دقیقاً می گوید که دیکتاتوری علیه دشمنان خلق و دموکراسی برای خلق، دیکتاتوری علیه کسانی که استثمار می کنند و دیکتاتوری علیه اجنت های امپریالیسم. حالا این که در تطبیق این چگونه دچار اشتباه می شوند و چگونه دچار اشتباه نمی شوند، یقیناً سوابق تاریخی دخیل است. ولی این طرح را که آیا علیه اجنت های امپریالیسم آدم از جبر و زور استفاده کند یا نکند، آیا برای وی هم حق بدهد که علیه خلق یک کشور هر چه می خواهند، بکنند؟ یا این که با آنها یک نوع مناسبات دیگر داریم؟ آیا ما با "پرچم و خلق" وقتی که این ها مغلوب شوند در جامعه افغانستان، عین مناسباتی که خود ما در داخل یک سازمان داریم، با مناسباتی که با مردم خود داریم، فرق می کند؟ این خودش مسائلی است که فکر می کنم اگر ما یک مقدار دقیق شویم، می دانیم که ما عملاً در یک نوع مناسبات دیگر قرار داریم. وقتی ما طالب ترقی اجتماعی و عدالت اجتماعی می شویم، ما نمی توانیم در مناسبات خود با کسانی که عدالت اجتماعی را نقض می کنند، دارای عین مناسباتی باشیم که با مزدور ها و با عمله و با فئله داریم. حتماً مناسبات ما فرق می کند. این مناسبات ما با کسانی که تهی دست و فرودست هستند با کسانی که بالا دست هستند و فرادست هستند با آنها مناسبات ما فرق می کند. این مناسبات را ما صادقانه می گوئیم مناسبات دموکراتیک هست و آن مناسبات مناسبات دموکراتیک نیست. ما آنها را دیگر حق

همیای ایده ها [به میان] می آید، ایده ها را با ایده ها مورد مقایسه قرار بدهند. به این صورت است که ما وقتی بخواهیم حکم عادلانه تری نسبت به پیشرفت بشری، ایده ها، افکار، تطبیقات، کوشش ها و تپش های انسانی بکنیم، ما بهتر می توانیم بفهمیم که کدام تجربه تا اکنون برای بشریت خدماتی انجام داده و کدام تجربه برای بشریت خدماتی انجام نداده است؟ کدام بیشتر بر روی سینه تاریخ سنگینی می کند و کدام بر روی سینه تاریخ سنگینی نمی کند؟

مسأله دیکتاتوری پرولتاریا:

مسأله دیکتاتوری پرولتاریا یکی از اصول مارکسیسم است. لنین می گوید که مسأله، پذیرش مبارزه طبقاتی نیست، زیرا تمام بورژواها، تمام بورژوازی در هر سطحی که هست، مبارزه طبقاتی را قبول دارد؛ و این چیزی نیست که مارکس کشف کرده باشد. بلکه آن چیزی که مربوط به مارکس است، خود مارکس هم اعلام می کند و می گوید که چیزی که مربوط به من است، این است که من مسأله مبارزه طبقاتی را تا سطح دیکتاتوری پرولتاریا ارتقاء داده ام. مسأله دیکتاتوری پرولتاریا، و مسأله این که دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از دیکتاتوری حزب، عبارت است از دیکتاتوری چند فرد و غیره و غیره. دقیقاً اساس این فکر ها را رفقای عزیز بیابید که برویم پیش تروتسکی پیدا کنیم. تروتسکی و رفقای دیگرش تا به امروز هم هستند؛ ارنست مندل نماینده بسیار معروفش است، به نام "حزب و طبقه" کتاب معروفی دارد، کتاب کلانی است. در آنجا افکار تروتسکی را بیان می کند، در آنجا عمیقاً مطرح می کند. وقتی تروتسکی هم می آید راجع به مسأله بلشویسم، مخالفت خود را با استالین اعلان می کند، دقیقاً از همین تز پیروی می کند. می گوید دیکتاتوری پرولتاریا غلط است (با همین طور استدلالی که امروز صورت می گیرد). دیکتاتوری پرولتاریا به خاطر این غلط است که این دیکتاتوری دیکتاتوری طبقه نیست، بلکه دیکتاتوری حزب بر طبقه است و در حزب هم دیکتاتوری کمیته مرکزی بر حزب است و دیکتاتوری منشی عمومی بر مجموع کمیته مرکزی. به این صورت پدر این نوع افکار آبشخور خود را از آنجا پیدا می کند؛ و بعد این مسائل می رسد در وضع کنونی ما که مسأله دیکتاتوری پرولتاریا بعد از تحولاتی که صورت گرفته و بعد از مشکلاتی که در جنبش جهانی کمونیستی - به خصوص در سال های ۶۰ و ۷۰ [قرن بیستم] - به وجود آمده و به آمدن یورو کمونیسم یا کمونیسم اروپایی، کشور های اروپایی هم به خصوص حزب کمونیست فرانسه رسماً و علناً اعلان کرد که ما



کشوری را که با کشور های دیگر مورد مقایسه قرار می دهیم، باید رشد تاریخی اش را ببینیم، باید مشکلات درونی اش را ببینیم و باید ببینیم که در کدام موقعیت قرار دارد. ما نمی توانیم از یک کشور عقب مانده قرون وسطانی - که در آن هیچ چیز نبوده - حتماً این تقاضا را داشته باشیم که در یک ضربت بتواند آن نهاد های دموکراتیکی را که کشور های پیشرفته در آن موارد تجارب زیادی دارند، عین آن تجارب را در این جا تکرار کنند. لیکن ببینیم که در آنجا چه چیزهایی به وجود آمده؟ اتحادیه های کارگری به وجود نیامده؛ اتحادیه های دهقانی به وجود نیامده؛ اتحادیه های روشنفکران به وجود نیامده؟ این ها تماماً نهاد هائی اند که طبقات مختلف را می توانست بسیج کند. در چین ببینیم، از سال ۱۹۲۱ یا ۱۹۲۲ که حزب کمونیست به وجود آمده تا سال ۱۹۴۹ که این ها به پیروزی رسیده اند تا به امروز، هنوز هشت حزب در ترکیب دولت شامل است؛ هنوز هم هشت حزب در ترکیب حزب کمونیست و دولت چین شریک هستند؛ هنوز هم جبهه متحد ملی اش در دوران ساختمان سوسیالیسم به فعالیت مشغول هست؛ و نهاد هائی به فعالیت مشغول هستند. حالا رفقاء ممکن بگویند که شکلی و تشریفاتی است. این مسأله در کشور های کاپیتالیستی هم همین طور هست. این جا هم ما از سطح تشریفات بیشتر رفته نمی توانیم. ما هزار و یک دلیل داریم که در آنجا ها همه نهاد های دموکراتیک، اکثر نهاد های دموکراتیک فاقد عملکرد لازم هستند. در آنجا هم تا این حد یا آن حد وابسته به سرمایه داران هستند، در رابطه با اراده هائی هستند که به اصطلاح "پالیسی میکر" هستند. ولی به هر حال مسأله بر سر بود و نبودش هست که این چیز وجود دارد، و اگر هم کمبود هائی وجود داشته باشد، این مسأله به عنوان یک کمبود سیاسی همیشه می تواند مورد بررسی قرار بگیرد. ولی هیچ گاهی در تمام تجارب آدم باید سرش تجربه بکند، نمی تواند مسأله را مورد بحث قرار دهد.

ادامه دارد

نوت:

مستولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته ها و مضامین
ارسالی دوستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده
نه دارند. صرف با حفظ امتداداری و رعایت احترام آن را
تکثیر و به اشتراک میگذارد.

نمی دهیم که مردم را به زور استثمار کنند. ما آنها را حق نمی دهیم که مردم را اغواء کنند، ما آنها را حق نمی دهیم که مردم را به خاک و خون بکشند، ما آنها را دیگر حق نمی دهیم که ملت ها را علیه یکدیگر تحریک کنند، حق نمی دهیم که بالای خاک مردمان دیگر تجاوز کنند. این مناسباتی است که زور با زور نمی گنجد. حال پرولتاریا چرا این چیز را مطرح میکند، مسأله بحث بسیار طولانی است و من در مورد دیکتاتوری پرولتاریا زیاد نمی خواهم صحبت کنم تا [نوبت] بحث بالای چیز های دیگر برسد

نهاد های دموکراتیک:

این که "چپ سنتی" یا مارکسیسم - لنینیسم، با عدم توجه به فعالیت ها و نهاد های دموکراتیک، بالاخره به سوسیال امپریالیسم می رسد. وقتی ما بیاییم روی تجارب صحبت کنیم، من فکر میکنم رفقای که این طرح ها را می دهند، این طرح ها را اولاً از کجا می گیرند؟ چرا که ما گفتیم یک مقدار معلوم می کنیم ریشه های این افکار را که از کجا می آید و چگونه به صورت بسیار خامش عرضه می شود؛ و البته کوشش بسیار مجبور و مشهوری رفقای ما کرده اند. منتهی ما توجه شان را جلب می کنیم به این که اگر بتوانیم در همراهی کردن با این ها و جلب توجه شان به یک سلسله مسائل، اقلاً وظیفه خود را در مقابل شان انجام دهیم. به همین خاطر است که ما مسائل را به این شکل مطرح می کنیم. مسأله عدم توجه به فعالیت ها و نهاد های دموکراتیک، مسأله ای هست که بیشتر سوسیال دموکراسی اروپا مطرح می کند. سوسیال دموکراسی ای که امروز در اروپا هستند، بیشتر فکر می کنند. مثلاً اتحادیه های کارگری مستقل، که یکی از نهاد هایش هست، و به نهاد های دیگری توجه می کند. مارکسیسم چنانچه در تجربه خود نشان می دهد یا سوسیالیسم در هر جایی که بوده، مسأله نهاد های دموکراتیک هیچ گاه به عنوان یک مسأله ممنوعه مطرح نبوده است. ما مثلاً در شوروی می بینیم - حال که امروز شوروی چگونه است، ما چگونه می بینیم؟ چون تحلیل ما فرق می کند، امروز ما اساساً معتقد نیستیم در مورد شوروی، وقتی صحبت می کنیم به عنوان یک الگوی سوسیالیستی مورد بحث قرار نمی گیرد، بلکه به الگوی امپریالیستی به سرش بحث می کنیم - اگر ما بیانیم مرحله لنین و استالین را مد نظر بگیریم و تمام نهاد های دموکراتیکی که در آن وقت وجود داشته، آنها را مورد مقایسه قرار بدهیم، می بینیم که چگونه هست؟ ما هر



زدوبندهای امنیتی هموار کرد. طالبان با تکیه بر زور، حذف سیاسی، ایجاد ترور روانی در جامعه و سرکوب سیستماتیک، بر افغانستان مسلط شدند.

8

قانون‌نمای بربریت

وقتی تروریسم با نام شریعت، افغانستان را به زندان بزرگ و زن‌کش تبدیل می‌کند



آنچه طالبان به نام قانون جدید اعلام کرده‌اند، در واقع قانون نیست، یک بسته‌ی ایدئولوژیک سرکوبگر، توتالیتراریسم، ابزار مهندسی دهشت افکنی، و سند رسمی تمامیت‌خواهی است که می‌کوشد خشونت سازمان‌یافته را نظم اجتماعی جا بزند.

این بندها نه محصول یک روند مشروع قانون‌گذاری‌اند، نه برآمده از اراده‌ی مردم، نه تصویب‌شده توسط پارلمان منتخب، و نه قابل دفاع در معیارهای حقوقی جهان معاصر.

بنابراین هر به اصطلاح قانونی که صادر می‌کنند، از منظر حقوق بین‌الملل، فاقد مشروعیت دموکراتیک و بی‌بهره از اعتبار اخلاقی و حقوقی است. بدتر از همه این‌که این مقررات نه برای تأمین عدالت، بلکه برای تثبیت سلطه‌ی یک دستگاه فاسد، بی‌سواد، تروریستی، تمامیت‌خواه و غیرپاسخگو طراحی شده است، گروهی که نه با اصول حقوقی آشنایی دارد و نه به کرامت انسان باورمند است. این نیروهای مسلح تروریستی، امروز افغانستان را به زندانی بی‌دیوار و زنان افغانستان را به قربانیان درجه‌یک یک رژیم زن‌ستیز و سرکوبگر بدل کرده است.

طالبان یک گروه مسلح تروریستی و فاقد مشروعیت مردمی‌اند و از منظر حقوق اساسی، تعریف یک دولت قانونی را برآورده نمی‌کنند. این گروه پس از فروپاشی ساختار کلپتوکراتیک فاسد و بحران‌زای ملی، از طریق یک انتقال قدرت مشکوک و در چارچوب تبتانی‌های چندلایه‌ی استخباراتی، از جمله نقش‌آفرینی سی‌آی‌ای در هماهنگی با آی‌اس‌آی پاکستان، ارتجاع عرب و شبکه‌های وابسته‌ی داخلی به رهبری ترامپ و بایدن و با چراغ سبز معامله‌گران و شرکا، به قدرت رسیدند.



شرم‌آورتر اینکه شماری از عناصر خائن، فاسد، کم‌سواد و بداخلاق وابسته به جریان‌های خلق و پرچم، که پیش‌تر در نتیجه‌ی مهندسی‌های درازمدت و بازی‌های استخباراتی قدرت‌های بیرونی، به‌گونه‌ی عامدانه و گاه نامرئی در

در کنار این، ناکارآمدی و فساد مزمن اداره‌های غیر پاسخگو و غیرمشروع کرزی، احمدزی و عبدالله عبدالله و ساختار هیزارشی قدرت، مسیر را برای کودتای سفید مبتنی بر



مجازات‌های تحقیرآمیز و خشن را جایگزین عدالت می‌سازد و جامعه را در فضای ترس و سرکوب نگه می‌دارد، نه دولت قانونی است و نه می‌تواند مدعی نظم حقوقی باشد. در چنین شرایطی، هر نوع توجه‌گری سیاسی، هر نوع سفیدشویی رسانه‌ای و هر نوع عادی‌سازی دیپلماتیک، عملاً به معنای کمک به استمرار نقض سیستماتیک حقوق بشر و شریک‌ساختن خود در یک فاجعه‌ی انسانی است.



آنچه افغانستان امروز نیاز دارد، نه تکرار حلقه‌های شکست‌خورده‌ی گذشته و نه مشروعیت‌بخشی به تروریسم حاکم است، بلکه یک رویکرد ملی و حقوق‌محور برای نجات کشور است: بازگرداندن سیاست به مردم، تأمین حق تعیین سرنوشت، تضمین حقوق برابر شهروندی بدون تبعیض قومی و جنسیتی، پایان دادن به حاکمیت زور، و فعال‌سازی سازوکارهای بین‌المللی برای پاسخگو ساختن عاملان جنایت، شکنجه، سرکوب و آپارتاید جنسیتی. افغانستان تنها زمانی از چرخه‌ی سقوط بیرون می‌شود که اصل مسئولیت‌پذیری جای فرصت‌طلبی، اصل حق جای زور، و اصل شهروند جای رعیت بنشینند.

بند نخست، «حبس ده‌ساله برای مبتدعی که بدعت را پخش کند، اساساً یک جرم‌انگاری عقیده و فکر است. این بند نه تعریف حقوقی روشن دارد، نه معیار عینی، نه امکان دفاع مؤثر. در حقوق بشر، آزادی اندیشه، وجدان و مذهب و آزادی بیان از بنیادی‌ترین حقوق‌اند. اما طالبان با واژه‌ی مبهم بدعت، هر نوع تفکر مستقل، نقد مذهبی، نگاه متفاوت، یا حتی آموزش مدرن را جرم می‌سازند. این یعنی تأسیس

ساختار حزب و دولت به پُست‌های حساس راه داده شده بودند، امروز نیز در قامت توجیه‌گران و سفیدکنندگان این رژیم تروریستی و بی‌سواد ظاهر می‌شوند، و ما اکنون ثمره‌ی تلخ آن روند را با تمام سنگینی‌اش می‌بینیم. افزون بر این، بسیاری از کسانی که روزگاری با ناز و نعمت در کنار حزب دموکراتیک خلق و سپس حزب وطن زیستند و با فرستادن مردم بی‌نوا به کشتارگاه‌ها و محل‌های شکنجه، حق حیات و کرامت انسانی را به‌صورت سیستماتیک نقض کردند، امروز با فرومایگی و سرسپردگی در حاشیه‌ی دولت‌های غربی و بر سفره‌ی کمک‌ها و امتیازها نشسته‌اند، بی‌آن‌که برای وطن، برای جبران آبروی ازدست‌رفته‌ی خویش، یا برای رهایی مردم از این چرخه‌ی تحقیر و تباہی، کوچک‌ترین کار عملی و مسؤلاته‌ای انجام دهند.



از نگاه حقوق بین‌الملل، مشروعیت سیاسی تنها با تصرف قدرت ایجاد نمی‌شود، بلکه مبتنی بر رضایت مردم، رعایت حقوق بنیادین، حاکمیت قانون، تفکیک قوا، استقلال قضایی و تضمین آزادی‌های مدنی است. رژیمی که بر پایه زور شکل گرفته، مخالفان را حذف می‌کند، رسانه‌ها را خاموش می‌سازد، زنان را از حق آموزش و کار محروم می‌کند،





فقر، کار شاقه و آینده‌سوزی کرده‌اند. این بند نه از دلسوزی برای کودک، بلکه برای کنترل معلم و مهار اعتراض اجتماعی است، چون طالبان از آگاهی می‌ترسند.

بند سوم بی‌احترامی به پدر و مادر: ده ضربه و پنج ماه حبس، نمونه‌ی روشن تبدیل اخلاق خانوادگی به ابزار سرکوب دولتی است. احترام به والدین ارزش انسانی است، اما دولت حق ندارد مفاهیم اخلاقی را با شلاق و زندان اجرا کند، آن هم بدون تعریف دقیق بی‌احترامی. این بند می‌تواند علیه نوجوانان، دختران و زنان به‌عنوان ابزار زورگویی خانوادگی استفاده شود، چون در جامعه‌ی بحران‌زده‌ی افغانستان، بی‌احترامی می‌تواند از یک اعتراض ساده تا مطالبه‌ی حق تحصیل و حق انتخاب زندگی تعبیر شود. طالبان به جای حمایت از خانواده از طریق عدالت اجتماعی، رفاه، آموزش و خدمات، شلاق را جایگزین سیاست‌گذاری کرده‌اند.



بند چهارم می‌گوید اگر شوهر زنش را در حد کبودی و شکستگی بزند، ۱۵ روز حبس دارد. این بند یکی از تکان‌دهنده‌ترین اعترافات رسمی طالبان به مشروعیت‌بخشی خشونت خانگی است. یعنی طالبان کتک‌زدن (لت و کوب) زن را جرم بزرگ نمی‌دانند، فقط وقتی زیادی کبود و شکسته شد، آن هم تنها ۱۵ روز! این نه قانون، بلکه چراغ سبز به مردسالاری وحشیانه است. این بند نقض آشکار کرامت انسانی، امنیت جسمی و روانی زنان و حق زندگی بدون خشونت است. طالبان با چنین رویکردی، خشونت علیه زنان را نهادینه می‌کنند و زن را از یک انسان دارای حق، به یک

رسمی پلیس عقیده، همان چیزی که در رژیم‌های فاشیستی و توتالیتر تاریخ دیده‌ایم. در چنین ساختاری، شهروند نه بر اساس عمل مجرمانه، بلکه بر اساس برداشت ذهنی یک ملای بی‌سواد و فاسد یا مأمور به اصطلاح امر به معروف مجازات می‌شود، و این دقیقاً نقطه‌ی مقابل عدالت است.



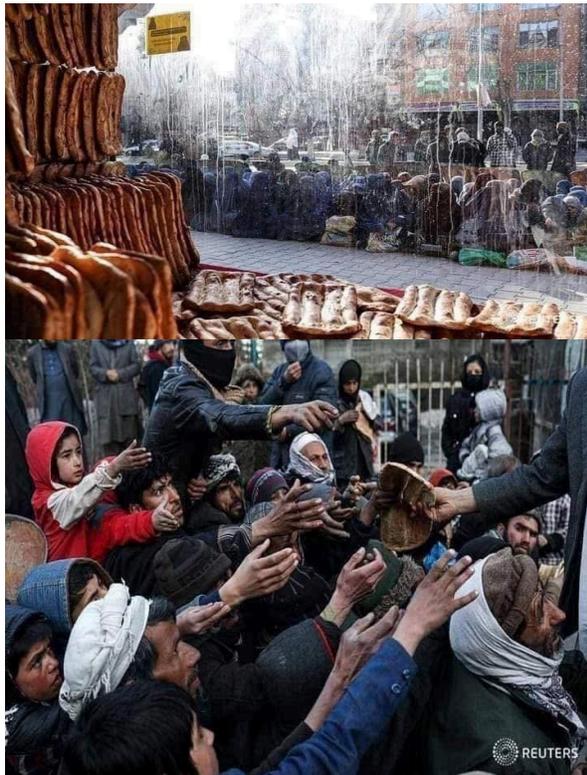
بند دوم می‌گوید اگر معلم شاگردی را بزند و استخوانش بشکند عزل می‌شود. این بند، در ظاهر دفاع از کودک است، اما در واقع اعتراف به شیوع خشونت در نظام آموزشی طالبان است. و مهم‌تر از آن، مجازات را به عزل تقلیل می‌دهد، یعنی کودک‌آزاری شدید، تنها یک تخلف اداری حساب می‌شود! در معیارهای بین‌المللی، خشونت علیه کودک و ضرب‌وشتم منجر به شکستگی، جرم کیفری جدی است و باید پیگرد قضایی مستقل داشته باشد.



طالبان در حالی ژست اخلاقی می‌گیرند که خودشان مکاتب و دانشگاه‌ها را بر دختران بسته‌اند، فضای آموزش را به ابزار تبلیغاتی تبدیل کرده‌اند، و میلیون‌ها کودک را قربانی



بند ششم رابطه با نامحرم (لمس، دست دادن، بغل کردن) یک سال حبس. مسئله‌ی مرکزی از نظر حقوقی و اخلاقی در این جا اینست که آزار و اذیت (Harassment) باید به‌عنوان هرگونه رفتار، گفتار یا اقدام ناخواسته، توهین‌آمیز، تحقیرکننده یا تهدیدآمیز، جرم‌پنداشته شود، زیرا کرامت انسانی فرد را نقض می‌کند و محیط خصمانه، ناامن و ارباب‌آور به‌وجود می‌آورد. این رفتارها می‌توانند جسمی، روانی، کلامی یا دیجیتال باشند و غالباً بر پایه‌ی تبعیض (نژاد، جنسیت، مذهب و غیره) یا سوءاستفاده از قدرت شکل می‌گیرند، در حالی‌که طالبان خود بارها در عمل ناقض همین پرنسیپها و معیارهای انسانی بوده‌اند. این بند جامعه را به میدان جاسوسی اخلاقی تبدیل می‌کند، جایی که هر تماس انسانی می‌تواند جرم تلقی شود. پیامد عملی آن افزایش اخاذی، بازداشت‌های سلیقه‌ای، تحقیر عمومی و به‌ویژه تشدید سرکوب زنان در محیط اجتماعی است. طالبان با این بند، نه اخلاق، بلکه ترس تولید می‌کنند و جامعه را به زندان روابط انسانی بدل می‌سازند.



ملکیت قابل ضرب تنزل می‌دهند. در حالی‌که جهان امروز خشونت مبتنی بر جنسیت را یکی از جدی‌ترین اشکال نقض حقوق بشر می‌داند، طالبان آن را با مجازات خنده‌آور می‌پوشانند.



بند پنجم، توهین لفظی به یک مسلمان با واژه‌هایی چون کافر، فاسق و خبیث را مستوجب ۴۵ روز حبس می‌داند. این بند در ظاهر به‌نام مقابله با نفرت‌پراکنی و حفظ حرمت اجتماعی تدوین شده است، اما در واقع به ابزاری برای کنترل زبان، محدودسازی آزادی بیان و خاموش‌سازی افشاگری تبدیل می‌شود. طالبان می‌کوشند جامعه نتواند آن‌ها را با واژه‌های افشاگرانه و انتقادی خطاب کند. در حالی‌که خود طالبان در عمل، میلیون‌ها انسان را با برچسب‌های عقیدتی از حق زندگی، آزادی و امنیت محروم کرده‌اند، اکنون برای لفظ زندان تعیین می‌کنند، اما در برابر قتل، شکنجه، شلاق، فساد سیستماتیک، غارت و چپاول بیت‌المال و منابع طبیعی، ارتشا، جاسوسی، سرکوب زنان، منع تحصیل و اشتغال، و بستن مکاتب و دانشگاه‌ها هیچ پاسخگویی واقعی ندارند. تناقض دقیقاً همین‌جاست: زبان را جرم می‌سازند، اما جنایت را نظم و قانون می‌نامند.





به روی زنان، و مهاجرت اجباری مردم را به دام قاچاق می‌اندازد، طالبان به جای مبارزه ریشه‌ای، یک نمایش حقوقی برگزار کرده‌اند.



بند دهم فروش مواد مخدر را به پنج سال حبس و بند بیست‌ویکم قاچاق آن را از یک تا هفت سال تعیین می‌کند. این تناقض آشکار است، زیرا افغانستان سال‌ها قربانی اقتصاد جنگ و مواد مخدر بوده و طالبان در دوره‌های مختلف از این چرخه به نفع خود بهره‌برداری کرده‌اند. اگر واقعاً اراده مبارزه وجود داشت، باید شبکه‌های بزرگ، منابع مالی، مسیرهای قاچاق، و حلقه‌های قدرت افشا می‌شد. اما در یک رژیم فاسد و غیر پاسخگو، این بندها بیشتر برای گرفتن باج، تصفیه حساب و کنترل رقابت، نه مبارزه با جرم. قانون وقتی اعتبار دارد که بر همه یکسان تطبیق شود، نه آن‌که ابزار درآمد و اخاذی شود.



بند یازدهم درباره‌ی قاضی است: اگر حکم را بدون عذر تأخیر کند ۱۰ روز حبس و اگر به شوخی حکم دهد ۳ ماه

بند هفتم خوردن روزه: ۲۰ ضربه و دو ماه حبس، نمونه‌ی روشن تحمیل عبادت با زور است. ایمان با شلاق ساخته نمی‌شود. این بند آزادی دین و وجدان را نابود می‌کند و دولت را جای خدا می‌نشانند. در حقوق بشر، باور و عبادت باید آزادانه باشد، لا اکراه فی الدین. اما طالبان با این بند، شهروند را به برده‌ی ظاهرگرایی مذهبی تبدیل می‌کنند و فضای جامعه را به میدان تفتیش عقاید می‌کشانند.

بند هشتم درباره‌ی اختطاف، ده سال حبس و اگر بکشد اعدام. این بند در ظاهر با جرم سنگین مقابله می‌کند، اما سؤال اصلی این است: طالبان خود در تاریخ‌شان مرتکب جنایات جنگی و ضد بشری از جمله گروگان‌گیری، ناپدیدسازی قهری، قتل‌های هدفمند عمدی، نسل‌کشی، حملات انتحاری، و شکنجه‌های غیر انسانی اسیران بی‌گناه شده‌اند. وقتی یک گروه مسلح که خود متهم به جنایت سیستماتیک است، درباره‌ی عدالت جزایی حرف می‌زند، آن قانون بیشتر شبیه سفیدشویی است. علاوه بر این، بحث اعدام در نظامی که فاقد دادگاه مستقل، وکیل مستقل، معیارهای دادرسی عادلانه و شفافیت قضایی است، به معنای دادن مجوز رسمی قتل برای گروه‌های مسلح تروریستی غیردولتی است، یعنی حذف مخالفان به اسم مجرم.



بند نهم قاچاق انسان را بار اول یک سال، بار دوم دو سال، بار سوم سه سال حبس تعیین می‌کند. این یک شوخی تلخ با کرامت انسانی است. قاچاق انسان یکی از جنایت‌های بزرگ علیه بشریت است و قربانیان آن معمولاً زنان، کودکان و فقرا هستند. طالبان با مجازات‌های سبک و پلکانی، عملاً به شبکه‌های قاچاق پیام می‌دهند که ریسک پایین است. در شرایطی که فقر گسترده، بسته‌شدن در‌های آموزش و کار



وفتی یک رژیم غیر مشروع و بی‌نهاد نظارتی باشد، رشوه نه فقط باقی می‌ماند، بلکه به ستون اقتصاد غیررسمی تبدیل می‌شود. طالبان با چنین بندهایی می‌خواهند خود را پاکدست نشان دهند، اما واقعیت این است که فساد در دستگاه‌شان با ترس و بی‌صدایی مردم پنهان می‌شود، نه با عدالت.

بند چهاردهم رقص‌کننده و تماشاگر دو ماه حبس یعنی جرم‌انگاری شادی. این بند نشان می‌دهد طالبان با زندگی دشمن‌اند. جامعه‌ای که سال‌ها جنگ، انفجار، فقر، مهاجرت و داغ دیده، به نفس کشیدن و شادی نیاز دارد. اما طالبان حتی لبخند را تهدید می‌دانند. این همان منطق تروریسم فرهنگی است: حذف موسیقی، حذف هنر، حذف زن، حذف رنگ، حذف صدا، تا فقط فرمان بماند و سکوت.

بند پانزدهم درباره‌ی لواط است: دو سال حبس و در صورت تکرار، اعدام. در قانون اساسی افغانستان به‌طور مستقیم به وضعیت حقوقی همجنس‌گرایان یا دوجنس‌گرایان اشاره‌ای نشده و این موضوع در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. برخی حقوق‌دانان بر این باورند که گرایش‌های جنسی نتیجه‌ی تعامل پیچیده‌ی عوامل ژنتیکی، زیستی و هورمونی هستند. با این حال، در عمل، در افغانستان رابطه همجنس جرم تلقی می‌شود، زیرا در بند ۴۲۷ قانون جزایی، رابطه جنسی بین دو مرد (لواط) و رابطه دو زن (مباحقه) تعریف و مجازات طولانی برای آن پیش‌بینی شده است و طبق ماده ۶۰ قانون مدنی، ازدواج تنها میان زن و مرد و برای تشکیل خانواده رسمیت دارد.

مهم‌تر این است که در یک نظام فاقد دادگاه مستقل، چنین بندهایی ابزار تصفیه سیاسی، اخاذی و نابودی حیثیت افراد می‌شوند. طالبان با این بند، اعدام را از یک استثنا به ابزار رسمی خود برای ایجاد وحشت تبدیل کرده‌اند. اگر ماده ۱۵ را با منطق خود طالبان بررسی کنیم، پرسشی ویرانگر مطرح می‌شود: گروهی که سال‌ها به خشونت سازمان‌یافته، قتل، تجاوز به حقوق بشر و ایجاد وحشت سیستماتیک عادت کرده‌اند، شماری از اعضای آنها، به‌ویژه کودکان و نوجوانان، در مدارس نظامی، دینی و مراکز آموزشی انتحاری مورد سوء استفاده و بهره‌کشی قرار گرفته‌اند. این

حبس. این بند اعتراف رسمی به بی‌معنایی دستگاه قضایی طالبان است. حکم به شوخی یعنی چه؟ یعنی خودشان می‌دانند قضاوت در ساختارشان بازیچه است. در یک نظام حقوقی سالم، قاضی مستقل است و بر اساس قانون، اصول دادرسی، و حق دفاع حکم می‌دهد. اما طالبان قاضی را مأمور ایدئولوژیک می‌خواهند، نه داور عدالت. این بندها نشان می‌دهد که سیستم قضایی‌شان نه علمی است، نه حقوقی، نه مدرن، بلکه مجموعه‌ای از فرمان‌های شخصی و تفسیرهای سلیقه‌ای است.

بند دوازدهم، شهادت دروغ را مستوجب ۴۰ ضربه شلاق می‌داند. مسئله‌ی اصلی این نیست که شهادت دروغ نادرست است، بلکه فقدان یک سیستم اثبات و دادرسی استاندارد و عادلانه در دستگاه قدرت طالبان است که اساساً عدالت را غیرممکن می‌سازد. وقتی بازداشت‌ها سلیقه‌ای است، اعتراف‌ها زیر فشار و شکنجه‌های غیرانسانی و فاشیستی گرفته می‌شود، و دادگاه‌ها کاملاً غیرشفاف عمل می‌کنند، شهادت خود به ابزاری برای انتقام‌جویی و سرکوب بدل می‌شود. شلاق نیز مجازات بدنی، تحقیرکننده و شکنجه‌آمیز است که آشکارا با معیارهای بین‌المللی منع شکنجه و رفتار غیرانسانی تضاد دارد، به ویژه کنوانسیون علیه شکنجه و سایر رفتارهای مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز (Convention Against Torture and Other Cruel, Inhuman or Degrading Treatment or Punishment) که افغانستان آن را امضا و تصویب کرده است و بر اساس آن، گروه‌های مسلح یا نهاد‌های قضایی طالبان حق ندارند اعمال شکنجه، مجازات‌های بدنی یا رفتارهای تحقیرآمیز را علیه افراد اجرا کنند. بنابراین، اجرای چنین مجازات‌ها نه تنها ناقض حقوق بنیادین شهروندان است، بلکه نقض تعهدات بین‌المللی افغانستان نیز محسوب می‌شود.

بند سیزدهم: رشوه‌دهنده و گیرنده یک سال حبس و واسطه شش ماه. در حالی که فساد در ساختار طالبان نه یک استثنا، بلکه یک سازوکار است. از گمرک تا گذرگاه‌ها، از توزیع کمک‌ها تا تعیین مقام‌ها، از دادگاه‌ها تا هیرارشی قدرت، فساد و باج‌گیری گزارش شده و تجربه‌ی روزمره مردم است.



بندهایی اند که در هر نظام حقوقی می‌تواند بحث‌پذیر باشد، اما مشکل اصلی این است که طالبان هیچ معیار حقوقی مدرن برای اثبات جرم، تناسب مجازات، و عدالت قضایی ندارند. در نظام طالبان، قانون نه یک معیار ثابت، بلکه یک چماق است که امروز بر سر یک شهروند فرود می‌آید، فردا بر سر یک رقیب داخلی، پس فردا بر سر یک زن که فقط می‌خواهد کار کند.



اما مهم‌ترین جنایت طالبان چیزی است که در همین قانون نیامده و عمداً پنهان شده است: جنایت علیه زنان. طالبان زنان را از حق تحصیل محروم کرده‌اند، از کار منع کرده‌اند، از حضور در اجتماع حذف کرده‌اند، آزادی رفت و آمدشان را محدود ساخته‌اند، و با سیاست‌های زن‌ستیزانه، یک آپارتاید جنسیتی تمام‌عیار را تحمیل کرده‌اند. این‌ها نه سنت است، نه فرهنگ، نه شریعت، این‌ها ابزار سلطه است.



طالبان زنان را شکنجه‌ی روانی می‌کنند: با بستن درهای مکتب و دانشگاه، با تحقیر در خیابان، با تهدید در ادارات، با حذف از رسانه و هنر و ورزش، و با ساختن جامعه‌ای که

گروه در ظاهر برخی دختران، از جمله دختران خردسال، را به زور یا در ازای پول از خانواده‌ها می‌گیرد، و در عمل، سیاست‌های آن‌ها علیه زنان و دختران سرکوبگرانه و تبعیض‌آمیز است. علاوه بر این، سوءاستفاده از پسران نوجوان در برخی مناطق گزارش شده و این وضعیت نشان‌دهنده مشکلات عمیق اجتماعی و اخلاقی در داخل این گروه است. در چنین شرایطی، پرسش جدی این است: این گروه در میان خود سزاوار چه مجازاتی است؟ واقعیت این است که طالبان، با کارنامه‌ی جنگی و جنایت‌های گسترده، اگر عدالت بین‌المللی اجرا شود، نه تنها باید محاکمه شوند، بلکه باید پاسخگوی جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی، شکنجه، اعدام‌های فراقضایی، ناپدیدسازی قهری و سرکوب سیستماتیک زنان نیز باشند.

بند شانزدهم خرید و فروش اعضای بدن یک سال حبس تعیین می‌کند. در حالی که این عمل از شدیدترین جرایم سازمان‌یافته است و معمولاً با قاچاق انسان و قتل مرتبط می‌شود. یک سال حبس یعنی بی‌ارزش کردن جان انسان. طالبان در حالی مجازات‌های سنگین برای رقص می‌گذارند، اما برای تجارت اعضای بدن مجازات سبک می‌دهند، این خود نشان می‌دهد اولویت آن‌ها اخلاق‌نمایی و کنترل اجتماعی است، نه حفاظت از انسان.



بند هفدهم قماربازی چهار ماه حبس، بند هجدهم جنگ دادن حیوانات پنج ماه حبس، بند نوزدهم خرید و فروش اسلحه یک تا دو سال، و بند بیستم جعل امضاء سه سال. این‌ها



سرکوب زنان، و جرم‌انگاری آزادی‌های فردی، در مسیر نقض سیستماتیک کرامت انسانی حرکت می‌کند. جامعه جهانی دیگر نمی‌تواند با سیاست تماشا و عادی‌سازی به طالبان مشروعیت بدهد. هر نوع تعامل سیاسی بدون شرط، هر نوع کمک بدون نظارت سختگیرانه، و هر نوع سکوت دیپلماتیک، به معنای شریک‌شدن در تداوم جنایت است.



امروز مسئولیت اخلاقی و حقوقی جامعه بین‌المللی روشن است: باید از ابزارهای حقوقی، دیپلماتیک و فشارهای هدفمند استفاده شود تا ماشین سرکوب طالبان متوقف گردد، باید از زنان افغانستان، از حق تحصیل و کار، از آزادی‌های مدنی، از رسانه‌های مستقل، از فعالان حقوق بشر و از قربانیان شکنجه و زندان حمایت عملی صورت گیرد.



باید سازوکارهای پاسخگویی بین‌المللی فعال شود و پرونده‌ی جنایات طالبان در مسیر محاکمه و عدالت قرار

زن در آن نامرئی باشد. وقتی زنان از کار و آموزش محروم می‌شوند، خانواده‌ها فقیرتر می‌شوند، کودکان بی‌آینده‌تر می‌شوند، خشونت خانگی بیشتر می‌شود، و جامعه به سمت فروپاشی اخلاقی و اقتصادی می‌رود. طالبان با حذف زنان، ستون فقرات جامعه را می‌شکنند و بعد ادعای اصلاح می‌کنند.

در کنار این، باید بر بی‌سوادی و ناتوانی طالبان در اداره تأکید کرد. طالبان نه تجربه‌ی حکمرانی مدرن دارند، نه دانش حقوقی، نه ظرفیت اقتصادی، نه برنامه‌ی توسعه، نه درک از روابط بین‌الملل. اداره‌ی کشور را به شبکه‌ای از فرماندهان ایدئولوژیک سپرده‌اند که زبان قانون را نمی‌فهمند و مفهوم شهروند را نمی‌شناسند. نتیجه روشن است: فروپاشی خدمات عمومی، عدم اجرای حقوق بازنشستگی و حقوق کارمندان منتظر با معاش، برکناری کارمندان و کارشناسان زن و مرد، بحران اقتصادی، فرار مغزها، گسترش فقر، افزایش فساد، و تبدیل‌شدن افغانستان به میدان آزمون پروژه‌های استخباراتی و بازی‌های نیابتی. این رژیم نه دولت است و نه نظام حقوقی، بلکه یک ساختار غیرمشروع قهرآمیز است که با ترس نفس می‌کشد.



از منظر حقوق بین‌المللی و میثاق‌های حقوق بشر، چنین نظامی نه تنها ناقض آزادی‌های بنیادین است، بلکه با اعمال شکنجه، شلاق، مجازات‌های بدنی، اعدام‌های غیر شفاف،



9

امپراتوری فساد ایستین؛ پرونده‌ای فراتر از

رسوایی‌های جنسی



گیرد. و باید به مردم افغانستان حق داده شود که سرنوشت خود را بدون تحمیل گروه‌های مسلح و بدون پروژه‌های استخباراتی تعیین کنند.

این قانون جدید طالبان، سند عدالت نیست، سند بربریت است. نه برای ساختن جامعه، بلکه برای شکستن انسان. نه برای جلوگیری از جرم، بلکه برای تولید وحشت. نه برای حفاظت از اخلاق، بلکه برای نابودی آزادی. و تا زمانی که جهان به این رژیم غیرمشروع اجازه دهد با نام دین حکومت کند، افغانستان همچنان قربانی خواهد داد، قربانیانی که بزرگترین جرم‌شان فقط این است که انسان اند، زن اند، می‌خواهند درس بخوانند، می‌خواهند کار کنند، می‌خواهند زندگی کنند.

جیفری ایستین په امریکا کی شخصی پنخه لوی خایونه لزل او یوه یی شخصی جزیره لرله.



بقلم : اقبال نوری

جیفری ایستین په امریکا کی شخصی پنخه لوی خایونه لزل او یوه یی شخصی جزیره لرله.

ایستین به د نړی مشهورو کسانو، ملیاردان، دولتي چارواکو، ولسمشرانو، وزیرانو او د نوم کسانو ته کوچنی انجوني او هلکان راورل دوی به جنسي تبری پری کاوه.

ایستین په څو ځلي بندي شو، خو دا چي د غتو چارواکو رازونه وو ور سره بېرته به له بند آزاد شو. ایستین

نوت:

مسئولان جریده «مسیر» مسئولیت نوشته‌ها و مضامین ارسالی دستداران «جما» و جریده «مسیر» را به عهده نه دارند. صرف با حفظ امانتداری و رعایت احترام آن را تکثیر و به اشتراک می‌گذارد.



اپستين د بلي به د اتو کلونو څخه نيولې تر شپاړس کلونو پورې هلکان او انجونې له ټولې نړۍ اختطاف کولې يا د پيسو په بهانه بيولې او بيا به يې خانگري جزيرې ته انتقالولې.

هر شتمن شخص به چې جنسي تنده سروله اپستين ته به يې ايميل وليږه چې زه درځم غم راته وخوره.

ان داسې راغلي چې کوچنۍ انجونو باندي به يې لومړۍ جنسي تېرې وکړ، بيا به يې وژلې او د خوند لپاره به يې د هغوی ويني څښلې.

په وروستيو اسنادو کې د ترمپ يو بل غږ هم خپور شوی چې وايي د عربو يو باچا خپله خوانه باکره لور راوليږله چې خوند ترې واخله.

په ۲۰۱۷ کال کې عرب مشرانو د کعبې غلاف هم د بالی په توگه جيفري اپستين ته لېږلی و.

دا هيڅ شی هم دروغ نه دي او خپله د امريکا محکمې خپاره کړي دي. يوازې تېره ورځ يې درې مليونه انځورونه چې په هغه کې ايميلونه او هر څه شامل وو خپاره شول.

له دوه زره ډېرې ويډيو گانې خپرې شوي.

دا خو لا اوس عادي شيان خپاره شوي، گومان نکوم دوی هغه ويډيو گانې خپرې کړي چې په کوچنيو انجونو يې تېرې کړي، بيا يې وژلې دي او د خوند لپاره يې ويني ترې ځکلي.

په دې کې داسې کسان هم وو چې شپه ورځ به يې د بشر حقوق او انساني کړنو کې بيانيې ورکولې.

نو له دې نه وروسته چې په دې موضوع کې هره ويډيو يا عکس چې نوی راځي د اپستين فايل يا دوسيې په نوم يادېږي يادېږي.

وروستی ځل په ۲۰۱۹ کال کې د جنسي قاچاق په تور بيا بندي شو.

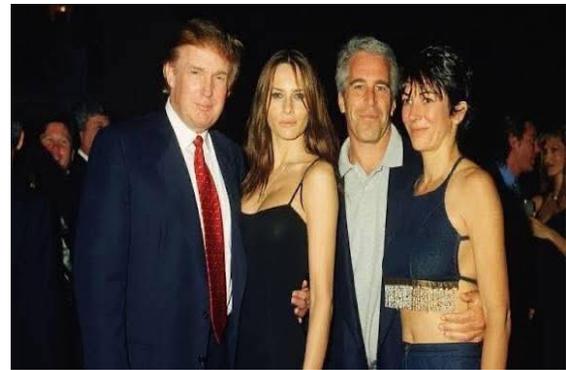
د اگست په لسمه نېټه امريکايي محکمې اعلان وکړ چې اپستين په زندان کې خان وژنه کړې ده. خو دا په اصل کې خان وژنه نه وه بلکې د امريکايي ملياردرانو لخوا په مرموز ډول وژل شوی و تر څو حال و نه وايي.

د امريکا فدرالي محکمه اوس د اپستين جرمونه څېړي. د اپستين قضیې ته يې د اپستين فايل نوم ورکړی دی. په دې فايل کې درې مليونه انځورونه شامل دي.

پوښتنه دا ده چې دا انځورونه څنگه خپاره شول؟

په اصل کې اپستين يوازې نه وو او تر شا يې پوره گروپ کار کاوه چې د مشهورو کسانو په نا خبري کې به يې له هغوی ويډيو گانې کولې او انځورونه به يې ترې اخيستل.

يو څه مالومات او فايلونه امريکا پيدا کړي او يو څه خانگري ډله اوس ورځ په ورځ پوست کوي.



لاندي مشهور کسان به اپستين ته ورتلل تر څو کوچني ماشومان د جنسي تندي لپاره ورته راولي:

د سعودي وليعهد محمد بن سلمان، د هند ولسمشر مودي، ډونالډ ترمپ، بيلگيتس، ايلن ماسک، مايکل جکسن، هيلري کلينټن، جان کيري، د قطر امير او داسې نور.



حاکمیتی ایالات متحده و رسانه‌های جریان اصلی در تلاشند تنها ابعاد جنسی این پرونده را برجسته‌سازی کرده و این بخش‌ها از پرونده او را کم‌رنگ جلوه دهند.

اسناد افشا شده ادعا می‌کنند اپستین از جزیره خصوصی‌اش در ویرجین آمریکا برای مهمانی‌های مشکوک استفاده می‌کرد. در سال ۲۰۰۸، به جرم سوءاستفاده از دختران نوجوان محکوم شد، اما با توافقی مخفیانه تنها ۱۳ ماه در زندان ماند.

در سال ۲۰۱۹، دوباره دستگیر و روانه زندان شد و منتظر محاکمه‌ای بود که می‌توانست به اسرار افشای رابطه‌اش با بسیاری از بزرگان عالم سیاست از جمله دونالد ترامپ منجر شود.

اما ناگهان اعلام شد که جسدش در یکی از سلول‌های زندانی در نیویورک پیدا شده است. مقام‌های رسمی مدعی شده‌اند که او خودکشی کرده؛ روایتی که به دلیل ارتباطات اپستین با اصحاب قدرت و ثروت هرگز مورد باور عموم قرار نگرفت.

اپستین اطلاعات حساسی از افراد مشهوری مانند بیل کلینتون، ترامپ، شاهزاده اندرو و بیل گیتس داشت، و بسیاری باور دارند مرگ او برای جلوگیری از افشاگری‌های دادگاهی بود.

در ماه‌های گذشته شواهد بسیار زیادی پیدا شده که نشان می‌دهد اپستین روابط گسترده‌ای هم با اسرائیل داشته و حتی گفته می‌شود یکی از عوامل موساد بوده است.

شبکه اپستین

برای فهمیدن چرایی پیوند اپستین با موساد، باید به عقب و به نقش «گیلین ماکسول»، نزدیک‌ترین شریک اپستین نگاه کرد.

گیلین دختر «رابرت ماکسول»، غول رسانه‌ای بریتانیا بود که پس از مرگش فاش شد یکی از مهم‌ترین دارایی‌های اطلاعاتی اسرائیل بوده است.

امپراتوری فساد اپستین؛ پرونده‌ای فراتر از

رسوایی‌های جنسی

پرونده جفری اپستین میلیاردی آمریکایی که در سال ۲۰۱۹ در زندان به طرز مشکوکی درگذشت، فراتر از یک پرونده جنایی ساده است.

گروه بین‌الملل خبرگزاری فارس- تحلیل مستندات نشان می‌دهد که فعالیت‌های جفری اپستین، سرمایه‌دار آمریکایی و قاچاقچی جنسی کودکان احتمالاً بخشی از یک عملیات پیچیده توسط سرویس‌های اطلاعاتی، به‌ویژه موساد برای به دام انداختن و کنترل نخبگان سیاسی، علمی و اقتصادی جهان غرب بوده است.

برای درک واقعی نقش اپستین، باید فراتر از تخلفات شخصی او برویم و به ساختار گسترده‌تر کنترل نخبگان نگاهی بیندازیم؛ ساختاری که در طول تاریخ فعال بوده و همچنان ادامه دارد.

جفری اپستین که بود؟

جفری اپستین سرمایه‌دار آمریکایی است که نامش را ابتدا به عنوان یک مدیر مالی ثروتمند بر سر زبان‌ها انداخت اما او در واقع اداره‌کننده شبکه‌ای برای سوءاستفاده جنسی از دختران نوجوان زیر سن قانونی بود.

اپستین در سال ۲۰۰۸ به جرم فحشا با افراد زیر سن قانونی محکوم شد اما به ناگهان آزاد شد و در سال ۲۰۱۹ دوباره به اتهام قاچاق جنسی در سطح فدرال دستگیر گردید.

در آنچه از اسناد اپستین افشا شده ادعا می‌شود او متهم به قاچاق جنسی و آزار بیش از ۱۰۰ قربانی زیر سن قانونی بود و با افراد قدرتمند مانند سیاستمداران، سلبریتی‌ها و میلیاردی‌ها روابط نزدیکی داشت.

شواهد حاکی از آن است که پروژه اپستین در اصل امنیتی است و او ارتباطاتی با سیا و موساد داشته اما دستگاه‌های



مستندات نشان می‌دهند که ثروت او ریشه در پیوند با «لزلی وکسنر»، میلیاردر یهودی و بنیان‌گذار «گروه مگا» دارد.

گروه مگا باشگاهی مخفی از میلیاردرهای صهیونیست است که هدفشان تقویت نفوذ اسرائیل در آمریکا است. وکسنر نه تنها عمارت ۷۷ میلیون دلاری خود را به اپستین بخشید، بلکه اختیارات کامل مالی‌اش را به او واگذار کرد.

تحلیل‌گران معتقدند این حجم عظیم پول، در واقع بودجه عملیاتی یک ایستگاه اطلاعاتی بود که در قالب دارایی شخصی اپستین استتار شده بود.



پیوند با بدنه سیاسی و علمی اسرائیل

نفوذ اپستین تنها در آمریکا نبود. «ایهود باراک»، نخست‌وزیر سابق اسرائیل، ده‌ها بار در خانه اپستین دیده شده و حتی در پروژه‌های فناوری امنیتی با او همکاری داشته است.

این روابط نشان می‌دهد که اپستین دسترسی بی‌نظیری به لایه‌های امنیتی اسرائیل داشته و حتی از پاسپورت‌های متعدد برای تردهای مشکوک استفاده می‌کرده است.

فراتر از سیاست، اپستین با صرف هزینه‌های کلان در دانشگاه‌های هاروارد و MIT، به دنبال نفوذ در حوزه هوش مصنوعی و فناوری‌های برتر بود تا از این طریق، آینده علمی غرب را نیز در مشت بگیرد.

رابرت ماکسول که تشییع جنازه‌ای در سطح یک قهرمان در اسرائیل برایش برگزار شد، متخصص عملیات‌های نفوذ و پول‌شویی بود.

آری بن-مناشه، افسر سابق اطلاعاتی اسرائیل، صراحتاً فاش کرده است که اپستین و گیلین ماکسول ادامه دهنده راه رابرت ماکسول بودند و یک «تله عسل» بزرگ را برای موساد مدیریت می‌کردند تا از نخبگان غربی باج‌گیری کرده و آنها را تحت کنترل درآورند.

تله عسل (یا به انگلیسی honey trap / honey trapping) یکی از قدیمی‌ترین و شناخته‌شده‌ترین روش‌های جاسوسی است که در آن از رابطه عاطفی یا جنسی برای به دام انداختن و کنترل یک فرد هدف استفاده می‌شود.

اپستین با خرید جزیره‌ای اختصاصی و عمارت‌های مجلل، فضایی را ایجاد کرد که در آن قدرتمندترین مردان جهان از جمله رؤسای جمهور، شاهزادگان و دانشمندان برجسته جهان غرب در موقعیت‌های غیراخلاقی قرار می‌گرفتند.

اسناد دادگاه و شهادت قربانیانی چون «ماریا فارمر» تأکید می‌کند که تمام این املاک مجهز به پیشرفته‌ترین سیستم‌های فیلم‌برداری مخفی بودند. این تصاویر، صرفاً برای لذت شخصی نبودند بلکه هدف از آنها به دست آوردن اسنادی بود تا بعدها بتوان از آنها به عنوان ابزاری برای کنترل افراد هدف استفاده کرد. در دنیای سیاست، داشتن فیلمی از یک سناتور یا دانشمند در حال ارتکاب جرم، به معنای مالکیت مطلق بر اراده و تصمیمات اوست.

ابهامات مالی و «گروه مگا»

ثروت اپستین یکی از بزرگترین معماهای این پرونده است. او که از دانشگاه اخراج شده بود، ناگهان به میلیاردری تبدیل شد که با غول‌های وال‌استریت رقابت می‌کرد.



10

«کهنه» در حال مرگ است و «نو»

نمی تواند زاده شود

نویسنده: نعیم سلیمی



جمله معروفی را به آنتونی گرامشی نظریه پرداز سیاسی و انقلابی شناخته شده ایتالیایی نسبت می دهند که در سال 1930 وقتی که در زندان فاشیستی موسولینی بسر می برد نوشته وبا عصر و زمان ما بسیار زیاد همخوانی دارد:

«بحران فعلی را [در جهان] می توان دقیقاً اینگونه توصیف نمود که کهنه در حالت نزع قرار دارد و نو نمیتواند زاده شود. درین دوره گذار بسیاری نشانه های بیمارگونه بروز می کند.»

زمانی که یادداشت ها و نامه های گرامشی [دفتر خاطرات] وی را می خوانیم؛ چنین تصویری ایجاد میگردد که انگار نامبرده این جمله ی عمیق فلسفی سیاسی را برای افغانستان و ایران نوشته باشد.

غالباً تصور حاکم بر ذهنیت روشنفکری پیرامون این چرخه باطل می چرخد که تاریخ به عقب برنمی گردد [دیترمنیسم تاریخی] و یا اینکه در جنگ کهنه ونو در مبارزه طبقاتی و انقلابات اجتماعی همیشه دگرگونی های انقلابی هرازگاهی به

مصونیت قضایی: «او متعلق به سیستم است»

شاید تکان دهنده ترین بخش ماجرا، توافق ننگین سال ۲۰۰۸ باشد. زمانی که اپستین برای اولین بار با اتهامات سنگین روبه رو شد، دادستان الکساندر آکوستا به او مصونیتی داد که در تاریخ قضایی آمریکا بی سابقه بود.

آکوستا بعدها اعتراف کرد که از مراجع بالاتر به او دستور داده شده بود که پرونده را رها کند، زیرا «اپستین متعلق به سیستم اطلاعاتی است».

این جمله به تنهایی ثابت می کند که اپستین فراتر از قانون و تحت حمایت نهادهای امنیتی (احتمالاً ائتلافی از موساد و بخش هایی از جامعه اطلاعاتی آمریکا) فعالیت می کرد.

نتیجه گیری: شبکه ای فراتر از مرزها

پایگاه مدیوم اخیراً در تحلیلی نوشته پرونده اپستین نشان دهنده وجود یک «دست پنهان» یا یک شبکه قدرت فراملی است که از ابزارهای کثیف برای هدایت سیاست های کلان استفاده می کند.



در این ساختار، نخبگان جهان غرب نه بر اساس شایستگی یا رای مردم، بلکه بر اساس میزان «قابل کنترل بودن» از طریق باج گیری در جایگاه های خود ابقا می شوند. جفری اپستین صرفاً یک متجاوز نبود؛ او یک اپراتور اطلاعاتی بود که وظیفه داشت قلب تپنده قدرت در غرب را به نفع یک دستور کار خاص، گروگان بگیرد.



به تصور نگارنده این ستون؛ مردم ایران با مدنظر داشت تجارب گذشته تلخ افغانستان در جنبش کنونی از شرکت در کشاکش دو ارتجاع یکی سلطنتی و دیگری آخوندی که نه تنها کارگران تهیدست و سایر زحمتکشان ایران را بسوی تجزیه و تضعیف می کشاند؛ بلکه سطح کلی آگاهی در میان آنها را تنزل داده و طرز تفکر سیاسی را به مراحل که مدت ها قبل پشت سر گذاشته شده رجعت می دهد اعتراض نمایند. تا نشود اینکه یک استبداد راه را برای بازگشت استبداد دیگری باز نماید.

مردم عزیز و توده های زحمتکش ایران باید مواظب خودشان باشند!



تحول انقلابی سازمان سراسری جامعه منجر می گردد؛ در حالیکه تاریخ جهان و از جمله ایران و سرزمینی بنام افغانستان گواهی از آن دارد که برخی اوقات چنین دگرگونی های انقلابی فلاکت بار بوده و به فنا کل شیرازه ها و بافت اجتماعی و طبقاتی منجر می گردد.

نکته ی دیگری که تذکار آن را در اینجا لازمی میدانم این هستش که درنبرد نو و کهنه درین راستا هیچگونه ضمانتی را تاریخ برای هیچ گروه و گرایش فکری برای پیروزی جدیدی که متولد می گردد داده نمی تواند. به عبارت دیگری نمی شود که تاریخ را بیمه نمود.

همچنان باید اظهار نمود که تولد و یا زایمان یک پدیده نو توام با نقصان زایمانی تاریخی برخی اوقات به زخم ناسوری مبدل می گردد که خونریزی آن برای دهه های طولانی ادامه می یابد که مثال رویداد های افغانستان لاقدر در یک سده گذشته گواهی از آن می دهد.

مساله همینجاست.

ما در حال حاضر شاهد آن هستیم که «نو» در ایران بعد از گذشت بیشتر از نیم قرن از انقلاب 1357 تا بدینسو هنوز نمی تواند جایگاه خود را تعریف و معین سازد:



خطر بزرگی که جنبش [انقلابی!] کنونی را در شورش های خیابانی تهدید می کند این است که بخش قابل ملاحظه ای از توده های مردم ارايه سلطنت فاشیستی رابر دوش می کشند.

فزیکی اسارت دن انگ و
فکرینگ نینگ اسارتی یمان راق
دیر
(استعمار فکری بدتر از استعمار
فیزیکی است)



11

زنده یاد انجنیر داوود (منگل)



یابد، یعنی هر انسان حاصل زمانه خود است. لذا نمی توان درباره داوود(منگل) نوشت بی آنکه زمانه او را بررسی کرد.

بیشتر از صدسال از مبارزه ضد استعماری مردم آزاده ما میگذرد، مداخلات و دست درازی استعمار مانع از آن شد تا کشور ما در شاهراه ترقی و تمدن جدید گام بگذارد. اولین جوانه های رشد و ترقی توسط استعمار بریتانوی خشکانده شد. گرچه به اثر مساعدت اوضاع داخلی و بین المللی آرزوی ترقی و تمدن به جنبش مشروطیت (اول دوم) شکل گرفت، ولی آن هم توسط ارتجاع داخلی و امپریالیسم اهریمنانه و دژخیمانه به خاک و خون کشیده شد.

زمزمه های دل انگیز روشنگرانه آزادیخواهی و استقلال طلبی و داعیه مأمول ترقی اجتماعی پیشتازان این جنبش، به روح و روان مردم ما جا گرفت و موجب بیداری شعور سیاسی آنها شد. این فرهنگ و جنبش گرمی - پس از یک وقفه کوتاه - بار دیگر زمانی اوج گرفت که در تاریخ جنبش سیاسی کشور ما به نام «دوره هفتم و هشتم شورا» مسمی گردیده است.

پیامد روشنگری و جانبازی حیرت انگیز پیشتازان این جنبش ها از یک سو و تحولات جهانی از طرف دیگر باعث تمهید و ظهور «جنبش دهه چهل» شد .

این دهه مصادف بود بادوره جوانی داوود(منگل). وی در سال ۱۳۳۰ش در یک خانواده متوسط دیده به جهان كشود و تحصیلات ابتدایی خود را در مکتب زادگاهش و دوره لیسه خود را در مکاتب مختلف به پایان رساند. بعد از سپری نمودن موفقانه امتحان کاتکور شامل فاکولته پولی تخنیک گردید. وی در عنفوان جوانی با استشمام هوای «جنبش دهه چهل» به زودی تحت تاثیر جو انقلابی آن دوره به مسائل سیاسی کشیده شد. و این مقارن با

نویسنده: س. آزاد

از بدو پیدایش تفاوت ها و امتیازات طبقاتی، جوامع انسانی اصناف و اقشار متمایز و به تبع آن ظالم و مظلوم، دارا و نادار، ستمگر و ستمدیده بخود دیده است. اقشار و طبقات تحت ستم بخاطر نجات از مظالم ستمگران ناگزیر به مبارزه جدی و بی امان خود مبادرت ورزیده اند. بدین مناسبت است که: تاریخ، مبارزه طبقاتی تعبیر شده است.

تاریخ پر افتخار و باشکوه خلق غیور و سلحشور کشور ما باقهرمانی فرزندان جانباز و آزاده خود، بدون تردید مایه افتخار مردم ما، انقلابیون و بشریت مترقی بوده است. تاریخ نهضت آزادیبخش و ضداستعماری و جنبش انقلابی کشور ما نیز قهرمانان گمنام و بنامی را به پیشگاه خلق آزادمنش ماتقدیم نموده است. انجنیر داوود(منگل) یکی از این قهرمانان جانباز است. پیش از آنکه درباره این انقلابی سخن گوئیم و او را به معرفی بگیریم، لازم است شرایط و اوضاعی را که وی در متن آن بزرگ شد توضیح دهیم. زیرا که هر انسان محصول شرایط و اوضاعی است که در آن رشد و نمو می



انحرافات و اشتباهات گذشته جنبش نداشتند، مجبور به زودن آثار آن انحرافات و اشتباهات بودند.

دردوره بحران: محافظه کاری، جبن و فرومایگی در میان عده از فعالین جریان... رواج یافت. آنهایی که به امید پیروزی راحت و آسان به مبارزه پیوسته بودند؛ زندگی مایوس، سرخورده، خالی از امیدواری و فاقد روحیه انقلابی را در پیش گرفته و دوباره به ارزش های کهنه ای که در زمان انقلابی شدن از آن بریده بودند، بازگشتند. ولی داوود و یاران همزمش با امیدواری به آینده تابناک و با الهام از اندیشه خلاق پیشرو عصر و ایمان به نیروی لایزال توده های ستمکش و باور کامل به چیرگی بر مشکلات با صداقت، ایمان و خلاقیت و روحیه نیرومند به مبارزه خود ادامه دادند. این دسته، مانند گروه های هم فکرشان از سرتاسر افغانستان، با اعتقاد به اینکه بدون وحدت رزمنده و اصولی نحله های متشتت و پراکنده جنبش انقلابی و بدون ایجاد یک سازمان پیشتاز و رزمنده، مبارزه علیه ارتجاع داخلی و استعمارگران (حامی آنان) و به ویژه سوسیال امپریالیسم تجاوزگر امکان پذیر نیست؛ در پرتو همین طرز تلقی از اوضاع، با هماهنگی و بسیج اکثریت نیروهای جنبش انقلابی کشور، با تلاش خستگی ناپذیر و کار جمعی شان به ایجاد سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) توفیق یافتند.

شایان یادآور است که به نسبت حجم فزون از حد کارها، پیشبرد وظایف انقلابی مستلزم تلاش و پشتکار بیشتر بود؛ گروهی که داوود به آن تعلق و رابطه داشت، قبل از ایجاد سازمان بر آن شد تا عده ای از کادرهای خود را بطور حرفوی به انجام کارها توظیف نماید. داوود یکی از این دسته بود که مدت یک سال ترک تحصیل کرد و پس از انجام وظایف محوله، دوباره به تحصیل خود ادامه داد.

زمانی بود که جریده شعله جاوید (ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین) در سال ۱۳۴۷ش با انتشار ۱۱ شماره به ترویج اندیشه های مترقی انقلابی پرداخت. به زودی تعداد کثیری راغب و مدافع این اندیشه هاشدند.

شرکت در اعتصابات، تظاهرات سهمگیری در مجالسی که به منظور بحث و مناظره (در بین احزاب و سازمانهای سیاسی آن زمان در محیط پوهنتون کابل برپا می شد)، همچنان خواندن آثار علمی و کار آموزشی، سطح آگاهی عمومی و دانش سیاسی وی را بالا برد. در پرتو اندیشه های پیشرو عصر، وی حانز روحیه پرنشاط، وقار و صداقت آمیخته با شهامت انقلابی گردید.

به نسبت تغییرات در اوضاع و حدوث اختلافات در مسائل سیاسی و تشکیلاتی بین رهبران جنبش دموکراتیک نوین - در اوخر دهه چهل - جریان شعله جاوید به انحلال، پراکندگی و انشعاب مواجه شد. برخی از روشنفکران هنگام شکست و فروکش جنبش «در مقابل یأس و لغزیدن آسیب پذیر میشوند» و به بیان دیگر در هر بحرانی عده ای کمرشان زیر بار آن می شکنند و عده ای - با تجربه اندوژی - آبدیده ترمیشوند. داوود (منگل) از آن دسته بود که مانند سد محکمی در مقابل سیل شکست طلبی و سرخوردگی ایستاد و جزء گروهی شد که وجودشان و عمل شان در تداوم حرکت جنبش انقلابی کشور (جنبش دموکراتیک نوین) به سهم خود نقش بسزانی داشت. این گروه پل محکم و آهینی شد که دسته از انقلابیون را از روی منجلا ب یأس، سرخوردگی، پراکندگی و جهت گم کردگی شجاعانه و رسالت مندانه عبور دادند. در آن زمان به نسبت نوپا بودن جنبش، بی تجربگی یک مسئله عمومی بود. انجنیر داوود و دیگر همزمش که خود نیز حاصل جنبش دهه چهل بودند، مع الوصف نوپا بودن جنبش انقلابی و برغم اینکه شخصاً هیچ نقشی در



وهمانطور که از وی انتظار میرفت در آخرین نبرد خویش نیز سرفراز و سربلند بیرون آمد. برخورد قاطع و پیکارجویانه و سازش ناپذیر وی در مقابل دشمن و حفظ اسرار سازمان در زیر وحشیانه ترین شکنجه ها، نشانه ایمان راسخ وی به انقلاب و آرمان گرامی اش بود.

وی و همزمانش میدانستند که ویژگی های برجسته و توانایی های شان نه صرفاً ناشی از برتری های فردی، بلکه به طور عمده داده های یک پروسه طولانی مبارزاتی جانباختگان راه آزادی و تجربه گرانبهای نبرد انقلابی است.

انجنیر داوود «به عنوان پیشتاز پر افتخار جامعه نو، جاوید خواهد ماند و در قلب بزرگ [مردم] جای خواهد داشت قاتلان وی را تاریخ از هم اکنون چنان به چهار میخ کشیده است که تمامی دعاهای کشیشان شان هم قادر به نجات شان نیست.» (از: جنگ داخلی در فرانسه)

امروز که فرصت طلبان بر خشم و انزجار مردم علیه امپریالیسم اشغالگر آمریکا آب سرد می ریزند، رژیم وابسته و دست پرورده امپریالیسم را «دموکراتیک» می شمارند و معامله بر مقدرات کشور عزیزمان را سالوسانه کتمان می نمایند و بی شرمانه نظریات انحرافی ای که بنیانگذاران اندیشه پیشرو عصر قبلاً کاملاً مدفون شان کرده بود دوباره ارجوزه خوانی میکنند ؛ در واقع راه پرفروغ آن جان باختگان بی بدیل را دارند مخدوش می نمایند، و بدون شک ننگ و مذلت تاریخ را کمایی می کنند.

اکنون هر انقلابی که رسالت مبارزه علیه استعمار و ایجاد جامعه نوین را بر خود می بیند، باید این پیشتازان جانباخته را الگوی پرورش خود قرار دهد و راه و روش آنها را اتخاذ نماید.

ننگ و نفرین بر قاتلان رهروان راه آزادی !

۲۳ جدی ۱۴۰۴

انجنیر آهنگر که بعد از گذشتادن زندان و در ورود مجدد به تحصیل با انجنیر داوود هم صنفی و در لیلیه با او هم اتاق شده بود میگوید: " داوود نمونه از یک انسان ساخته شده در مکتب مبارزه بود، انسانی با کرکتر، بردبار، صمیمی، مودب، پرکار و زحمتکش، راز دار، جدی و مسنول و فوق العاده موثر بر رفقاییش، که گاهی سمت حرکت شان را عوض می کرد و حتی بر تغییر شخصیت شان اثرات تعیین کننده و مثبت می گذاشت".

به یمن مجموعه خصال انقلابی او یعنی برخورد جدی و مسنولانه اش در جهت پیشبرد اهداف سازمان، روحیه شاداب و پرتلاش، وجودی خستگی ناپذیر و ظاهر آرام و مهربانش، از او انقلابی پیگیری ساخته بود. آگاهی وی مسائل جنبش، عشق عمیق به توده ها، کینه بی پایانش به دشمن و قابلیت های بیکرانیش از او عنصر انقلابی ای به بار آورده بود که بدون مبالغه اتوریته وی را بر همزمانش مسلط نموده بود. نه فقط قابلیت او در تربیت افراد جدید، نه فقط قدرت سازماندهی، نه فقط ایجاد و تهیه امکانات لازم برای سازمان، نه فقط شجاعت و خونسردی بی نظیرش در مواقع خطر، بلکه اصولاً او از انرژی انبوهی برخوردار بود که آمیخته با بینش انقلابی اش باعث اعتلای وی در سازمان شد. او به عضویت اولین کمیته تشکیلات سازمان برگزیده شد که با اقدامات پیگیر و درخشان خود در رشد و تثبیت سازمان نقش بسزائی ایفا کرد .

انجنیر داوود در سال ۱۳۵۸ ش در پی تعقیب و مراقبت های گسترده دشمن در یکی از خانه های تیمی مورد محاصره و در حین فرار مورد اصابت تیر دشمن قرار گرفت و به همراه همزمش (انجنیر عزیز) به دست جواسیس بی آرم دشمن گرفتار شد. وی مانند شیر زخمی غرور و شهامت خود را ازدست نداد و در برابر شکنجه های درخیمانانه دشمن همچون کوه به مقاومت پرداخت



سرطان خاموش؛ قاتلان فرامرزی جان افغانستانيها



نویسنده: کاظم همایون

تاریخ: ۴/فبروری/۲۰۲۶

چهارم فبروری ۲۰۲۶، روز جهانی سرطان است؛ روزی که برای افغانستان نه روز آگاهی، بل روز یادآوری یک فاجعه خاموش و گسترده است. در کشوری که میانگین امید به زندگی هنوز به سالمندی نرسیده، سرطان نه پیامد افزایش سن، بلکه نتیجه مستقیم آلودگی‌های عمیق زیست‌محیطی، میراث جنگ، استخراج بی‌رویه معادن و بی‌عدالتی فرامرزی است. خاک، هوا و آب افغانستان سال‌هاست به آزمایش‌گاه سم تبدیل شده و شهروندان افغانستانی ناخواسته قربانی آن شده‌اند.

بر بنیاد داده‌های سازمان جهانی صحت و گلو بویکان، افغانستان سالانه حدود ۲۴ هزار مورد جدید سرطان را ثبت می‌کند. اما این فقط عدد رسمی است. واقعیت میدانی نشان می‌دهد که شمار واقعی بیماران می‌تواند دو تا سه برابر این رقم باشد؛ زیرا بسیاری از بیماران هرگز تشخیص نمی‌شوند و بدون ثبت، جان می‌دهند.

افزایش سرطان در افغانستان پدیده‌ای تصادفی نیست. از سال ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۶، موارد سرطان حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد افزایش یافته است. سرطان‌های ریه، معده، کبد و

پوست در صدر قرار دارند. نرخ بروز استاندارد شده سنی از ۱۰۶ مورد در هر صد هزار نفر در سال ۲۰۲۴ به حدود ۱۱۵ مورد در ۲۰۲۶ رسیده و پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۵۰ بیش از ۱۵۴ درصد افزایش یابد؛ رقمی بالاتر از پاکستان و ایران.

آلودگی هوا یکی از مرگبارترین عوامل است. سالانه حدود ۴۰۶ مرگ در هر صد هزار نفر به آلودگی هوا نسبت داده می‌شود. بیش از ۸۰ درصد خانواده‌ها از سوخت‌های جامد مانند چوب، زغال و مواد پلاستیکی استفاده می‌کنند. این سوخت‌ها ذرات ریز معلق و ترکیبات سرطان‌زا تولید می‌کنند که مستقیماً با سرطان ریه و پوست ارتباط دارند. در کابل، میانگین PM2.5 به حدود ۵۸.۸ میکروگرم در متر مکعب می‌رسد؛ چند برابر حد مجاز جهانی.

سوخت‌های بی‌کیفیت وارداتی، به‌ویژه از مسیر ایران، مشکل را تشدید کرده است. این سوخت‌ها دارای سرب، گوگرد و بنزن‌اند و در موترهای فرسوده استفاده می‌شوند. در سال‌های ۲۰۲۴ تا ۲۰۲۶، صدها تانکر سوخت بی‌کیفیت گزارش شده که بخشی از آن وارد بازار سیاه شده است.

زیاله‌های نظامی ایالات متحده در بگرام یکی از تکان‌دهنده‌ترین فصل‌های این فاجعه است. گودال‌های سوزاندن زیاله (Burn Pits) سال‌ها مواد سمی مانند بنزن، فرمالدئید و فلزات سنگین را به هوا آزاد کردند. گزارش‌های SIGAR و اسناد ارتش آمریکا در سال ۲۰۱۱ تایید می‌کند که این آلودگی‌ها خطر سرطان ریه، کلیه و مغز استخوان را افزایش می‌دهد. داکتران محلی گزارش داده‌اند که در قریه‌های اطراف بگرام مانند ده‌سبز، سرطان‌های تنفسی، پوستی و ناهنجاری‌های مادرزادی افزایش یافته است.

آلودگی آب و خاک از مسیر معادن، زخم دیگری است. استخراج بی‌رویه در پنجشیر، بدخشان و تخار، فلزات سنگین مانند آرسنیک و نیکل را وارد آب‌های زیرزمینی کرده است. بیش از ۸۰ درصد آب زیرزمینی کابل آلوده گزارش شده است. این آلودگی وارد زراعت و مال‌داری می‌شود و دوباره به بدن انسان بازمی‌گردد.



13

اخبار و گزارشات از زندان سرباز بنام افغانستان

امر به معروف و نهی از منکر طالبان در هرات ساخت «کرسی» (صندلی) را ممنوع کرد

ماموران امر به معروف و نهی از منکر طالبان در هرات به خراطی‌ها و نجاران دستور داده‌اند که دیگر از ساختن کرسی خودداری کنند.

این مأموران گفته‌اند که استفاده از کرسی ناجایز است، زیرا «نشستن مردان و زنان در اطراف کرسی، باعث تماس پاهای نامحرمان با یکدیگر می‌شود».

شماری از نجاران در منطقه‌ی چهارسوق شهر هرات می‌گویند که نیروهای امر به معروف امروز به محل‌های کاری آنان آمده و به‌طور جدی دستور داده‌اند کرسی‌هایی را که از پیش ساخته‌اند، از بین ببرند و دیگر اقدام به ساخت این وسایل نکنند.

در افغانستان در کنار بخاری و سایر امکانات گرمایشی، مردم در زمستان از کرسی نیز استفاده می‌کنند.

منابع می‌گویند که ماموران امر به معروف به باشندگان هرات هم گفته‌اند که این میزهای چوبی را کنار بگذارند تا مرتکب گناه نشوند.



در جنوب افغانستان، مساله آلوده‌گی رادیواکتیو به‌مراتب نگران‌کننده‌تر است. آزمایش‌های هستوی پاکستان در بلوچستان و گزارش‌های متعدد درباره دفن زباله‌های هستوی در مناطق مرزی، خطر سرطان را افزایش داده است. در ولایت‌های هلمند و قندهار، به‌ویژه در مناطق مرزی اسپین‌بولدک و اطراف چمن، سرطان‌های ریه، پوست و کلیه به‌گونه غیر عادی افزایش یافته است. گزارش‌های دولت افغانستان در سال ۲۰۰۸ و اظهارات رسمی برخی مقام‌ها این نگرانی را تایید کرده‌اند.

ریزگردهای فرامرزی فصل دیگر این بحران است. این ریزگردها که از ایران، عراق، سوریه و حتی شمال آفریقا می‌آیند، حامل فلزات سنگین، بقایای جنگ و آلوده‌گی‌های صنعتی‌اند. حدود ۳۰ درصد این ریزگردها از داخل ایران منشأ می‌گیرند. این ذرات وارد زنجیره غذایی می‌شوند و خطر سرطان‌های گوارشی، ریوی و پوستی را افزایش می‌دهند. بسیاری از این آلاینده‌ها برای داکتران افغانستانی ناشناخته است.

تجربه چین هشدار روشنی است. در آن کشور بیش از ۴۵۹ شهر و روستای سرطانی شناسایی شده که آلوده‌گی معادن، سرطان ریه را تا ۹ برابر افزایش داده است. اکنون همان شرکت‌ها در افغانستان مشغول استخراج‌اند و آلوده‌گی را به این سرزمین منتقل می‌کنند.

سرطان در افغانستان یک فاجعه ملی و فرامرزی است. بدون مهار استخراج معادن، بدون پاسخ‌گویی در قبال آلوده‌گی‌های جنگی و بدون همکاری منطقه‌ای، این بحران نسل‌های آینده را نیز خواهد بلعید. آگاهی عمومی، تصفیه آب، پرهیز از سوزاندن پلاستیک و فشار اجتماعی برای نظارت زیست‌محیطی می‌تواند جان‌هایی را نجات دهد. اما درمان اصلی، عدالت زیست‌محیطی است.

منابع

- سازمان جهانی صحت (WHO) و گلو بوکان
- گزارش‌های SIGAR و اسناد ارتش آمریکا
- مطالعات Lancet، NIH و ScienceDirect
- گزارش‌های دولت افغانستان و BBC
- مطالعات MDPI و NCRI درباره ریزگردها



فساد اخلاقی طالبان در بدخشان به بالاترین حد خود رسیده است.

گزارش‌های موثق از ولایت بدخشان نشان می‌دهد که فساد اخلاقی در ساختار طالبان به مرحله‌ای بی‌سابقه و تکان‌دهنده رسیده است.

منابع محلی می‌گویند قاری محمد آصف، ولسوال طالبان در ولسوالی راغستان، با سوءاستفاده از مقام و مصونیت اداری، رهبری یک شبکه سازمان‌یافته اخاذی و کلاهبرداری اخلاقی را برعهده داشته است.

به گفته منابع، این شبکه پنج‌نفری با همکاری ملا حمیدالله، از افراد مسلح طالبان، صرافان و تاجران محلی را هدف قرار داده و زیر پوشش قدرت رسمی فعالیت می‌کرده است.

بر اساس اطلاعات تأییدشده، زنی به‌نام عایشه به دستور مستقیم ولسوال طالبان نقش کلیدی در این شبکه داشته و با فریب صرافان بدخشان، از آنان تصاویر و ویدیوهای غیراخلاقی تهیه کرده و سپس در بدل عدم افشا، مبالغ هنگفت مطالبه می‌کرده است.

منابع تأیید می‌کنند که این شبکه پیش‌تر از یک صراف محلی به‌نام انور خان، مبلغ ۵۰ هزار دالر امریکایی اخاذی کرده است.

این پرونده زمانی ابعاد تازه‌ای یافت که قاری محمد آصف، با سوءاستفاده آشکار از قدرت، مرتکب تجاوز جنسی بر عایشه شده و سپس او را با تهدید به افشای فایل‌ها، مجبور به ادامه همکاری کرده است.

پس از افشای این رسوایی در داخل خانواده عایشه، بستگان او با مراجعه به فیض‌آباد شکایتی رسمی علیه ولسوال طالبان ثبت کردند.

در پی این شکایت، عایشه و ملا حمیدالله بازداشت شدند؛ اما قاری محمد آصف، که به‌عنوان چهره اصلی این شبکه معرفی می‌شود، به دلیل وابستگی به باند محمد اسماعیل غزنوی، والی طالبان در بدخشان، از پیگرد و بازداشت مصون مانده است.

این پرونده بار دیگر نشان می‌دهد که در ساختار طالبان، نه قانون معنا دارد و نه اخلاق؛ بلکه قدرت، پوششی برای فساد، سوءاستفاده و مصونیت کامل مقام‌ها شده است.

یک مقام این گروه در کابل هنگام رابطه جنسی با یک زن بازداشت شد.

رابطه‌ای که معمولاً از آن در شریعت به نام زنا یاد می‌شود. این مقام طالبان که مولوی بدرالدین عمری نام دارد، و آمر کنترل پرسونل نظامی این گروه در کابل می‌باشد، امروز جمعه، ۱۷ دلو در یک منزل بیرون از شهر همراه با یک خاتم ۲۷ ساله به نام ب. ح. بازداشت شده است.

این در حالی‌ست که بازداشت مقام‌های گروه طالبان به اتهام روابط غیراخلاقی موضوع تازه‌ای نیست، اما در بیش‌تر موارد آنان دوباره پس از بازداشت بدون هیچ مجازاتی آزاد شده‌اند.

و ما حالا فهمیدیم که محاکمه این‌ها طبق اصول‌نامه طالبان بوده است.

چیزی که در قدیم‌الایام دیگر متجاوزین برای خودشان محفوظ می‌داشتند.

و چیزی که در کتاب جرج اورول آمده است که همه حیوانات باهم برابرند، ولی برخی برابرترند.

تمام خطبه‌های نماز جمعه‌شان، تمام لفاظی‌های سرشار از دروغ‌شان، تمام پر رویی‌ها و پوزخندهای‌شان و... همه و همه مملو از برابری و افغانیت و اسلامیت و عدالت است، ولی حالا با این اصول‌نامه و با این برخوردها اصل کنشی و عملیاتی این افغانیت و اسلامیت و عدالت اسلامی را دیدیم.

از خوستی و کمپل‌های طالبان و پاسپورت‌پارتی‌ها و ... یادتان است؟ بعداً چه شد؟ قربانیان جنسی از صحنه روزگار محو شدند، ولی جانی‌های جنسی از یک موقف عزل، و به موقف دیگر نصب شدند.





چطور می‌توانید چشمان‌تان را بر اشک اطفال ببندید و نامش را قسمت بگذارید.

تف بر شرف چنین مردان پست فطرت،

و چنین دختران که وارد زندگی مشترک یک خانواده می‌شوند

باید بدانید که زن دوم شدن ازدواج نیست، یک جنایت اخلاقی علیه نظام یک خانواده است.

روبرداشت از صفحه محترمه خانم پردلی

گردش‌گر امریکایی: مردم افغانستان مهمان‌نواز و طالبان «خشن» است

گزارش: ذکریا دانش

سوفیا لی، گردش‌گر ۲۰ ساله‌ی آمریکایی که به افغانستان سفر کرده است، به روزنامه‌ی دیلی میل گفت که در جریان حضورش در افغانستان با مهمان‌نوازی مردم «بسیار سخاوتمند» این کشور روبه‌رو شده است.

سوفیا اما تاکید کرد که مواجهه با طالبان چنین مثبت نبوده و اعضای این گروه دست‌کم در دو مورد تلاش کردند او را با خود ببرند. سوفیا گفت در بخش زنانه‌ی یکی از مساجد کابل نشسته بود و لحظاتی بعد یکی از اعضای طالبان به او نزدیک شد و بر سر وی دادو فریاد زد.

او گفت: «با زنان محلی نشسته بودم که یکی از اعضای طالبان نزدیک شد و آرام‌آرام از میان جمعیت عبور می‌کرد و سوال می‌پرسید. او شروع کرد سر من فریاد زدن و من نمی‌توانستم بفهمم چه می‌گوید. لحظه‌ی بسیار ترسناکی بود، چون کاملاً تنها بودم و هیچ خارجی یا راهنمایی در اطرافم نبود.»

سوفیا افزود: «او می‌خواست من به‌تنهایی همراهش بروم، اما من نشسته بودم و حرکت نکردم. می‌دانستم بلند شدن و رفتن با او کار خوبی نخواهد بود. احساس می‌کردم قطعاً فرد امنی نیست. فقط مرتب می‌گفتم که من گردش‌گر هستم و برای بازدید آمده‌ام. در نهایت او رفت، اما برای لحظه‌ای واقعاً خیلی خیلی مضطرب بودم.»

او گفت که به عنوان شهروند یکی از کشورهای غربی، سفر به افغانستان برایش «شوکه‌کننده» بوده است.

باز پنج طفل نازنین یتیم شد



گرفتن زن دوم باعث جنجال و خشونت‌های شدید خانوادگی شد.

سرانجام، پنج طفل یتیم شدند و مادرشان بر اثر لت‌وکوب و خشونت، جان به حق سپرد.

این است داستان زندگی هزاران زن افغان.

زنانی که قربانی مردسالاری، خشونت و بی‌مسئولیتی شدند.

لعنت بر این فرهنگی و دین که به مردان اجازه می‌دهد با هوسرانی، یک خانواده را نابود کند.

دخترانی که آگاهانه زن دوم مرد متاهل می‌شوید بدانید که در ویرانی یک خانواده شریک هستید.



شما با چه وجدان و چه حقی وارد زندگی زنی می‌شوید که همسر و مادر است؟



فریده مدتی در یک خانه پاککاری و رختشویی می‌کرد، اما سال گذشته با رفتن آن خانواده از کشور، دوباره بیکار شد. به گفته‌ی خودش، فشار فقر و گرسنگی آنقدر سنگین بود که در نهایت ناچار شد نوزاد پسرش را بفروشد.

او می‌گوید: «با چهار دختر قدونیم‌قد به نان خشک مانده بودیم، خیلی وقت‌ها حتی همان هم نبود. پارسال که حامله شدم، غم گرفته بود مرا که شکم یک بچه‌ی دیگر را چطور سیر کنم و چگونه او را زنده نگه دارم.»

فریده توضیح می‌دهد که هنگام ولادت شنیده بود خانواده‌ی دنبال نوزاد پسر می‌گردند: «شماره‌ی‌شان را گرفتم و یک روز زنگ زد. آمدند و بچه را دیدند. به ۱۸ هزار توافق کردیم.»

او می‌گوید شوهرش نیز مخالفتی نکرده و با فروش فرزندشان موافقت کرد. فریده آن لحظه را با اندوه به یاد می‌آورد، اما می‌گوید مجبور بود؛ ناچاری بر او سنگینی می‌کرد و راه دیگری نداشت.

اکنون، یک سال پس از آن رویداد، فریده بار دیگر صاحب نوزاد پسر شده است؛ اما شرایط زندگی او نه‌تنها بهبود نیافته بلکه دشوارتر نیز شده است. او می‌گوید، نبود درآمد ثابت و افزایش هزینه‌های زندگی او را بار دیگر در مواجهه با تصمیمی دردناک قرار داده است.

به گفته‌ی خودش، او قصد دارد نوزاد تازه‌متولدشده‌اش را به مبلغ ۲۵ هزار افغانی به خانواده‌ی دیگر واگذار کند.

فریده با صدایی آمیخته به اندوه می‌گوید: «اگر راه دیگری داشتم، اگر شوهرم معتاد نمی‌بود و می‌توانست کار درست داشته باشد، یا اگر خودم امکان کار کردن داشتم، هرگز مجبور نمی‌شدم برای زنده ماندن خانواده‌ام چنین تصمیمی بگیرم.»

همسایگان و نزدیکان می‌گویند چنین تصمیم‌هایی در شرایط کنونی افغانستان، به‌ویژه برای زنان سرپرست خانواده، چندان نادر نیست و فقر و محدودیت‌های اجتماعی بسیاری را وادار به اقدامات اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

حبیبه، یکی از نزدیکان فریده، می‌گوید: «وضعیت اقتصادی هیچ‌کدامی از ما تعریفی ندارد که بتوانیم به فریده کمک کنیم. از ما خواسته که در پیدا کردن خریدار برای بچه‌اش کمک کنیم، به امید اینکه هم بچه زندگی خوبی داشته باشد و هم دخترهایش بتوانند نانی برای خوردن داشته باشند.»

سوفیا لی گفت که برای سفر یک‌هفته‌ای انفرادی خود به افغانستان تردید داشت، اما در نهایت بر تردیدهایش غلبه کرد و راهی این کشور شد.

او در تلاش است رکورد گینس را به عنوان جوان‌ترین فردی که به تمام کشورهای جهان سفر کرده بشکند.

او افزود: «به دیگران توصیه نمی‌کنم به افغانستان سفر کنند. نمی‌خواهم خشونت مسلحانه یا سازمان‌های افراطی‌ای را که با زنان و دختران بدرفتاری می‌کنند، تایید یا جذاب جلوه دهم.»

ایالات متحده‌ی آمریکا از شهروندان این کشور خواسته به دلیل ناآرامی‌های داخلی، جرم‌وجنایت، هراس‌افگنی، خطر بازداشت‌های ناعادلانه، آذربایی و محدود بودن امکانات صحتی، از سفر به افغانستان خودداری کنند. ۱۰ فبروری ۲۰۲۶



فروش نوزاد در سایه فقر؛ روایت مادری در هرات گزارشگر: محیا امید

با بازگشت طالبان به قدرت، فرصت‌های کاری برای مردان و زنان به شدت محدود شده و فشار اقتصادی بر خانواده‌های کم‌درآمد هر روز افزایش می‌یابد. در چنین شرایطی، برخی خانواده‌ها به تصمیم‌هایی دست می‌زنند که نه از روی انتخاب، بلکه از سر اجبار و برای زنده‌ماندن است.

فریده (نام مستعار)، زن ۳۴ ساله و باشنده‌ی اصلی ولسوالی کرخ ولایت هرات است که اکنون در مرکز شهر زندگی می‌کند. او چهار دختر (چهار الی سیزده ساله) دارد و همسرش معتاد است. فریده می‌گوید شوهرش در یک نانوايي کار می‌کند، اما درآمد ناچیز او به گفته خودش «تنها صرف مصرف مواد مخدر» می‌شود.



این است که نداشتن پدر و نان‌آور در خانه، نبود پشتیبانی‌های حکومتی و غیرحکومتی از خانواده‌های ناتوان و ساختار مردسالار افغانستان زیر سلطه طالبان، او را به این واداشته که پوشاک مردانه به تن کند، کلاه کندهاری بپوشد و کمر کارگری در کافه را ببندد.



نوریه با این که تلاش کرده با فرار گرفتن در پوشش مردانه از بخشی از خشونت ساختاری در برابر زنان فرار کند، اما گستردگی این خشونت و فراگیر بودن آن سبب شده که نتواند تنها با پوشش و تغییر نام، به بهره‌گیری از حقوق مردانه -داشتن حق کار در جامعه‌ی سنتی زیر تسلط طالبان- ادامه بدهد. نوریه، در سه مرحله ناچار به تجربه‌ی زن‌ستیزی و سرکوب ساختارمند زنان در افغانستان شده است. در ابتدا، او برای درآوردن نان به شکل بالقوه حق کار خود را از دست داده است؛ زیرا او یک دختر است و در جامعه‌ی مردسالار افغانستان نباید به بیرون از خانه بیندیشد و وارد چرخه‌ی فعال اقتصادی شود؛ این محرومیت هم‌زمان با زاده‌شدن دامن او را گرفته است؛ در مرحله‌ی دوم، نوریه ناچار شده هویت واقعی خود را زیر پوشش مردانه پنهان کند تا بتواند از خانه به مقصد کار بیرون برزد که خود نوعی خشونت در برابر زنان است این که برای داشتن حق حضور باید ظاهر عوض کند و در شکل جنس «نر» به بازار بیاید؛ در مرحله‌ی سوم، نوریه از این که از حقوق ابداعی جامعه برای خود بیرون زده و با پوشش مردانه تلاش کرده محرومیت‌ها را دور برزند، دستش از کار بریده شده و به بازداشت طالبان درآمده است؛ یعنی حق آزادی‌اش سلب شده و بدون ارتکاب هیچ جرمی بازداشت شده که خود خشونت شدیدتری در برابر او از سوی ساختار حاکم است.

نوریه دو مرحله‌ی اخیر خشونت را به این دلیل تجربه کرده که او ناچار به تجربه‌ی نوعی نخست خشونت یعنی نداشتن حق حضور در جامعه و حق کار است؛ او اگر مانند پسرها

فریده با لحنی پر از اضطراب می‌گوید: «تا دخترها بزرگ شوند و بتوانند سروسامان بگیرند، دلم جمع می‌شود. دیگر خودم می‌توانم روی سنگ هم بخوابم.»

زندگی فریده نمونه‌ای است از فشار و ناچاری بسیاری از زنان سرپرست خانواده در افغانستان که با محدودیت‌های کاری، فقر و افزایش هزینه‌های زندگی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. تصمیم‌های دردناک مانند فروش کودکان، هرچند برای زنده ماندن گرفته می‌شوند، پیامدهای انسانی و اجتماعی گسترده‌ای دارند و نشان‌دهنده‌ی عمق بحران اقتصادی و اجتماعی در کشور هستند؛ بحرانی که بسیاری را به انتخاب‌های اجتناب‌ناپذیر وادار می‌کند. ۲۰ دلو ۱۴۰۴



خطر کردن و عبورکردن؛ نگاهی به آن سوی کنش‌گری نوریه

نویسنده: فرهاد کوهستانی

در یکی-دو روز اخیر ویدیویی در رسانه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌شود که در آن دختری نوجوان در بازداشت طالبان به سر می‌برد و در حالی که دست‌بند زده شده زیر بازجویی قرار دارد؛ زیرا او برای درآوردن نان برای خانواده‌اش، پوشش مردانه به تن کرده و سه سالی می‌شود که در یک کافه کار می‌کند. این دختر ۱۳ ساله که نوریه نام دارد و باشنده‌ی ولسوالی نادعلی هلمند است، با نام مستعار نوراحمد در این سه سال جنسیت خود را پنهان کرده است؛ اما سرانجام این ساختار پوسیده و جنسیت‌زده، او را به دام انداخته و مانع کارش شده است. نیروهای طالبان از او تصویر گرفته و آن را همگانی کرده‌اند. هنوز، زمان دقیق ضبط این ویدیو مشخص نیست؛ اما آن چه مشخص است،



14

اخبار و وقایع مهم اروپا و جهان

هشدار مجارستان درباره سانسور اخبار جنگ اوکراین در اروپا

«ویکتور اوربان» نخست وزیر مجارستان با انتقاد از رویکرد اتحادیه اروپا در قبال جنگ اوکراین که بزودی چهارمین سالگرد آن فرا می‌رسد، نسبت به ارائه اطلاعات یکجانبه و اعمال سانسور توسط بروکسل بر حقایق این جنگ هشدار داد.

به گزارش روز پنجشنبه ایرنا، خیرگزاری تاس با انتشار این خبر افزود: نخست وزیر مجارستان می‌گوید اروپا تحت سانسور است و اطلاعات بی‌طرفانه‌ای در مورد جنگ اوکراین وجود ندارد و یکی از دلایل این امر ممنوعیت پخش رسانه‌های روسی در اتحادیه اروپا است.

اوربان گفت: اروپایی‌ها با اطلاعات یکجانبه در مورد جنگ اوکراین مواجه‌اند و در نتیجه قادر به درک و شنیدن مواضع روسیه نیستند چرا که ممنوعیت پخش رسانه‌های روسی در اروپا وجود دارد.

اوربان در نشستی به میزبانی مجله مجارستانی «ماندینر» افزود: رسانه‌های روسی اجازه ندارند اطلاعات خود را در قلمرو اتحادیه اروپا منتشر کنند؛ به همین دلیل است که اروپایی‌ها نمی‌توانند موضع روسیه را در مورد «عملیات ویژه نظامی» (جنگ اوکراین) متوجه شده و آن را درک کنند.

وی در این نشست خبری گفت: مساله حتی این نیست که چه کسی حق دارد و چه کسی مقصر است؛ در هر صورت مردم اروپا حق دارند تا از مواضع هر دو طرف درگیری آگاه شوند اما بروکسل سانسور اعمال کرده و این یک واقعیت روزمره است.

نخست وزیر مجارستان بر این باور است که اعمال سانسور به رهبران اتحادیه اروپا اجازه می‌دهد تا شهروندان خود را گمراه کرده و تصمیمات خطرناکی مانند قصد اعزام نیروهای غربی به اوکراین را اتخاذ کنند؛ به نظر او، چنین اقداماتی خطر درگیری نظامی مستقیم با روسیه را ایجاد می‌کند.

حق کارکردن داشت، نه نیاز می‌داشت که پوشش مردانه اختیار کند و نه برای کارکردن بازداشت می‌شد و در نتیجه، او می‌توانست از ابتدا با پوشش دل‌خواه و بدون کتمان هویت واقعی‌اش کار کند و مانند هزاران پسری که ناچار به کارگری استند، بخورونمیری برای خانواده‌اش دربیآورد.

در سوی دیگر، کنش‌گری نوریه در کنار بازتاب سرکوب ساختارمند و ویران‌گر بر زنان و دختران در افغانستان، این را نیز می‌رساند که او در وهله‌ی نخست و هنگام رویه‌رو شدن با وضعیت مردانه‌ی سفت و افراطی افغانستان، تسلیم وضعیت نشده و به مبارزه برخاسته و آن را به چالش کشیده است. نوریه، توانسته سه سال را مانند پسران در جامعه حضور داشته باشد، حق کار به خود ایجاد کند و درآمدی هرچند اندک برای خودش دست‌وپا کند.



با این حال، وضعیت نوریه تلنگریست برای جامعه و یادآور این که خفقان حاکم بر جامعه‌ی افغانستان و ناکارایی و پوسیدگی ساختاری کنونی، نیاز به بازنگری و فروپاشی دارد؛ فروپاشی مردسالاری افراطی و زن‌زدایی - که نتیجه‌ی آن جز ویرانی و سیاهی نیست - که اکنون بر گلوگاه جامعه چنگ انداخته و مجرای نفس‌کشیدن را بسته است. اگر این فروپاشی اتفاق نیفتد، نوریه‌های زیادی ناچارند نوراحمد شوند و نوریه‌های زیادتری، خفه می‌شوند، حق دیده‌شدن، شنیده‌شدن و کنش‌گری را از دست می‌دهند و جامعه بیش‌تر از پیش در گودال افراط‌گرایی لجام‌گسیخته فرو می‌افتد و رفته رفته امکان بیرون‌زدن از آن دست‌نیافتی می‌شود.

هرچند خواست بازنگری و بازتعریف هویت، از مردان در افغانستان زیاده‌خواهی به نظر می‌رسد، اما خواستیست که اگر به آن پاسخ داده نشود و آن‌ها را در کنار زنان قرار ندهد، نه تنها زنان که کل جامعه آهسته آهسته به تباهی کشیده می‌شود؛ جامعه‌ای که در آن نوریه‌ها ناچارند برای دوام‌آوردن در نقش نوراحمد ظاهر شوند و نوراحمد‌ها در نقش مولوی نوراحمد تا مجال حضور یابند. ۱۹ دلو ۱۴۰۴



اوربان گفت: باید تمام تلاش خود را به کار بریم تا از تبدیل شدن جنگ روسیه و اوکراین به یک جنگ منطقه‌ای، اروپایی یا جهانی جلوگیری کنیم.
۵ فبروری ۲۰۲۶



انفجار در مسجدی در پایتخت پاکستان دستکم ۳۱ کشته برجا گذاشت

پولیس در حال بررسی است که آیا انفجاری که در نماز جمعه در اسلام‌آباد دستکم ۱۶۹ زخمی برجا گذاشت، حمله انتحاری بوده است یا نه.

گزارش از شاه میر بلوچ، خبرگزاری آسوشیتدپرس و روزنامه گاردین

منبع: روزنامه گاردین

۶ فبروری ۲۰۲۶

به گفته مقام‌های پاکستانی، انفجاری نیرومند در جریان نماز جمعه در یک مسجد شیعیان در حاشیه پایتخت پاکستان رخ داد که در نتیجه آن دستکم ۳۱ تن کشته و حداقل ۱۶۹ تن دیگر زخمی شدند. پولیس اعلام کرده است که در حال تحقیق می‌باشد تا روشن شود آیا این حمله توسط یک مهاجم انتحاری انجام شده است یا خیر.

نگرانی‌هایی وجود دارد که شمار قربانیان این انفجار در مسجد «خدیجه‌الکبری» در اسلام‌آباد افزایش یابد، زیرا گفته شده است که وضعیت شماری از زخمیان وخیم است. تصاویر تلویزیونی و ویدیوهای منتشر شده در شبکه‌های اجتماعی نشان می‌دهد که پولیس و باشندگان محل زخمیان را به شفاخانه‌های نزدیک انتقال می‌دهند.

نجات‌دهندگان و زخمیان از صحنه‌ای هراس‌انگیز و آشفته سخن گفته‌اند؛ جایی که اجساد بر روی فرش‌های مسجد افتاده بودند. حسین شاه گفت که هنگام وقوع انفجار در صحن مسجد در حال نماز خواندن بود که ناگهان صدای مهیب انفجار شنیده شد.

بلژیک: ترامپ به دنبال برده‌سازی اروپا است

نخست‌وزیر بلژیک گفت که رئیس‌جمهور آمریکا به دنبال برده‌سازی اروپا است.

به گزارش خبرگزاری مهر به نقل از بلومبرگ، «بارت دی ویور» نخست‌وزیر بلژیک گفت که دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا می‌خواهد اروپا را به برده خود تبدیل کند.

وی افزود: وقتی ترامپ می‌گوید اروپا را دوست دارد، در واقع منظورش این است که ۲۷ کشور جداگانه را دوست دارد که زیر سلطه او زندگی کنند یا به برده تبدیل شوند.

نخست‌وزیر بلژیک اظهار داشت: تنها اقتصادی که به اندازه کافی بزرگ است تا در برابر او بایستد، اقتصاد اتحادیه اروپا است و او این را دوست ندارد.

وی اظهار داشت: ما قبلاً به «جماق» آمریکا متکی بودیم اما مشخص شد که کسی که آن را در اختیار دارد می‌تواند علیه ما نیز از آن استفاده کند.

نخست‌وزیر بلژیک گفت: قبلاً هرگز شاهد این نبودیم که آمریکا نه تنها خواسته‌های ما را برآورده نکند، بلکه جرات تهدید ما با «جماق» را داشته باشد. ۳ فبروری ۲۰۲۶



شهباز شریف نیز اعلام کرد که دستور انجام یک تحقیق همه‌جانبه را صادر کرده است.

او گفت:

«کسانی که مسئول این جنایت هستند باید شناسایی و مجازات شوند.»

وزیر داخله پاکستان، محسن نقوی، نیز این حمله را محکوم کرده و از مقام‌ها خواست تا بهترین خدمات درمانی برای زخمیان فراهم گردد.

این حمله در حالی رخ داد که رئیس‌جمهور ازبکستان، شوکت میرضیایف، که برای یک سفر رسمی دو روزه به پاکستان آمده است، در یک برنامه رسمی همراه با نخست‌وزیر شهباز شریف در اسلام‌آباد حضور داشت. محل این برنامه چند کیلومتر دورتر از مسجدی بود که هدف حمله قرار گرفت.

یکی از رهبران برجسته شیعیان پاکستان، راجه ناصر عباس جعفری، با ابراز اندوه عمیق نسبت به این رویداد گفت:

«چنین اقدام تروریستی در پایتخت کشور نه‌تنها ناکامی جدی در حفاظت از جان شهروندان است، بلکه پرسش‌های مهمی را درباره عملکرد حکومت و نهادهای امنیتی نیز مطرح می‌کند.»

او از مردم خواست تا برای کمک به زخمیان خون اهدا کنند، زیرا شفاخانه‌های اسلام‌آباد با کمبود شدید ذخایر خون روبه‌رو شده‌اند.

رسانه‌های اصلی پاکستان پس از آن با انتقاد گسترده روبه‌رو شدند که در ساعات نخست این رویداد را پوشش ندادند.

نادر گرمائی، خبرنگار شبکه داون تی‌وی، در شبکه اجتماعی ایکس نوشت:

«کسانی که نمی‌فهمند چرا مردم اعتماد خود را به رسانه‌های سنتی از دست می‌دهند، فقط به نقش رسانه‌ها در پوشش انفجار انتحاری امروز در اسلام‌آباد نگاه کنند. خبر در شبکه‌های اجتماعی پخش می‌شد، اما تلویزیون‌ها حتی یک زیرنویس خبری هم نداشتند.»

یکی از خونین‌ترین حملات در اسلام‌آباد در سال ۲۰۰۸ رخ داد، زمانی که یک انفجار انتحاری هتل ماریوت را هدف قرار داد و در نتیجه آن ۶۳ تن کشته و بیش از ۲۵۰ تن

او به خبرگزاری آسوشیتدپرس گفت:

«بی‌درنگ فکر کردم که یک حمله بزرگ رخ داده است.»

او افزود که وقتی وارد داخل مسجد شد، بسیاری از زخمیان فریاد می‌زدند و کمک می‌خواستند. به گفته وی، حدود ۳۰ جسد را در داخل مسجد دیده است و شمار زخمیان بسیار بیشتر از آن به نظر می‌رسید.

فرد دیگری در ویدیویی که در شبکه‌های اجتماعی نشر شده، گفت که دست‌کم دو مهاجم در این حمله دخیل بوده‌اند و پیش از انفجار، به سوی مردم تیراندازی کرده‌اند.

او گفت:

«مردم در میان خون افتاده بودند. من دیدم که سرها و دست و پاهای مردم از بدن‌شان جدا شده بود.»

تا کنون هیچ گروهی مسئولیت این انفجار را به عهده نگرفته است، اما احتمال می‌رود که انگشت اتهام به سوی گروه‌های تندرو مانند طالبان پاکستانی یا گروه داعش گرفته شود؛ گروه‌هایی که پیش از این نیز به انجام حملات بر عبادت‌گذاران شیعه — که در پاکستان اقلیت مذهبی به‌شمار می‌روند — متهم شده‌اند. این گروه‌های مسلح بارها نیروهای امنیتی و غیرنظامیان را در سراسر پاکستان هدف قرار داده‌اند.

هرچند حملات در اسلام‌آباد چندان رایج نیست، اما در ماه‌های اخیر خشونت‌های تندروانه در پاکستان افزایش یافته است که بیشتر به گروه‌های جدایی‌طلب بلوچ و طالبان پاکستانی (تحریک طالبان پاکستان) نسبت داده می‌شود؛

گروهی که از طالبان افغانستان جدا است، اما با آن‌ها پیوند دارد.

رئیس‌جمهور پاکستان، آصف علی زرداری، و نخست‌وزیر این کشور، شهباز شریف، در پیام‌های جداگانه این حمله را محکوم کرده و به خانواده‌های قربانیان تسلیت گفتند. آنان دستور دادند که تمام کمک‌های طبی لازم به زخمیان فراهم شود.

زرداری گفت:

«هدف قرار دادن غیرنظامیان بی‌گناه جنایت علیه بشریت است. ملت پاکستان در این زمان دشوار در کنار خانواده‌های آسیب‌دیده ایستاده است.»



۱. چین در سالهای اخیر نیمی از اوراق قرضه خود را فروخته و طلبش از آمریکا را به زیر ۷۰۰ میلیارد دلار رسانده است تا در صورت درگیری سیاسی، دارایی کمتری برای مصادره شدن داشته باشد.

۲. پکن به جای ذخیره کردن «کاغذهای بدهی آمریکا»، در مقیاسی عظیم در حال خرید طلا است؛ دارایی فیزیکی و امنی که هیچ دولتی نمیتواند آن را تحریم یا مسدود کند.

۳. چین با راهاندازی یوان دیجیتال، در حال ساختن یک سیستم پرداخت مستقل از سوئیفت (بزرگراه مالی تحت کنترل آمریکا) است. این سیستم به چین اجازه می‌دهد مستقیماً با کشورهای مثل عربستان یا برزیل و با ارز ملی خود معامله کند، بدون اینکه آمریکا بتواند مانع این تراکنش‌ها شود.

بیش از ۵۴ درصد، برای اولین بار در تاریخ، بیش از نیمی از کل معاملات خرید و فروش چین با کشورهای دیگر (صادرات و واردات) با یوان انجام می‌شود.

اگرچه فروش ناگهانی و کامل اوراق توسط چین می‌تواند شوکی مانند یک «پرل هاربر مالی» ایجاد کند و باعث سقوط ارزش دلار و فلج شدن اقتصاد آمریکا شود، اما چین فعلاً از این اقدام خودداری می‌کند. چرا که فروپاشی ناگهانی آمریکا، به عنوان بزرگترین مشتری کالاهای چینی، به خود اقتصاد چین نیز ضربه می‌زند. بنابراین، چین در حال پیشبرد یک «مرگ تدریجی برای سلطه دلار» است تا به آرامی جایگاه خود را به عنوان قطب جدید و مستقل اقتصاد جهان تثبیت کند

اظهارات تکان‌دهنده المرت علیه کابینه نتانیاهو



این گزارش به اظهارات ایهود المرت، نخست‌وزیر پیشین اسرائیل می‌پردازد که دولت فعلی نتانیاهو را به مشارکت و حمایت از «پاکسازی قومی» در کرانه باختری متهم کرده است. نکات اصلی:

زخمی شدند. همچنان در ماه نوامبر سال گذشته، یک مهاجم انتحاری در بیرون یک محکمه در اسلام‌آباد خود را منفجر کرد که ۱۲ کشته برجا گذاشت.

این حمله تازه تقریباً یک هفته پس از آن صورت گرفت که گروه غیرقانونی «اردوی آزادی‌بخش بلوچستان» (BLA) حملاتی را در ایالت جنوب‌غربی بلوچستان انجام داد که در نتیجه آن حدود ۵۰ تن کشته شدند. به گفته اردوی پاکستان، نیروهای امنیتی در پاسخ به این حملات بیش از ۲۰۰ «تروریست» را از پا درآوردند.



چین نیمی از ذخایر اوراق قرضه آمریکا را نقد کرد (شمارش معکوس برای «پرل هاربر مالی»)

اقتصاد جهانی در حال حاضر شاهد یکی از بزرگترین تحولات تاریخی خود است که از آن به عنوان «دلارزدایی» یاد می‌شود. ریشه این ماجرا به بدهی عظیم دولت آمریکا بازمی‌گردد. واشینگتن برای تأمین هزینه‌های سنگین نظامی و داخلی خود، سال‌هاست که بیش از درآمدش خرج می‌کند و برای جبران این فاصله، به جای چاپ بی‌رویه پول (که باعث تورم می‌شود)، از طریق فروش «اوراق خزانه» از دنیا قرض می‌گیرد. چین سال‌ها بزرگترین خریدار این اوراق بود، اما اکنون استراتژی خود را کاملاً تغییر داده است.

پس از جنگ اوکراین و مشاهده اقدام بی‌سابقه آمریکا در منجمد کردن ۳۰۰ میلیارد دلار از ذخایر ارزی روسیه، پکن به این نتیجه رسید که نگه داشتن دلار در بانک‌های غربی ریسک بزرگی است. در واقع، آمریکا نشان داد که می‌تواند ثروت ملی یک کشور را با یک کلیک «غیب» کند. از همین رو، چین در حال اجرای یک برنامه سه‌مرحله‌ای برای خروج از تله دلار است:



او می‌تواند یکی از سرنوشت‌سازترین انتخابات تاریخ بنگلادش را برنده شود.

-پیشینه

بازگشت طارق رحمان پس از برکناری ناگهانی شیخ حسینیه، نخست‌وزیر دیرینه بنگلادش، در ماه اگست ۲۰۲۴ و در پی یک قیام جوانان صورت گرفت. این تحول به دوره‌ای پایان داد که سال‌ها تحت سلطه رقابت سیاسی میان شیخ حسینیه و مادر طارق رحمان، خالد ضیا (نخست‌وزیر پیشین)، قرار داشت.

-از تبعید تا مرکز صحنه سیاست

رحمان در سال ۲۰۰۸ پس از آزادی از بازداشت در دوران حکومت سرپرست مورد حمایت ارتش، به بهانه درمان صحنی بنگلادش را ترک کرد. او از لندن نظاره‌گر تضعیف حزبش بود؛ رهبران BNP زندانی شدند و ساختار تشکیلاتی حزب به شدت آسیب دید.

بازگشت او به داکا در کریسمس سال گذشته، که با استقبال گسترده مردم همراه بود، نشانه یک دگرگونی چشمگیر و نماد احیای حزب BNP پس از سال‌ها انزوای سیاسی به‌شمار می‌رود.

-میراث خانوادگی، با چهره‌ای تازه

طارق رحمان در یکی از بانفوذترین خانواده‌های سیاسی بنگلادش به دنیا آمده است. او پسر ضیاء الرحمن، قهرمان استقلال و رئیس‌جمهور پیشین این کشور است. هرچند در دوران صدارت مادرش هیچ مقام رسمی نداشت، اما در اوایل دهه ۲۰۰۰ متهم بود که یک ساختار قدرت موازی را اداره می‌کند؛ اتهام‌هایی که همواره آن‌ها را رد کرده است.

او پس از بازگشت، تلاش کرده این تصویر را تغییر دهد و خود را به‌عنوان رهبری معتدل و آشتی‌جو معرفی کند که بر ثبات کشور تمرکز دارد، نه بر انتقام‌گیری سیاسی.

-پیام‌های سیاسی و وعده‌ها

رحمان وعده داده است که سیاست خارجی بنگلادش را متوازن سازد و از وابستگی بیش از حد به هند فاصله بگیرد و در پی جذب سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌تر بین‌المللی باشد.

در داخل کشور، او بر حمایت اجتماعی از خانواده‌های فقیر، تنوع‌بخشی به اقتصاد فراتر از صنعت پوشاک، و اصلاح نهادهای دولتی تأکید کرده است.

اتهام اصلی: المرت وقوع یک تلاش «خشونت‌آمیز و جنایتکارانه برای پاکسازی قومی» در کرانه باختری را مطرح می‌کند که توسط شهرک نشینان افراطی مسلح و با هدف وادار کردن فلسطینیان به ترک خانه‌هایشان انجام می‌شود.

نقش نهادهای امنیتی: او تأکید می‌کند که این اقدامات با حمایت مستقیم یا سکوت فعال پلیس، ارتش و شایبک (سرویس امنیت داخلی) انجام می‌شود و آنها نه تنها مانع خشونت‌ها نمی‌شوند، بلکه گاه با آشوبگران همکاری می‌کنند.

مسلح شدن آشوبگران: المرت اشاره می‌کند که این گروه‌ها با ابتکار ایتمار بن‌گویر (وزیر امنیت داخلی) مسلح شده‌اند و مقامات دولتی از آنها حمایت می‌کنند.

سیاست عامدانه: او این وضعیت را یک قصور تصادفی نمی‌داند، بلکه یک سیاست عامدانه از سوی دولت اسرائیل می‌خواند.

درخواست از جامعه بین‌الملل: المرت از جامعه بین‌المللی می‌خواهد با اقدامات سیاسی، اسرائیل را وادار به توقف این اقدامات کند و حتی مداخله دیوان کیفری بین‌المللی برای تحقیق و محاکمه مسنولان را محتمل می‌داند.

خلاصه نهایی:

ایهود المرت، دولت نتانیاهو را متهم می‌کند که با مسلح کردن شهرک نشینان افراطی و با استفاده از سکوت یا حمایت نهادهای امنیتی، سیاستی برای پاکسازی قومی فلسطینیان از کرانه باختری در پیش گرفته و از جامعه بین‌الملل می‌خواهد برای متوقف کردن آن وارد عمل شود.

بازگشت طارق رحمان بنگلادش را در آستانه یک بازتنظیم

سیاسی قرار داده است

نوشته: ثنا خان

منبع: مدرن دیپلماسی

۱۱ فبروری ۲۰۲۴

پس از نزدیک به ۲۰ سال تبعید، طارق رحمان، رهبر حزب ملی‌گرای بنگلادش (BNP)، دوباره در مرکز سیاست این کشور ظاهر شده است؛ در حالیکه نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد



سازد که این بار قدرت با خویشتنداری اعمال می‌شود و در نهایت به‌گونه‌ی داوطلبانه تقسیم خواهد شد.



Bangladesh Nationalist Party (BNP) chairman Tarique Rahman waves to supporters during the final day of election campaign rally, ahead of the national election, in Jatrabari, Dhaka, Bangladesh, February 9, 2026. REUTERS/Mohammad Ponir Hossain

تیراندازی در بریتیش کلمبیا کانادا دست کم ۹ کشته و ۲۵ زخمی بر جای گذاشت

پلیس بریتیش کلمبیا اعلام کرده است دست کم هفت نفر در تیراندازی در مدرسه‌ای در شمال این استان غربی کانادا کشته شده‌اند.

به گفته مقام‌های پلیس، ۶ نفر در داخل دبیرستان تامبلر ریج جان باخته‌اند و نفر هفتم در مسیر انتقال به بیمارستان فوت کرده است.

مسوولان همچنین اعلام کردند جسد فردی که گمان می‌رود عامل تیراندازی باشد، در محل پیدا شده و به نظر می‌رسد بر اثر شلیک به خود، جان باخته است.

علاوه بر این، دو نفر دیگر در مکانی جداگانه کشف شده‌اند که پلیس معتقد است با این حادثه مرتبط بوده است.

به گزارش پلیس ۲۵ نفر دیگر هم در پی این تیراندازی زخمی شده‌اند که تحت مراقبت پزشکی قرار دارند.

مکان تیراندازی در ۱۲۰۰ کیلومتری شمال شهر ونکوور در کرانه غربی کانادا است.

پیشنهاد او برای محدود ساختن دوره نخست‌وزیری به دو دوره و حداکثر ده سال، به‌طور مستقیم با هدف جلوگیری از تکرار آنچه منتقدان «اقتدارگرایی دوران شیخ حسین» می‌نامند، مطرح شده است.

-پرونده‌های قضایی و بازسازی چهره عمومی

در دوران حکومت شیخ حسین، طارق رحمان در غیاب خود در چندین پرونده فساد محکوم و در قضیه حمله نارنجکی سال ۲۰۰۴ بر گردهمایی شیخ حسین به حبس ابد محکوم شده بود. او همواره این اتهام‌ها را سیاسی دانسته است. پس از تغییر قدرت، وی تبرئه شد.

لحن نرم‌تر او در سخنرانی‌ها، تأکید بر آشتی ملی، و حتی محبوبیت گسترده گریه خانگی خانواده‌اش در شبکه‌های اجتماعی، به انسانی‌تر شدن تصویر او و گسترش پایگاه اجتماعی‌اش فراتر از هواداران سنتی BNP کمک کرده است.

-کنترول درون‌حزبی

در داخل حزب BNP، اقتدار طارق رحمان تقریباً بدون چالش است. او اکنون به‌طور مستقیم مسئول تعیین نامزدها، ایجاد ائتلاف‌ها و طراحی استراتژی سیاسی است؛ نقشی که پیش‌تر از خارج کشور انجام می‌داد.

به گفته منابع حزبی، این رهبری مستقیم باعث بازگشت نظم و اعتماد به حزب پس از سال‌ها پراکندگی شده است.

-تحلیل شخصی

ظهور دوباره طارق رحمان هم نشانه بقای سیاسی فردی اوست و هم بازتاب یک گذار عمیق‌تر در نظام سیاسی بنگلادش. لحن محتاطانه او نشان می‌دهد که از خستگی مردم از چرخه‌های انتقام جویی سیاسی و گرایش‌های اقتدارگرایانه آگاه است.

با این حال، چالش پیشرو ساختاری است، نه صرفاً گفتاری. او کشوری را به ارث می‌برد که نهادهایش تضعیف شده، سیاست آن دوقطبی است و انتظارات عمومی بسیار بالا رفته است. پیشینه خانوادگی‌اش ممکن است درون حزب برایش فرصت ایجاد کند، اما همزمان این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا نوسازی واقعی دموکراتیک می‌تواند از دل همان حاکمیت خانوادگی قدیمی بیرون آید یا نه.

اگر طارق رحمان موفق شود، نه به دلیل تبارش، بلکه به این خاطر خواهد بود که بتواند یک جامعه بدبین را قانع



واکنش نخست‌وزیر کانادا به تیراندازی: هولناک است
مارک کارنی، نخست وزیر کانادا، اعلام کرد که از
«تیراندازی‌های هولناک امروز» در تامپلر ریج «عمیقا
اندوهگین و مستاصل شده» است.

آقای کارنی در پیامی در شبکه اجتماعی ایکس نوشت:
«دعاها و عمیق‌ترین تسلیت‌های من با خانواده‌ها و دوستانی
است که عزیزان خود را در این اعمال خشونت‌بار وحشتناک
از دست داده‌اند.»

نخست‌وزیر افزود که در غم و اندوه کانادایی‌ها شریک است
و از «نیروهای امدادی که جان خود را برای حفاظت از
هموطنانشان به خطر انداختند» قدردانی می‌کند. او تاکید کرد
دولتش «در کنار همه مردم بریتیش کلمبیا در مواجهه با این
فاجعه هولناک ایستاده است.»

قرار بود نخست وزیر کانادا در پایان روز سه‌شنبه عازم
آلمان شود.

پیر پالیو، رهبر اپوزیسیون کانادا، هم با انتشار پیامی در
شبکه اجتماعی ایکس «فاجعه بی‌معنا» در تامپلر ریج را
محکوم کرد.

آقای پالیو، رهبر حزب محافظه کار کانادا، نوشت: «از این
که مطلع شدم شمار زیادی از افراد بی‌گناه در یک اقدام
خشونت‌بار بی‌معنا در یک دبیرستان محلی در تامپلر ریج
کشته و زخمی شده‌اند، عمیقا اندوهگین هستم.»

تیراندازی در مدارس کانادا - به عکس همسایه جنوبی این
کشور - بسیار نادر است و به همین علت خبر این کشتار در
مدرسه تامپلر ریج خیلی زود به صدر خیرهای کانادا راه
یافت و مردم این کشور را شوکه کرده است.

صحنه‌های بسیار دلخراش در مدرسه تامپلر ریج

کن فلویید، افسر ارشد پلیس سواره نظام سلطنتی کانادا،
ساعتی پیش به خبرنگاران گفت هنوز برای اظهار نظر
درباره احتمال افزایش شمار قربانیان زود است.

بر اساس گزارش رسانه‌های کانادایی، مظنون به تیراندازی
زنی با لباس بلند و موهای قهوه‌ای توصیف شده است هر
چند پلیس هنوز رسماً هویت تیرانداز را اعلام نکرده است.

آنچه تا کنون مقام‌ها گزارش کردند

حدود ۱۰۰ دانش آموز و کارمند مدرسه پس از حضور
نیروهای پلیس و در پی گزارش‌هایی درباره تیرانداز فعال،
از مدرسه تخلیه شدند.

پلیس اعلام کرد که به احتمال زیاد هویت مهاجم را شناسایی
کرده است، اما نام او در حال حاضر به صورت عمومی
منتشر نخواهد شد.

به گفته رئیس پلیس منطقه، انگیزه این حمله هنوز مشخص
نیست.

به گفته مقام‌های پلیس، تیراندازی در مدرسه و حادثه‌ای در
یک منزل مسکونی نزدیک به آن با یکدیگر مرتبط هستند،
اما بازرسان هنوز آماده اعلام جزئیات این ارتباط نیستند.

آموزش و پرورش منطقه تامپلر ریج با انتشار بیانیه‌ای
اعلام کرد در پی این حمله، کلاس‌های درس تا پایان هفته
تعطیل خواهد بود.

در این بیانیه آمده است: «به دلیل رویدادهای غم انگیزی که
امروز در جامعه تامپلر ریج رخ داد، دبیرستان تامپلر ریج و
مدرسه ابتدایی تامپلر ریج تا پایان هفته تعطیل خواهند بود.»

در ادامه این بیانیه تاکید شده است: «منطقه آموزشی خدمات
حمایتی را در دسترس قرار خواهد داد و به محض مشخص
شدن محل ارائه این خدمات، اطلاعات مربوطه از طریق
شبکه‌های اجتماعی منتشر خواهد شد.»

این تیراندازی در شهر تامپلر ریج رخ داده است؛ شهری که
در حدود ۱۲۰۰ کیلومتری شمال ونکوور، بزرگ‌ترین شهر
استان بریتیش کلمبیا، واقع شده است. مرکز این استان کانادا
شهر ویکتوریا است.

تامپلر ریج عمدتاً به دلیل معادن زغال سنگ و همچنین
کشف فسیل‌های دایناسور شناخته می‌شود.



بسیاری بخش‌های راهبردی اقتصاد و تکنولوژی حذف خواهند شد. ماکرون طرفدار قاطعیت بیشتر اتحادیه اروپا در برابر امریکاست.

رئیس جمهوری فرانسه در مصاحبه‌ای که هم‌زمان توسط چند نشریه مهم اروپایی انتشار یافت (لوموند فرانسه، اکونومیست بریتانیا و زوددویچه تسایونگ آلمان)، گفت: اتحادیه اروپا باید با «تسلط دلار» مقابله کند.

این مصاحبه در آستانه گردهمایی سران سیاسی اروپا در بروکسل منتشر شده است. قرار است رهبران اروپایی روز پنجشنبه ۲۳ بهمن به ویژه در باره «توان رقابت» به گفتگو بنشینند.

در شرایطی که فشارهای اقتصادی آمریکا و چین روز به روز بیشتر در اروپا احساس می‌شود، امانوئل ماکرون به گفته خودش از نه سال قبل در مسیر یک «اروپای قدرتمند» کوشیده است. به عقیده او این نگرش اینک در میان اروپاییان پذیرفته شده اما اقدامات انجام‌شده در حد چالش‌های پیش رو نیست.

ماکرون در مورد «جهان به هم ریخته» می‌گوید: «تغییرات آب و هوا شتاب می‌گیرد، آمریکایی که اطمینان می‌داد برای همیشه حافظ امنیت ماست حالا در شک و تردید فرو رفته، روسیه که قرار بود انرژی ما را به بهای نازل تامین کند از سه سال قبل دیگر برای ما وجود ندارد و چین که یک بازار بزرگ برای صادرات ما بود به رقیبی تبدیل شده که روز به روز بی‌رحم‌تر می‌شود.»

وقت بیداری است

امانوئل ماکرون سؤال می‌کند: «آیا ما (اتحادیه اروپا) برای این که یک قدرت واقعی باشیم آماده‌ایم؟» به گفته او این پرسش در زمینه‌های اقتصادی، مالی، دفاعی، امنیتی و حتی در مورد دموکراسی مطرح است.

رئیس جمهوری فرانسه با نگاهی به هفتاد سال گذشته می‌گوید اروپایی‌ها کارهای بزرگی انجام دادند: «ما متحد شدیم تا دیگر با هم نجنگیم، متحد شدیم تا بازار مشترک بسازیم اما هیچوقت به "قدرت" بودن نیندیشیدیم.»

به گفته او، حدود ۲۵ نفری که دچار جراحات غیر تهدید کننده جان شده‌اند، همچنان تحت ارزیابی و معاینه متخصصان پزشکی قرار دارند.



آقای فلوید افزود: «صحنه بسیار تکان دهنده بود و چندین مجروح همچنان تحت مراقبت قرار دارند.»

دیوید ابی، نخست‌وزیر استان بریتیش کلمبیا هم در کنفرانسی خبری ضمن تسلیت و ابراز همدردی با خانواده‌های جان‌باختگان و قربانیان این تیراندازی، گفت که افسران پلیس محلی ظرف دو دقیقه خود را به محل تیراندازی رسانده‌اند و اقدامات آنها مانع از گسترده شدن «این فاجعه هولناک» شده است. ۲۲ دلو ۱۴۰۴ بی بی سی

امانوئل ماکرون: اروپا در برابر آمریکا و چین نیاز به یک انقلاب صنعتی دارد



امانوئل ماکرون صریحاً از تهدیدهای ایالات متحد آمریکا علیه اروپا سخن گفت و هشدار داد که اگر کشورهای اروپایی یک جهش اقتصادی و صنعتی نداشته باشند، از



وی سپس اضافه کرد: ما هیچ نگرانی در مورد چین یا روسیه نداریم؛ آنها نیز هیچ تهدیدی برای ما نیستند. موضوع اجاره بخشی از زمین های ما برای مدت طولانی، چه به ایالات متحده و چه به هر کشور دیگری، منتفی است.

گفتنی است که جدیدترین بهانه ترامپ برای تصرف جزیره گرینلند، خنثی سازی تهدید چین و روسیه از سوی وی ادعا شده بود؛ ادعای واهی که اکنون وزیر اقتصاد و تجارت گرینلند آن را به روشنی تکذیب کرده است. ۸ فبروری ۲۰۲۶



رئیس‌جمهور فنلند، استوب، نخواهد توانست جنوب

جهانی را قانع سازد که از چندقطبی‌گرایی دست بردارد

نویسنده: اندرو کوریکو

۷ فبروری ۲۰۲۶

این م

او جهان را به سه بلوک تقسیم می‌کند: مجموعه کشورهای که به‌گونه غیررسمی تحت رهبری هند قرار دارند (کشوری که از نظر نفوس بزرگترین و از لحاظ رشد اقتصادی سریع‌ترین در میان آنان است)، به‌خوبی می‌دانند که منافع‌شان در شتاب بخشیدن به اجرای دیدگاه چندقطبی نو واقع‌گرایانه «شرق جهانی» تأمین می‌شود.

الکساندر استوب، رئیس‌جمهور فنلند، در ماه دسامبر مقاله‌ای در مجله معتبر فارین افیرز وابسته به شورای روابط خارجی آمریکا منتشر کرد با عنوان:

«آخرین فرصت غرب: چگونه پیش از آن‌که دیر شود، یک نظم نوین جهانی بسازیم.»

۱. غرب جهانی به رهبری ایالات متحده،

۲. شرق جهانی به رهبری چین،

ماکرون سپس با اشاره به حوزه‌های تعیین‌کننده علم، صنعت و اقتصاد می‌گوید: «ما در زمینه‌های دفاعی و امنیتی، فن‌آوری‌های زیست‌محیطی و هوش مصنوعی بسیار کمتر از چینی‌ها و آمریکایی‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنیم. اگر اتحادیه اروپا در پنج سال آینده به خود نیاید، از همه این حوزه‌ها بیرون رانده خواهد شد.»

در برابر واشنگتن

امانوئل ماکرون معتقد است که اروپاییان باید در برابر سیاست‌های دولت دونالد ترامپ قاطعیت نشان دهند. او با اشاره به قضیه گرینلند و تلاش‌های آمریکا در جهت تصاحب آن گفت: «تهدیدها و ارباب‌هایی را می‌بینیم، و بعد ناگهان واشنگتن عقب‌نشینی می‌کند، ما هم تصور می‌کنیم تمام شده. ولی یک ثانیه هم باور نکنید! هر روز تهدیدهای تازه... در مورد دارو، در مورد فضای مجازی... من معتقدم اروپا نباید سر خم کند. ماه‌ها این نوع سیاست‌ها را آزمودیم اما

نتیجه‌ای نگرفتیم. ادامه این وضعیت فقط اروپا را باز هم بیشتر به قدرت‌های خارجی وابسته‌تر خواهد کرد.» ۱۱ فبروری ۲۰۲۶ رادیو فرانسه

گرینلند: نمی‌خواهیم آمریکایی شویم؛ چین یا روسیه تهدید نیستند

وزیر اقتصاد و تجارت گرینلند در مصاحبه‌ای با تأکید بر اینکه «چین یا روسیه تهدید نیستند»، تصریح کرد: نمی‌خواهیم آمریکایی شویم.

به گزارش خبرگزاری مهر، وزیر اقتصاد و تجارت گرینلند امروز شنبه در مصاحبه با خبرگزاری الجزیره اعلام کرد: مذاکرات جاری بین گرینلند، دانمارک و آمریکا ممکن است به یک توافق دفاعی به روز و جدید منجر شود.

این مقام جزیره مذکور در این خصوص ادامه داد: ما از همکاری با آمریکا استقبال می‌کنیم، اما نمی‌خواهیم آمریکایی شویم. بحران فعلی را می‌توان از طریق دیپلماسی حل و فصل کرد و ما خطوط قرمزی در مورد حاکمیت خود داریم.



تمویل کند، در رشد اقتصادی سرمایه‌گذاری نماید و مهم‌تر از همه، برای جنوب جهانی جایگاهی واقعی در تصمیم‌گیری‌ها فراهم سازد و قدرت را با آن شریک شود.»

او همچنان می‌افزاید:

«شرق جهانی نیز اگر تصور کند که با مصرف پول در پروژه‌های بزرگ زیربنایی و سرمایه‌گذاری مستقیم می‌تواند نفوذ کامل در جنوب جهانی به دست آورد، دچار اشتباه خواهد شد؛ زیرا محبت و اعتماد به آسانی خریدنی نیست.»

استوپ تفاوت دیگری میان این دو بلوک قایل می‌شود و ادعا می‌کند که غرب جهانی نماینده چندجانبه‌گرایی است، در حالیکه شرق جهانی نماینده چندقطبی‌گرایی. او چندجانبه‌گرایی را «نظام همکاری جهانی مبتنی بر نهادهای بین‌المللی و قواعد مشترک» می‌نامد و چندقطبی‌گرایی را «انحصار قدرت در دست چند بازیگر بزرگ».

در حقیقت، استوپ با بازگشت نواقح‌گرایی به روابط بین‌الملل مردم را هراس می‌دهد. این روند به‌گونه‌ای در حال شکل‌گیری است که «دولت‌های تمدنی» — کشورهایی که در طول قرن‌ها تأثیرات سیاسی و اجتماعی ماندگار بر همسایگان خود گذاشته‌اند — دوباره حوزه‌های نفوذ خود را به دلایل امنیتی احیا می‌کنند.



در مقابل، این دولت‌ها منافع اقتصادی کشورهای کوچک‌تر را نیز تأمین خواهند کرد. این نظام، در مقایسه با مدل نئولیبرالی که از طریق نهادهای استثماری بر دیگران حکومت می‌کرد، می‌تواند عادلانه‌تر و پایدارتر باشد.

از همین رو، تبلیغ «واقع‌گرایی مبتنی بر ارزش‌ها» توسط استوپ — که در اصل همان عمل‌گرایی ژئوپولیتیکی است و پیش از این نیز از سوی دیگران پیشنهاد شده بود — بعید

۳. جنوب جهانی.

به باور او، تعامل میان این سه بلوک، نظم آینده جهان را شکل خواهد داد و نتیجه آن یکی از این سه حالت خواهد بود:

احیای نظم لیبرال، ادامه بی‌نظمی، یا سقوط به هرج و مرج کامل.

این الگو شبیه مدلی است که در مارچ ۲۰۲۳ نیز مطرح شده بود. در این دیدگاه، «جنوب جهانی» نقش تعیین‌کننده (شاهساز) را دارد، اما تنها در صورتی به احیای نظم لیبرال رو به زوال کمک خواهد کرد که غرب جهانی اصلاحات بنیادی را اجرا کند؛ از جمله:

افزایش شمار کرسی‌های دائمی شورای امنیت سازمان ملل، لغو حق وتو،

و اصلاح نهادهای تجارتي و مالی جهانی تا نماینده‌تر و عادلانه‌تر شوند.

هم‌زمان، غرب جهانی باید آنچه استوپ «واقع‌گرایی مبتنی بر ارزش‌ها» می‌نامد، در پیش گیرد؛ اصطلاح تازه‌ای که در اصل همان عمل‌گرایی ژئوپولیتیکی است.

او این مفهوم را چنین توضیح می‌دهد:

«پایبندی به مجموعه‌ای از ارزش‌های جهانی مبتنی بر آزادی، حقوق اساسی بشر و قواعد بین‌المللی، در حالی که واقعیت تنوع فرهنگ‌ها و تاریخ‌های جهان نیز محترم شمرده شود.»

استوپ می‌افزاید:

«هدف واقع‌گرایی مبتنی بر ارزش‌ها یافتن توازن میان ارزش‌ها و منافع است؛ به گونه‌ای که اصول اخلاقی در اولویت باشند، اما در عین حال محدودیت‌های قدرت دولت‌ها در حفظ صلح، ثبات و امنیت نیز در نظر گرفته شود.»

به باور او، این رویکرد نیازمند انجام اصلاحات یادشده، بهبود سطح زندگی در جنوب جهانی و پرهیز از ترویج تهاجمی دموکراسی در جوامع آنان است. این پیشنهادها در ظاهر منطقی به نظر می‌رسند.

استوپ می‌گوید:

«غرب جهانی نمی‌تواند تنها با ستایش آزادی و دموکراسی، جنوب جهانی را جذب کند؛ بلکه باید پروژه‌های توسعه‌ای را



او اما تأیید کرد که واشنگتن با کشورهای دیگر در مورد پذیرش "۱۱۰۰ تا ۱۲۰۰ افغان" که در حال حاضر تحت مراقبت حکومت ایالات متحده در کشورهای مانند قطر قرار دارند، در حال بحث است.

در جریان نشست استماعیه کمیته فرعی کمیته روابط خارجی مجلس نمایندهگان کانگرس امریکا، شماری از نمایندهگان در مورد سرنوشت زنان و افراد وابسته به حکومت پیشین به ویژه نظامیان در افغانستان نیز ابراز نگرانی کردند که به گفته آنها پس از بازگشت طالبان به قدرت، آنها اقدامات تلافی جویانه را انجام داده اند.

برخی کارشناسان می گویند که در سیاست جدید آمریکا نیز ممکن برخی انتقادهایی در بخش حقوق زنان و حقوق بشر وجود داشته باشد، اما موارد تأثیرگذاری که حتی باعث تغییر نظام در افغانستان شود، وجود نخواهد داشت.



Capt. Chris Herbert U.S. Airforce (AFP)

د افسوس خای خو دادی چي خینی افغانانو
ته لا هم گلبدین، مسعود، مزاری او دوستم
د جخاد قهرمانان او خینو ته بیا تره کی،
حفیظ الله امین، کارمل او نجیب قهرمانان
دی! نپوهیرم چي نور پدی خلکو څه
وشي؟

است بتواند جنوب جهانی را قانع سازد که به تبعیت خود از نظام چندجانبه گرای نولیبرال غرب جهانی ادامه دهد.

این مجموعه کشورها که به طور غیررسمی تحت رهبری هند قرار دارند (بزرگترین و سریعترین اقتصاد رو به رشد در میان آنان)، به خوبی دریافته اند که منافعشان در شتاب دادن به تحقق دیدگاه چندقطبی نواقع گرایانه شرق جهانی تأمین می شود.

یک مقام ارشد وزارت خارجه آمریکا: واشنگتن در حال کار روی تدوین سیاست جدید خود در قبال افغانستان است

پاول کپور، معاون وزیر امور خارجه ایالات متحده در امور آسیای جنوبی و مرکزی اعلام کرده که ادارات مختلف حکومت این کشور در حال کار روی تدوین سیاست جدید واشنگتن در ارتباط به افغانستان هستند.

او که روز چهارشنبه، ۲۲ دلو در نشست استماعیه فرعی کمیته روابط خارجی مجلس نمایندهگان کانگرس امریکا در امور آسیای جنوبی و مرکزی وضاحت می داد، در مورد سیاست جدید آمریکا در قبال افغانستان گفت:

"این یک روند در حال جریان است و همچنان یک روند بین اداره ای می باشد، بنابراین بخش ها و عوامل متحرک زیادی در این روند دخیل است. من دقیقاً نمی دانم که برنامه زمانی آن چگونه است یا جدول زمانی آن به چه شکل خواهد بود." آقای کپور با تأکید بر این که سیاست امریکا در باره افغانستان هنوز مشخص نشده و نهایی کردن آن نیاز به بررسی بیشتر و مراحل اضافی دارد، افزود که به اعضای کمیته در یک زمان مناسب در مورد این سیاست معلومات خواهد داد.

معاون وزیر امور خارجه ایالات متحده در این نشست به موضوع افغان های تخلیه شده از افغانستان به این کشور نیز پرداخت.

او در پاسخ به پرسش یکی از اعضای کانگرس در این مورد گفته که حکومت به رهبری دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا تا کنون هیچ افغان را دوباره به افغانستان اخراج نکرده است.



15

پاسخ به پرسش های دانشجویان و

علاقمندان جریده مسیر

تعداد از خوانندگان و علاقمندان جریده مسیر در مورد بعضی واژه ها و اصطلاحات پرسش های را مطرح نمودند و خواهان معلومات بیشتر در موارد ذیل شده اند :

- مرکوسور چیست؟

- پترودلار چیست؟

- بازوکی تجاری چیست؟

دست اندرکاران جریده مسیر پاسخ به این پرسش ها را جزء وظایف نشراتی و رسالت خود دانسته ، بخاطر ارتقاء سطح آگاهی مردم ، برای تبلیغ و ترویج اندیشه های دموکراتیک نوین در محدوده این جریده معلومات مختصری را در مورد این واژه ها تهیه و به دسترس علاقمندان قرار میدهند.

- مرکوسور چیست؟ (MERCOSUR)

مرکوسور مخفف جمله اسپانیایی Mercado Común del Sur است که معنی (بازار مشترک کشورهای آمریکای جنوبی) را افاده میکند .

تاریخچه شکلگیری مرکوسور

ریشه های آن به تلاش های قدیمی تر برای ادغام اقتصادی آمریکای لاتین برمی گردد:

اتحادیه تجارت آزاد آمریکای لاتین (۱۹۶۰)

انجمن ادغام آمریکای لاتین (دهه ۱۹۸۰)

مرحله عملی آن دقیقاً در زمان همکاری اقتصادی آرژانتین و برزیل (دهه ۱۹۸۰) و پیوستن پاراگوئه و اروگوئه برمی گردد که با امضای معاهده آسونسیون (۱۹۹۱) تبدیل به اتحادیه گمرکی در سال (۱۹۹۵) گردید .

فلسفه تاسیس مرکوسور به سال ۱۹۸۵ و زمانی که رانول الفونسین و ژوزه سارنی روسای جمهوری آرژانتین و برزیل برنامه یکپارچگی و همکاری اقتصادی (PICE) میان کشورهای خود را امضا کردند، بازمی گردد.

مرکوسور در ماه مارس ۱۹۹۱ با امضای پیمان آسونسیون در پایتخت پاراگوئه میان کشورهای جمهوری فدرال برزیل ، جمهوری آرژانتین ، جمهوری پاراگوئه و جمهوری اروگوئه پایه گذاری شد. هدف از تاسیس این نهاد دستیابی به یکپارچگی اقتصادی میان کشورهای امضا کننده پیمان از طریق ایجاد جریان آزاد کالا و خدمات در میان اعضا ، تعیین تعرفه مشترک خارجی ، قبول سیاست های مشترک بازرگانی و هماهنگی سیاست های اقتصادی کلان و منطقه ای و نیز ترویج و تشویق تجارت میان اعضا با آرمان تشکیل دادن یک بازار مشترک اقتصادی گسترده و فراگیر در قاره آمریکای جنوبی بوده است .

در حال حاضر مرکوسور پنج عضو اصلی دارد که آخرین آن ونزولاست که در سال ۲۰۰۵ به عضویت کامل سازمان پذیرفته شده است ، امری که پس از یک دهه تلاش و فعالیت برای این کشور حاصل آمد . این منطقه ی تجارت آزاد را می توان بخش عمده و اصلی آمریکای جنوبی بویژه در زمینه اقتصادی بشمار آورد .

ساختار مرکوسور:

مرکوسور در جهت پیگیری اهداف کلان خود که رسیدن به همگرایی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کامل در قاره آمریکای جنوبی است نهادها و کمیسیون های گوناگونی را به وجود آورده است. این نهادها شامل گزینه های زیر است:

● شورای بازار مشترک

● گروه بازار مشترک

● کمیسیون مشترک پارلمانی

● نهاد مشورتی اقتصادی و اجتماعی

● دبیرخانه اداری

اقدامات اخیر مرکوسور:

● ایجاد بازار آزاد و حذف تعرفه

● ایجاد یکپارچگی ساختاری در آمریکای جنوبی



نیروی کار.

- ادغام اقتصادی و سیاسی ، توسعه اقتصادی ، ثبات منطقه‌ای و تقویت همکاری منطقه‌ای .

* اهمیت اقتصادی مرکوسور

یکی از بزرگترین بلوک‌های اقتصادی جهان دارای GDP حدود تریلیون‌ها دلار در برخی برآوردها در میان اقتصادهای بزرگ جهانی قرار دارد .

منابع :

۱: عنوان کتاب : International organizations , نویسندگان :

Margaret p. Kans , Karen A. Mingst, Kendall. Stilles

ناشر : lynnerienner publishers .

ویرایش : سوم و چهارم فصل سازمان‌های منطقه ای از صفحه ۱۶۵ .

۲: عنوان کتاب : Oxford handbook of international

organizations . ناشر : Oxford University press . فصل

سازمان‌های بین منطقه ایی .

۳: مقاله علمی : the regionalization of organized Business

, interests in the Mercosur , سال ۲۰۲۵ ، صفحه ۱۲۳ آلا ۱۴۳ .

۴: بازار مشترک کشورهای آمریکای جنوبی - ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

- پترودلار (Petrodollar) پترودلار چیست؟

پترو دلار به دلارهای حاصل از فروش نفت خام در بازارهای جهانی اشاره دارد که به تقویت ارزش دلار آمریکا کمک می‌کند.

پترودلار به دالر امریکایی که از فروش نفت خام به دست می‌آید گفته می‌شود، در حالی که نفت در بازار جهانی معمولاً با پول دالر آمریکا قیمت‌گذاری و معامله می‌شود. این رابطه، دالر را به ارز اصلی تجارت نفت در جهان تبدیل کرده است.

واژه «پترودلار» در دهه ۱۹۷۰ مطرح شد و به‌طور گسترده با روندی شناخته شد که نفت را با پول دالر امریکایی پیوند داده است — مفهومی که نه فقط درآمد استخراج‌کنندگان نفت را تعریف می‌کند، بلکه بخشی از ساختار سیاست و اقتصاد جهانی را شکل داده است.

ریشه‌های تاریخی پترودلار

پس از پایان سیستم برتون وودز در ۱۹۷۱، دلار دیگر با طلا پشتیبانی نمی‌شد و این باعث شد که دلار امریکایی در نظام پولی جهانی جذابیت خود را حفظ کند.

- حرکت آزادانه مردم
- سیاست پولی
- سیاست دفاعی

اعضای مرکوسور: در سال ۲۰۲۴ اعضای کامل آن عبارت

بودند از :

آرژانتین

برازیل

پاراگوئه

اروگوئه

بولیوی (عضو کامل جدید) و ونزولا (تعلیق در سال ۲۰۱۶)

اعضای وابسته آن در همان سال عبارت بودند از :

شیلی

کلمبیا

اکوادور

پرو

گویانا

سورینام

پاناما

اهداف اصلی مرکوسور ایجاد بلوک مستقل اقتصادی جهت جلوگیری از فشارهای اقتصادی کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا بر کشورهای جنوب آمریکا بود که در قالب های ذیل فعالیت هایشان را آغاز کردند .

۱ تجارت آزاد منطقه‌ای

۲ حذف تعرفه داخلی

۳ ایجاد تعرفه مشترک خارجی بر کشورهای غیر عضو مرکوسور .

- ایجاد بازار مشترک برای اعضای کامل و وابسته و

هدف نهایی:

حرکت آزاد کالا

خدمات

سرمایه



بازیافت پترو دلارها به سرمایه‌گذاری در اوراق خزانه‌داری آمریکا کمک کرده، که سبب تامین مالی کسری بودجه ایالات متحده شده است.

در همین دوران، ایالات متحده به دنبال راهی برای حفظ هژمونی دلار و اقتصاد خود بود، و یکی از راه‌ها، پیوند دلار به بازار نفت جهان بود.

- قدرت سیاسی و نفوذ جهانی

توافق ایالات متحده و عربستان

از آنجا که دلار در تجارت جهانی نفت استفاده می‌شود، ایالات متحده توانسته از ابزار پولی و مالی برای تحمیل تحریم‌ها، فشارهای اقتصادی و نفوذ ژئوپلیتیک استفاده کند. منبع:

ایالات متحده با عربستان سعودی در شروع دهه ۱۹۷۰ به توافق رسید تا نفت این کشور را عمدتاً به دلار آمریکایی قیمت‌گذاری و بفروشد، در مقابل تضمین امنیت و حمایت نظامی برای ریاض. این توافق بنیادی در شکل‌گیری نظام پتrodollar تلقی می‌شود.

۱: عنوان Oil Money: Middle East Petrodollars and the Transformation of US Empire, 1967-1988. فصل سوم، نویسنده DAVID M. WIGHT، سال ۲۰۰۱، ناشر CORNELL UNIVERSITY PRESS، صفحات

این توافق، اگرچه به صورت قرارداد رسمی جهانی ثبت نشده، اما عملاً باعث شد نفت با پول دلار معامله شود و تقاضای جهانی برای دلار افزایش یابد.

سازوکار پتrodollar در عمل:

- قیمت‌گذاری نفت

از دهه ۱۹۷۰، نفت عمدتاً با پول دلار آمریکایی قیمت می‌خورد. این امر باعث شده که دولت‌های واردکننده نفت ناچار باشند دلار ذخیره کنند تا بتوانند نفت را بخرند.

- بازوهای تجاری (Trade Bazooka)

۱. تعریف

بازوهای تجاری «ابزار ضد اجبار» اصطلاح غیررسمی در اقتصاد سیاسی و ژئوپلیتیک است که به ابزارهای بسیار قدرتمند فشار اقتصادی و تجاری گفته می‌شود؛ ابزارهایی که دولت‌ها یا بلوک‌های اقتصادی برای وادار کردن کشور دیگر به تغییر رفتار سیاسی یا اقتصادی استفاده می‌کنند.

امروزه این اصطلاح بیشتر برای اشاره به ابزارهایی مثل: تحریم‌های گسترده، محدودیت بازار، قطع دسترسی به سیستم مالی، محدودیت فناوری و سرمایه‌گذاری به کار می‌رود.

در سیاست اتحادیه اروپا، این اصطلاح اغلب برای استفاده Anti-Coercion Instrument (ACI) استفاده می‌شود — ابزاری که برای پاسخ به فشار اقتصادی دیگر کشورها طراحی شده است.

۲. ریشه و منشأ اصطلاح

اصطلاح «بازوکا» در اصل سلاح نظامی ضد تانک است.

در اقتصاد سیاسی به صورت استعاری یعنی:

ابزار خیلی قدرتمند

آخرین مرحله فشار

ابزار با اثر تخریبی بزرگ

استفاده استعاری از اصطلاح‌های نظامی در اقتصاد از دهه‌های جنگ سرد رایج شد و بعدها در ادبیات «جنگ اقتصادی» و «ژئواکونومیک» تثبیت گردید.

- بازیافت پتrodollar (Petrodollar Recycling)

دولت‌های تولیدکننده نفت معمولاً مازاد درآمدهای نفتی خود را در بازارهای مالی آمریکا سرمایه‌گذاری می‌کنند؛ مثلاً در اوراق قرضه و سایر دارایی‌ها که به این چرخه «بازیافت پتrodollar» گفته می‌شود. این چرخه باعث افزایش تقاضا برای دلار، تسهیل تامین مالی کسری بودجه آمریکا، و تزریق سرمایه به بازارهای غربی می‌شود.

نقش پتrodollar در نظم اقتصاد جهانی

- تقویت دلار به عنوان ارز ذخیره جهانی

پترو دلارها باعث شدند که تقاضای جهانی برای دلار امریکایی همیشه بالا بماند، زیرا کشورهای سراسر جهان برای خرید نفت به دلار نیاز دارند. این تقاضا دلار را به ارز اصلی ذخیره جهانی تبدیل کرد.

- تامین مالی کسری بودجه آمریکا



16

شعر از تیمور : در وصف وطن

حال وطن

هر که را بینم که باشد با دو چشم اشکیار
دیو و دد در کشورم بر مسند قدرت سوار

دزد جولان می کند، دارد به دست خود چراغ
می غرد تا از دماغ خلق برآرد دمار

حاصلی ناید بکف از کشت تخم بد سرشت
کی دهد شیرین ثمر، گر شد درختی نا بکار

تا به قدرت تکیه زد مشتی ستمگر در وطن
جای مظلومان نمی باشد به غیر از پای دار

با ریاکاری سخن از یکدلی گفتن خطاست
قصر وحدت کی شود با خشت تزویر استوار

اعتبار خود مده از دست بهر جاه و مال
بگذرد این حال و گردی پیش مردم شرمسار

شعله ها در زیر خاکستر بسی خوابیده اند
هر دمی آتش زند در تار پودت این شرار

(اولوس ارا اجتماعی عدالت قوروشی و ملی
ایرکینلیک تأمینلشی اوچون اولوس نینگ ملی
بیرلیکی بیرله کوره شیشی ضرور دیر)
بسیج نبرد آزادبخش ملی بسیج نبرد توده
هاست، تا عدالت اجتماعی را تحکیم بخشید.

۳. اولین کاربردهای مدرن

کاربرد مدرن اصطلاح در حوزه تجارت جهانی بیشتر از دهه
۲۰۱۰ رایج شد، مخصوصاً در موارد زیر:

الف) سیاست اتحادیه اروپا

ابزار (ACI) برای مقابله با فشار اقتصادی کشورهای مثل
چین یا آمریکا طراحی شد.

این ابزار اجازه می‌دهد:

محدودیت بر شرکت‌های خارجی، محدودیت سرمایه‌گذاری ،
محدودیت خدمات و فناوری اعمال شود.

ب) سیاست تحریم‌های آمریکا

استفاده از:

تحریم‌های ثانویه ، کنترل دلار ، قطع دسترسی به سوئیفت

نمونه‌های کلاسیک «بازوکار مالی - تجاری» محسوب
می‌شوند.

۴. جایگاه در نظام نوین جهانی

در نظم جهانی جدید، قدرت فقط نظامی نیست؛ بلکه سه نوع
قدرت اصلی وجود دارد:

۱. قدرت نظامی

۲. قدرت مالی

۳. قدرت زنجیره تأمین و فناوری

مفهوم « وابستگی مسلح شده » (Weaponized Interdependence)
نشان می‌دهد کشورهای که
گلوگاه‌های اقتصاد جهانی را کنترل می‌کنند می‌توانند از آن
برای فشار سیاسی استفاده کنند.

منابع :

۱: جنگ اقتصادی و ابزار های همچون تحریم های اقتصادی
، نویسنده EDWARD FISHMAN , سال ۲۰۲۵ ، همه
کتاب ، تعداد صفحات ۵۶۰ .

۲: ابزار های ضد اجبار ACI ژنوآکونومیک ، نویسنده
VESELINOVIC , سال ۲۰۲۵ ، مقاله علمی ، از
صفحه ۱ الی ۲۵ .

۳: تاریخچه قانون گذاری ACI نویسنده SZEP , سال
۲۰۲۴ ، مقاله علمی ، از صفحه ۱۲۷ الی ۱۳۹ .

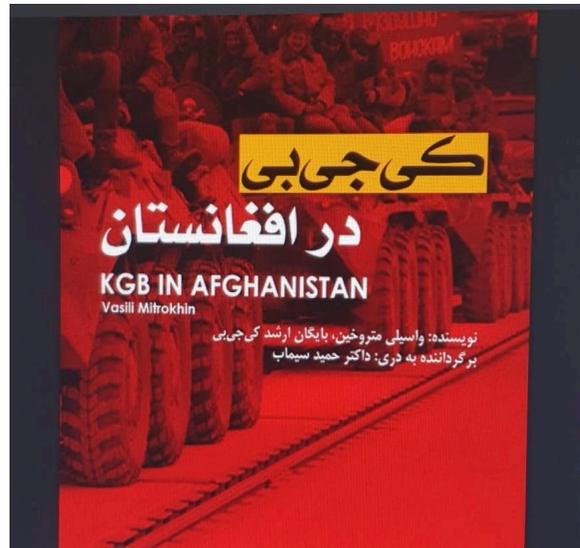


افغانستان موقعیت مهم استراتژیک دارد. مرز طولانی ای که با اتحاد شوروی داشت در گذشته از هر دو جانب باز بود و مردمان دو سو آزادانه با هم اختلاط داشتند. پس از بیخ گرفتن رژیم بلشویک در آسیای میانه حرکت آزادانه و آسان مردمان دو سوی مرز قطع شد و مخالفین آشکار رژیم بلشویک به کشور همسایه یعنی افغانستان رانده شدند. در حال حاضر در حدود ۷۵۰,۰۰۰ نفر از تبار تاجیکها، ازبکها، ترکمنها و فیرغیزهایی که از سرکوب گریختند، در افغانستان زندگی میکنند.

افغانستان اولین کشوری بود که رژیم جدید را در روسیه به رسمیت شناخت و بگونه سنتی همسایه خوبی بوده است. نفوذ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در همه شئون زندگی در افغانستان چشمگیر است. نه پادشاهان پی در پی و نه رئیس جمهور داؤد، هیچکدام تصمیم مهمی بدون در نظر گرفتن منافع همسایه شمالی کشور شان نمی گرفتند. افغانستان پس از اعلام نظام جمهوریت به خط مشی نگهداشت توازن بین شرق و غرب ادامه داده روش دوستانه در برابر همسایه شمالی خود را تغییر نداد.

اما هنگامی که داؤد در صدد آن شد تا بنیاد حزب سیاسی خود را بگذارد، کی جی بی آن را تهدیدی به کمونیستها تلقی کرد. کی جی بی به این اندیشه بود که شاید داؤد همانند ایران سایر احزاب سیاسی را غیر قانونی کند. بنابراین آن کی جی بی (9) عملکرد دولت داود را دقیقاً زیر نظر گرفته جلو هرگونه مناسبات نزدیک افغانستان با کشورهای دیگر را میگرفت. کی جی بی به صورت اخص با طرح های ایران مبنی بر اعمار اولین شبکه راه آهن در افغانستان و طرحهای ایالات متحده برای احداث تأسیسات ذوب فلزات و شبکه یی از شفاخانه های عرضه کننده خدمات اساسی صحی به اهالی کشور مخالفت میکرد. در افغانستان شبکه منضبطی از عمال کی جی بی وجود داشت که از طریق آنها از وضعیت دسته بندی های مختلف سیاسی اطلاعات دقیق به دست آورده و در روندهای سیاسی به نحو نیرومندی اعمال نفوذ میکرد و در نتیجه میتوانست جد و جهد دستگاه استخباراتی افغانی را به جانب نمایندگان خارجی سازمانهای مورد نظر خود جهت داده توجه را از عناصر طرفدار شوروی منحرف سازد.

برخی از عوامل کی جی بی پیرو مارکسیزم لنینیزم شدند و عده ای در انترناسیونال کمونیستی و جنبش کارگری به فعالیت پرداختند. یکی از این عوامل نورمحمد تره کی با نام مستعار «نور» بود که در سال 1951 به خدمت کی جی بی در آمد (10). وی که حرفه روزنامه نگاری و نویسندگی



فهرست:

1. درحاشیه نسخه چاپی «کی جی بی در افغانستان»
2. نکته یی چند قبل از خوانش «کی جی بی در افغانستان»
3. پایه گذاری حزب
4. کودتای ثور
5. کودتای ماه سپتامبر (سنبله ۱۳۵۸) حکومت صد روزه حفیظ اهلل امین
6. کودتای دسامبر (۶ جدی ۱۳۵۸) «مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور»
7. جنگ شوروی در افغانستان
8. ناسازگاری
9. تخم و ترکه کی جی بی
10. دشمن شماره یک
11. تصاویر تعدادی از چاکران روس که در کتاب نام گرفته شده اند
12. ضمیمه: «کی جی بی» و «کی جی بی زادگان» در افغانستان

به ادامه گذشته...

3 - پایه گذاری حزب



گردید. تره کی پیشنهاد ظاهر بدخشی (17) یکی از رهبران ح.د.خ.ا. از ملیت اوزبیک (18) مبنی بر استفاده از نارضایتی «تم» (19) و به خصوص اوزبیک ها برای راه اندازی برخورد مسلحانه با دولت افغانستان در ترکستان افغانی به اطلاع کمیته مرکزی رساند ولی آنها چنین اقدام را عجولانه خواندند. تره کی سپس از بدگماتی خود در مورد تماس های مشکوک معاونش کارمل با دستگاه استخبارات افغانستان سخن گفت. بدگماتی وی مبتنی بر این فاکت بود که کارمل اولین زندانی سیاسی بود که توسط مقامات دولتی افغانی در سال 1952 از زندان رها گردید. «اقامتگاه» (20) این ادعاها را رد کرده اظهار عقیده کرد که این آوازه ها به هدف بدنام ساختن رقبای تره کی و درز انداختن و اشاعه بی اعتمادی در صفوف ح.د.خ.ا. راه اندازی میشدند.

هنگامی که تره کی به حیث منشی ح.د.خ.ا. انتخاب گردید کی جی بی به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی اطلاع داد که تماس های خود در قالب تماس «کارانداز با عامل» را با وی قطع میکند و اضافه کرد که «اگر وضعیتی پیش آید که از سرگیری تماس مخفی با تره کی به منظور دادن کمک عملی به این حزب لازم افتد، در آن صورت کی جی بی میتواند با مراعات حداکثر احتیاط چنین تماسی را برقرار سازد.» او. میلووانوف (21) رئیس بخش مربوطه شعبه روابط بین المللی کمیته مرکزی به کی جی بی پاسخ داد که سوسلوف (22) پونوماریف و آندروپوف (23) نامه کی جی بی را مطالعه کرده و به تاریخ 18 فبروری 1965 موافقه کردند که کی جی بی باید تماس مخفی روی مسایل حزبی را با تره کی ادامه دهد.

در شعبه بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به تره کی گفته شد تا دلیل آمدن خود به ماسکورا دعوت از جانب نویسندگان شوروی و انجمن دوستی افغان - شوروی وانمود سازد. همین داستان را تره کی هنگامی که با میوندوال (24) صدراعظم وقت افغانستان ملاقات کرد به وی بازگویی نمود و حتا به وی گفت که حکومت افغانستان نباید از نیروهای چپ گرا ترسی به دل داشته باشد بلکه باید از عناصر راستگرا و مراجعینی که قصد رسیدن به قدرت را داشتند، بترسد.

ح.د.خ.ا. از جانب کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تمویل میشد. جریده منتشره آن نیز به همین منوال تمویل میگردد. در سال 1965 به تره کی مبلغ 50000 افغانی داده شد تا صرف مبارزات انتخاباتی شورای ملی نماید. جریده «خلق» در اپریل 1965 به نشرات آغاز کرد و تره کی از اقامتگاه کی جی بی مواد و مفکوره و مقاله برای

داشت با کاراندازان استخباراتی ذیل در اقامتگاه کابل (11) در ارتباط بود :

شاگا دیف، کازلوف، فدوسیف، سپیریونوف،

کوسترومین، کوزیرف، و.ا.و. پتروف (12)

ایجنت دیگر، ببرک کارمل با نام مستعار «مارید»، یکجا با «مخموی» «اکبر» و «خوما» (13) گروهی با تمایلات کمونیستی پرچم را در حوالی سال 1957 بنیاد گذاشتند. (14) تره کی و کارمل در حوالی پایان سال 1962 شناسایی شخصی بهم رسانیدند. تره کی در آن زمان بدون ارتباط معین سیاسی فعالیت می کرد و حلقه بی از دوستان سیاسی پیرامون خود نداشت تا آن که حفیظ الله امین به وی پیوست و گروه مارکسیستی به نام «خلق» را اساس گذاشتند. این دو گروه بعد تر با هم متحد شده در سال 1965 هویت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را به خود گرفتند که بیش از سه صد نفر عضو نداشت. حزب دموکراتیک خلق افغانستان کمیته مرکزی با سی عضو و دفتر سیاسی با پنج عضو را تشکیل داد که در آن تره کی به حیث منشی اول کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح.د.خ.ا.) و کارمل به حیث معاونش انتخاب شدند. در واقع این یک ادغام تشکیلاتی نبود و در ابتدا هر دو گروه مفادانه هدایات ماسکو را اجرا میکردند. طرفداران کارمل به نام «پرچمی» و طرفداران تره کی به نام «خلق» خوانده میشدند

تره کی به دعوت شعبه بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی سفری به ماسکو کرد از وی بوریس پونوماریف (15) رئیس شعبه بین المللی و سایر اعضای این دستگاه استقبال به عمل آوردند و به وی توصیه کردند تا زمان کسب اجازه رسمی فعالیت حزبی از مقامات افغانی در کار حزبی خود نهایت محتاط باشد و پایه گذاری مهم ترین بخش های حزب در شرایط غیرمجاز را در محور کارهای حزبی خود قرار دهد. به وی همچنین توصیه شد تا جریده بی را با صاحب امتیاز و مدیر مسنول نام نهادی که شخصی دارا و صاحب مکتب باشد به نشر گیرد تا بتواند منبع عاید و امرار معاش خود را نزد مقامات مسنول توجیه کند. در طی این ملاقات ها برنامه، آیین نامه، استراتژی و مسائل مربوط به تمویل ح.د.خ.ا. مورد بحث قرار گرفت و سفارش های استالین به آیدیت (16) منشی عمومی حزب کمونیست اندونیزیا به تره کی حالی گردید.

تره کی بر اعضای دستگاه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی انتباه خوبی بر جا گذاشت و شخصی جدی و از نظر سیاسی دارای آمادگی خوب برای رهبری حزبی تلقی



(سريلانكا) بروم و به كار ادبي بپردازم.» لکن در عين زمان، در جنوری، 1967 هنگامي که نامه يی عنوانی مدير مسنول مجله «مسائل صلح و سوسیالیزم» را به یکی از کاراندازان میداد اظهار داشت که «چون وی با مجله یی در ارتباط خواهد بود که ارگان نشراتی احزاب کمونیست و کارگری است بنابراین وی شرایط موجود را به مثابه شناسایی رسمی ح.د.خ.ا. از طرف احزاب برادر تلقی میکند.»

اقامتگاه از تره کی انجام برخی تدابیر عملیاتی را خواستار شد. (27) تره کی در مورد وضعیت در کشور و مسئله پشتو (28) اردو و حکومت افغانستان معلومات ارائه کرده در مورد اشخاص سرنخ به دست داد و چندین ایجتت به کمک وی به کی جی بی جذب گردیدند. تظاهرات اعتراضی در ارتباط فعالیت های تفرقه افکنانه چینیایی ها در برابر سفارت چین در کابل به روز 21 فیروری 1970 تلفون ها و نامه های اعتراض آمیز از سوی «کارگران» به سفارت چین، و تبارزات خشم از سوی «دوستان افغانی» چین همه از طریق تره کی سازماندهی گردیدند. به روزهای 22 و 23 فیروری تره کی خود به سفارت چین تلفون کرده و به درخواست «دوستان چینیایی» خود در افغانستان مراتب خشم و انزجار آنها را بیان داشت و نامه ای نیز با عین محتوی با دست چپ به زبان فارسی نوشت. به روز 23 فیروری داکتر صالح (29) یکی از اعضای ح.د.خ.ا. با بایسکل از کنار سفارت چین گذشته نامه را به داخل محوطه سفارت انداخت. تره کی و کارمل اصلاً قادر نبودند باهم کار حزبی انجام دهند. کارمل تره کی را متهم به رشوه ستانی، داشتن تماس با امریکایی ها، داشتن چهار عراده موتر و داشتن ذخیره پولی 400000 افغانی در یک بانک پشتو (30) می کرد. اقامتگاه کی جی بی هماغونه که قبلاً از کارمل دفاع کرده بود، این بار از تره کی بانک دفاع کرد. نظر اقامتگاه در مورد تره کی مثبت بود و او را دوست راستین اتحاد شوروی میدانست که شرافتمندانه و با وجدان همکاری کرده قواعد مخفی کاری را مراعات میکرد و یک ماموریت استخباراتی را هم در سفارت آمریکا برای کی جی بی انجام داده بود. اما به عقیده آنها «تره کی به مثابه یک فرد شخصیت مغلق و پرتناقضی داشت. وی به گونه آزاردهنده خودخواه بود، شوخی و خوش طبعی در مورد خود را اکثراً غلط تعبیر میکرد و خوش داشت خیلی به او توجه شود. این مشخصه به ویژه پس از سفرش به اتحاد شوروی متبازر گردید. شاید همین خصایص یکی از دلایل اختلافش با رهبر دیگر ح.د.خ.ا. یعنی کارمل بود که در اگست 1967 منجر به

نشر در جریده مذکور درخواست کرد. ملاقات ها بین تره کی و نمایندگان اقامتگاه کی جی بی یا در داخل موتر یا در منزل یکی از کار اندازان، جایی که تره کی مخفیانه برده می شد، صورت می گرفت. برای شخص تره کی معاش مستمری ماهانه 4000 افغانی، معادل 180 روبل قابل تسعیر، با مدد معاش مواد خوراکی داده می شد.

به روز 17 دسامبر 1966 میلووانوف ملاقاتی با سپیرودینوف (25) داشت تا به وی دستور دهد تره کی را چگونه کارگردانی و اداره کند. وی به سپیرودینوف گفت تا پنهان کاری را اکیداً مراعات نماید و این که کار با رهبری ح.د.خ.ا. را چنان انجام دهد که مقامات افغانی صرف چند تن محدود رهبران چون تره کی و کارمل را شناسایی نمایند. قرار شد برای آمادگی در برابر روزی که اعضای شناخته شده رهبری احتمالاً دستگیر گردند اعضای ارشد حزب مخفیانه آموزش و پرورش داده شوند. قرار شد به تره کی گفته شود که «با در نظر داشت مناسبات بین کشورهای ما و وضعیت موجود در افغانستان وی باید مسیر سیاسی میانه روانه لیبرال دموکراتیک را پیش گرفته پشتیبانی فعالین سیاسی چپگرا را حاصل نماید. بدین ترتیب بنیادی برای رشد و انکشاف جنبش دموکراتیک که حیثیت پایه و اساس فعالیت های عملی ح.د.خ.ا. را خواهد داشت، گذاشته خواهد شد. برای این کار لازم خواهد بود تا از امکانات قانونی، به خصوص ایجاد سازمان های جوانان و محصلین، اتحادیه های صنفی و غیره کار گرفته شود.» قرار شد به تره کی پیشنهاد شود تا از مقامات اجازه اشتراک به مجله «مسائل صلح و سوسیالیزم» (26) را کسب نماید و این که مکاتبات خود پیرامون مسائل کار حزبی را از طریق اقامتگاه کی جی بی پیش ببرد. میلووانوف اضافه کرد که نشر برنامه حزب در جریده «خلق» بدانگونه که صورت گرفت نادرست و بی موقع بود و تره کی با ببرک ناشکیبایی غیرضروری نشان داده به استنتاجات شتابزده سازمانی میرسید. در خاتمه میلووانوف به سپیرودینوف حالی کرد تا از خود ابتکار نشان دهد و از دادن مشوره به تره کی هراس نداشته باشد ولو اینکه مشوره هایش تمایلات و عقاید شخصی خود سپیرودینوف تلقی گردند.

تره کی به نوبه خود عدم رضانیت خود را از تاکتیک های دفع الوقت ماسکو و روش ارسال کتب و نشریات حزب توده ایران و غیره اظهار داشت. «اگر رفقای شوروی فکر میکنند که در افغانستان وقت آن نرسیده که حزبی چون ح.د.خ.ا. ایجاد شده و به فعالیت بپردازد پس باید حزب را منحل نمود و من باید به خارج، به هند، سوریه یا سیلون



جدید دولتی جابجا سازد. در سال 1974 حسب معمول مبلغ 50000 افغانی به تره کی داده شد.

ح.د.خ.ا. نتوانست کار و بار خود را تنظیم کند و به شاخه های رقیب پیشین «خلق» و «پرچم» که هر یک ارگان نشراتی با همین نامهای خود را داشتند، فروپاشید. اقامتگاه بدین باور بود که اختلافات بین این دو دسته نه بر روی خطوط سیاسی و ایدئولوژیک بلکه روی مبارزه آنها برای رهبری و کسب شناسایی از جانب اتحاد شوروی بود.

تره کی از دولتی و عدم قاطعیت موضع کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بهت زده بود. وی میگفت که «اگر اتحاد شوروی می پندارد که کارمل بر حق است باید این را به من بگوید و حالی سازید که کجا اشتباه کرده ام. تره کی و کارمل نباید برای اتحاد شوروی پرابلم باشند. نکته عمده اینست که نیروهای دموکراتیک در افغانستان در حال رشد هستند اما به حمایت و پش تیبانی حزب کمونیست اتحاد شوروی به همان اندازه نیاز دارند که سایر احزاب دموکراتیک و کمونیستی در جهان. بدون کمک مادی و معنوی حزب کمونیست اتحاد شوروی برای کمونیستهای افغانستان به گونه غیر قابل باور مشکل خواهد بود تا به فعالیتهای خود دامه دهند درحالیکه خانواده حاکم ضربات خانانته خود را بر حزب ما وارد میاورد.»

تره کی کتابی به نام «زندگی نوین» تألیف کرد که زیر نام مستعار «نظرزاده» به نشر رسید اما شعبه بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به اقامتگاه هدایت داد که پخش و توزیع کتاب در افغانستان به مصلحت نخواهد بود چون از جانب کارمل که اتوریته سیاسی و موقفش در جنبش چپ پس از اعلام جمهوریت به گونه چشمگیری بالا رفته بود، واکنش نامناسبی در پی خواهد داشت.

مرکز دید خود از کار با تره کی و کارمل را طی یک نامه عملیاتی (اوپراتیفی) (35) به کابل به تاریخ 25 اکتبر 1974 چنین بیان داشت: «در جریان ملاقات های منظم و صحبت با «مارید» (کارمل) و «نور» (تره کی) باید خیلی محتاطانه و به شکل مشوره دوستانه وبدون این که اشاره یی به هدایت از جانب ماسکو صورت گیرد به آنها بگوید که بدون توافق قبلی با ما هیچگونه گامی برندارند که بهانه یی به دست دشمنان شان دهد تا بر گروه های آنها ضربه وارد کنند یا آنها را در مضیقه قرار دهند. به مارید و نور باید یک بار دیگر هشدار داده شود که آنها باید از حمله بر یکدیگر و متهم ساختن یکدیگر به فعالیت های ضد جمهوری دست بردارند چون این کار مورد بهره برداری نیروهای ارتجاعی قرار گرفته باعث درهم پاشی جنبش دموکراتیک در

انشعاب در رهبری ح.د.خ.ا. گردید. کارمل که شخص تحصیل کرده یی بود، کوشش میکرد تاکتیک های نرمش پذیرتر را در کار حزبی ح.د.خ.ا. به کار برد، اما «نور» (تره کی) با سلوک خود نشان می داد که «ماسکو پشت سرش ایستاده است» و اصرار میورزید خط مشی وی عملی گردد.»

وقتی در ماه اگست 1968 به تره کی درمورد کنفرانس آتیة احزاب کمونیست در ماسکو و تصمیم عدم دعوت از ح.د.خ.ا. برای اشتراک در آن گفته شد آشکارا غمگین و افسرده می نمود. وی با تلخ کامی اظهار داشت که ماسکو او را کمونیست نمی دانست در حالی که در افغانستان همه بدون استثنا او را کمونیست می خواندند. وی احساس میکرد که کریملن به ح.د.خ.ا. اهانت روا داشته است.

در سپتامبر 1970 مرکز (31) از اقامتگاه خواست تا با استفاده از وسایل تخنیکی عملیاتی تره کی را به طور دقیق و به تمام معنی ارزیابی کند.

به تاریخ اول اکتبر 1970 تره کی نامه ای به بریژنف (32) فرستاد و درخواست کرد تا « کمک اقتصادی به حکومت افغانستان، به خصوص اعتبار برای توريد اقلام مصرفی چون شکر و پترول قطع گردد. ما طبعاً نمیخواهیم که کمک هایی که باعث رشد و تقویة طبقه کارگر میگردد، قطع شوند. تدارک اموال تجملی که شخصا توسط فرمانروایان کشور به مصرف میرسند، باید متوقف گردد.» وی چند سطر بعد نوشت: « در کنگره احزاب برادر تأیید گردید که اردوگاه سوسیالیستی باید به نیروهای دموکراتیک و ضدامپریالیستی در همه جای دنیا کمک همه جانبه برساند. امیدوارم شما به کارکردهای حزب دموکراتیک خلق افغانستان که پیرو مارکسیزم لنینیزم بوده و علیه ارتجاع و امپریالیسم جهانی مبارزه می کند توجه داشته باشید. ح.د.خ.ا. از بدو پیدایش تاکنون پخش کننده اندیشه های مارکسیزم لنینیزم در افغانستان بوده است.»

به تاریخ 17 سپتامبر 1972 تره کی به اقامتگاه کی جی بی هشدار داد که داود طرح کودتا میریزد.

در ماه می 1973 عبدالصمد ازهر (33) ایچنت با نام مستعار « فتح » گزارش داد که داود برای کودتا آماده است و نقشه مشخص کودتا را نیز افشا ساخت. در ماه جولای (34) تره کی گلایه آمیز بیان داشت که «اگر رفقای شوروی ما پنج شش سال قبل خلقی ها را از انجام خدمت در ارتش منع نکرده بودند، اکنون اکثریت افسران دخیل در کودتا خلقی ها می بودند. اکنون فقط گروهی از افسران جوان هستند که با خلقی ها همنوایی دارند.» اقامتگاه به تره کی دستور داد تا ظرفداران مورد اعتماد را در پست های کلیدی دستگاه



کرد و تره کی ناگزیر راهی کابل شد. در کابل اظهارات تره کی در مورد خودکامگی و استبداد دولت افغانستان سردار محمد داود را که تازه به صدارت رسیده بود خشمگین ساخت. اما تره کی نخست به پاکستان آمد و سیاست سردار محمد داود را ستود. وی با وساطت محمد اکبر پروانی قونسل افغانستان در کویت و حسن صافی قونسل افغانستان در پشاور مورد عفو صدراعظم قرار گرفت و به کابل آمد. وی بعداً در سال 1955 به عنوان مترجم در دفتر کمکهای بین المللی ایالات متحده در کابل مشغول گردید. تره کی در سال 1958 که دفتر ترجمه نور را بازکرد با سفارت امریکا ارتباط داشت و مطالب مهم مطبوعات داخلی را برای سفارت امریکا و برخی سفارت های دیگر خارجی ترجمه میکرد. درحالیکه روابط و همکاری با سفارت های خارجی و خارجی ها در آن سالها تحت مراقبت استخبارات دولت قرار میگرفت، تره کی بدون هیچ ممانعت و مزاحمتی به کار خود با امریکاییها ادامه داد. لویی دوپری نویسنده و افغانستان شناس امریکایی معتقد است که نورمحمد تره کی در سفارت امریکا و با امریکایی ها به حیث مخبر حکومت افغانستان کار میکرد.

«درحالیکه دوپری از نورمحمد تره کی به عنوان مخبر حکومت افغانستان در سفارت ایالات متحده امریکا نام میبرد، اما انتشاراسناد محرم وزارت خارجه امریکا ده ها سال بعد از آن، حکایت از گزارش دهی تره کی به سفارت امریکا دارد. در راپور محرم مورخ 7 دسامبر 1963 سفارت امریکا در کابل به وزارت خارجه ایالات متحده در واشنگتن گزارش نورمحمد تره کی به جی. ویلیام پیز J. William Piez و فرانک ای. شمیلزر Frank E. Schmelzer سکرترهای دوم سفارت ایالات متحده امریکا نگاشته میشود "دیپلمات های امریکایی نورمحمد تره کی را یک منبع مطمئن و قابل اعتماد توصیف میکنند. نورمحمد تره کی این اطلاعات را در خانه شمیلزر به آنها ارائه میکند." این سند گزارشی از معلومات و ابرازنظرهای تره کی در مورد حزب ویش زلمیان، عدم محبوبیت حکومت، انکشاف احزاب سیاسی، فعالیتهای سردارمحمد داود و سردار محمد نعیم است. در سند دیگر وزارت خارجه امریکا که در 20 مارچ 1965 به واشنگتن نگاشته میشود اطلاعات تره کی در مورد تأسیس حزب دمکراتیک خلق گزارش مییابد. این سند از سوی قونسل سفارت امریکا در امور سیاسی هوارد جی. اشفورد Howard J. Ashford امضا شده است که در خلاصه متن گزارش نگاشته میشود: "منشی عمومی" اولین حزب سیاسی افغانستان" که در سال های اخیر تشکیل گردیده است در مورد ایجاد این حزب، ترکیب اعضای حزب و برنامه های عمل حزب روز چهاردهم مارچ 1965 معلومات ارائه کرد. علی رغم آنکه آینده حزب در نتیجه ابهام سیاست حکومت در ارتباط با فعالیت احزاب سیاسی مبهم به نظر میرسد، به نظری آید که حزب مذکور نقش مهمی را در آینده ایفا خواهد کرد....» (محمد اکرم اندیشمند، نور محمد تره کی، نخستین زمام دار حاکمیت کودتای ثور، 1357، 27 آوریل 2009، برگرفته شده از سایت گفتمان).

11- در قاموس دست اندرکاران استخباراتی شوروی، «اقامتگاه» به دفتر منظوقی یا ساحوی کی جی بی اطلاق میشد که همه فعالیتهای ایجنت ها و اعمال جاسوسی از آنجا توسط مسئولین یا «کاراندازان» حلقات جاسوسی محلی اداره و پشتیبانی میگردد. «اقامتگاه کابل» در داخل محوطه سفارت اتحاد شوروی در جنب سرک دارالمان کابل قرار داشت. - برگرداننده

12-Sagadiev, Kozlov, Fedoseev, Spiridonov, Kostromin, Kozzyrev, & A.V Petrov

افغانستان میگردد. از شما میخواهیم تا ذریعه تلگرام از نتایج ملاقات ها و صحبت های خود با مارید و نور ما را مطلع سازید.»

9- نویسنده اصطلاح «چکا (ЧК)» را که مخفف نام روسی «Комиссия Чрезвычайная (کمیسیون فوق العاده)» میباشد در سرتاسر نوشته خود با نام کی جی بی بشکل متبادل بکار برده است. چکا که نام مکمل روسی آن «Все Саботажем и Контрреволюцией с Борьбе по Комиссия Чрезвычайная российской (کمیسیون فوق العاده سراسری روسیه برای مبارزه با ضد انقلاب و خرابکاری)» میباشد، اولین دستگاه استخبارات نظام شوروی پس از پیروزی انقلاب اکتبر 1917 بود و گرچه این دستگاه در طول قریب هفتاد سال عمر نظام شوروی بارها تغییر نام داد (آخرین نام آن کی جی بی یا ک.گ.ب. [КГБ] یا کمیته امنیت دولتی بود) نام «چکا» در خاطره ها و بر سر زبانها باقی ماند و در روسیه تا آخر به کی جی بی «چکا» میگفتند. کسانی که در چکا و دستگاه های جانشین آن کار می کردند بنام «چکیست» یاد می شدند که با اقتدا به آن پس از اشغال افغانستان توسط شوروی در 1980 کارکنان «خاد» (خدمات اطلاعات دولتی) افغانستان را «خادیسست» مینامیدند. درین ترجمه دری در همه جا «چکا» به «کی جی بی» برگردانده شده است.

10- «یکی از نکات قابل بحث در مورد زندگی سیاسی نورمحمد تره کی روابط او با امریکایی ها است. پس از انشعاب حزب دمکراتیک خلق به دو جناح خلق و پرچم به رهبری تره کی و کارمل که دامنه اختلاف میان آنها گسترش یافت، تره کی از سوی جناح پرچم متهم به عضویت در سازمان جاسوسی امریکا سی.ای.ای گردید. هرچند جناح پرچم همکاری و عضویت تره کی را با سی.ای.ای بمثابه نظر رسمی و علنی خود مطرح نکرد اما با نگارش زندگی نامه تره کی از آدرس نامعلوم که به صورت شب نامه بی در سال 1967 وسیعاً توزیع گردید تره کی جاسوس امریکا معرفی شد. در زندگی نامه گفته شده بود که نورمحمد تره کی از سوی یک مؤسسه امریکایی استخدام گردید و به هند رفت و در یک مکتب امریکایی درس خواند. در زندگی نامه مذکور تذکر یافته بود که تره کی با آنکه عضو جنبش ویش زلمیان بود اما وقتی اعضای این جنبش از سوی دولت دستگیر و زندانی شدند، تره کی نه تنها زندانی نشد بلکه البته انتشار مطبوعاتی سفارت افغانستان در واشنگتن مقرر گردید. عبدالقدوس غوریبندی که در آن زمان از فعالان جناح پرچم بود مدعی است که زندگی نامه تره کی به دستور بربک کارمل توسطه جمعی از پرچمی ها در خانه بارق شفیع واقع تایمنی نگاشته شد و سپس بصورت شب نامه توزیع گردید. «نورمحمد تره کی در سال 1952 به عنوان عضو مؤسس ویش زلمیان گروه منتقد دولت که بسیاری از اعضای مؤسس به زندان افکنده شدند از سوی صدراعظم سردار شاه محمود مورد عفو قرار گرفت و به حیث انتشار مطبوعاتی سفارت افغانستان در واشنگتن توظیف شد اما یک سال بعد سردارمحمدنعیم سفیر افغانستان در واشنگتن موصوف را به نام فرد بی کفایت سبکدوش کرد. وی قبل از آنکه به کابل بیاید در یک مصاحبه مطبوعاتی دولت افغانستان را مستبد خواند و از تمایل خود به پناهنده شدن در امریکا سخن گفت. دولت امریکا از دادن پناهنده شدن به تره کی خودداری



13- هويت اين عمل شناخته نشد (يادداشت ويرايشگر نسخه انگليسي)

14- از آنجا که متروخين بخشی از يادداشتهاى زمان کارش در دستگاه کى جى بى را که مربوط افغانستان ميشد بشکل رساله‌ى پيرامون فعاليت کى جى بى در افغانستان تدوين کرد و بدون هيچگونه ويرايش حرفوى از نظر پژوهش معلومات تاريخى و حتى انشا و شيوايى بيان به نشر رساند اينگونه عدم دقتها در جاهای مختلف رساله‌هاش به چشم ميخورد. تره کى و کارمل در سال 1957 در محدوده حلقات پراکنده سياسى آن روز فعاليت داشتند ولى هويت سياسى «خلقى» و «پرچمى» تا مدت ها (سال 1968) تا پس از نشر جريده «پرچم» توسط شاخه طرفدار کارمل در داخل حزب دموکراتيک خلق افغانستان تيارز نکرد. درنجا منظور حلقه سياسى کارمل و رفقايش است. - برگرداننده

25- شناخته نشد (يادداشت ويرايشگر نسخه انگليسي)

26- **Социализма и Мира Проблемы**
27- هينت کارمندان عملياتى يک اقامتگاه رسمى مشتملند بر رئيس اقامتگاه که بنام «مقيم» ياد ميشود، معاونين و دستيارانش، افسر امنيتى و اعضاىی که امور عملياتى ايچنتورى را پيش ميبرند. يک «کارانداز» عضوى از خدمات استخباراتى دست اندرکار جاسوسى بوده، تنظيم و بکاراندازى شبکه عمال و ايچنتها، گردآورى اطلاعات استخباراتى است که مستقيماً و اجرائى تدابير عملياتى ايچنتورى را بعهده دارد. تدابير عملياتى عبارتند از فعاليت هاى مخفى قبلاً برنامه ريزى شده و موافقه شده توسط يک يا چند عضو خدمات استخباراتى با استفاده حسب لزوم از ايچنتها، وسائل عملياتى تخنيكى و ساير وسائل و نيروها براى رسيدن سريع به هدف نشانى شده و انجام وظيفه مشخص جاسوسى. (يادداشت نويسنده)

28- کذا فى الاصل در ترجمه انگليسي. شايد منظور «مسئله پشتونستان» باشد. - برگرداننده

29- منظور داکتر صالح محمد زيرى وزير زراعت در اولين کابينه بعد از کودتای ثور است - برگرداننده

30- کذا فى الاصل. شايد منظور پشتنى تجارتى بانک باشد. - برگرداننده

31- «مرکز» اصطلاحى است که معمولاً براى دستگاه مرکزى خدمات استخباراتى [کى جى بى] بکار ميرود.

32- لنونيد ايليچ بريزنف « Brezhnev Ilyich Leonid » منشى عمومى کميته مرکزى حزب کمونيست اتحاد شوروى، 1964-1982 (يادداشت ويرايشگر نسخه انگليسي)

33- عبدالصمد زهر، عضو شاخه پرچم ح د خ که گمان ميرود قاتل هاشم ميوندوال است. وى که در سال 1979 توسط حکومت حفيظ الله امين دستگير و تا جنورى 1980 زندانى بود در جنورى 1980 بحيث قوماندان خاندوى (پوليس) مقرر و عضو على البدل کميته مرکزى گرديد. بعداً بحيث سفير در کيوبا و هند ايفاي وظيفه نمود و در سال 1986 عضو اصلى کميته مرکزى ح.د.خ.ا. گرديد. در سال 1989 بحيث سفير در يوگوسلاويا مقرر گرديد و در سال 1990 به غرب گريخت. (يادداشت ويرايشگر نسخه انگليسي)

34- کودتای داود بروز 26 سرطان 1352 مطابق با 17 جولای 1973 راه اندازى شد. - برگرداننده

35- نامه عملياتى يا اوپراتيفى نامه ايست از جانب مرکز يا يکى از اقامتگاهها پيرامون مسائل عملياتى يا سازماندهى کار جاسوسى. (يادداشت نويسنده)

13- هويت اين عمل شناخته نشد (يادداشت ويرايشگر نسخه انگليسي)

14- از آنجا که متروخين بخشی از يادداشتهاى زمان کارش در دستگاه کى جى بى را که مربوط افغانستان ميشد بشکل رساله‌ى پيرامون فعاليت کى جى بى در افغانستان تدوين کرد و بدون هيچگونه ويرايش حرفوى از نظر پژوهش معلومات تاريخى و حتى انشا و شيوايى بيان به نشر رساند اينگونه عدم دقتها در جاهای مختلف رساله‌هاش به چشم ميخورد. تره کى و کارمل در سال 1957 در محدوده حلقات پراکنده سياسى آن روز فعاليت داشتند ولى هويت سياسى «خلقى» و «پرچمى» تا مدت ها (سال 1968) تا پس از نشر جريده «پرچم» توسط شاخه طرفدار کارمل در داخل حزب دموکراتيک خلق افغانستان تيارز نکرد. درنجا منظور حلقه سياسى کارمل و رفقايش است. - برگرداننده

15- Boris Ponomarev

16- Audit

17- ظاهر بدخشى يکى از اعضاى اساس گذار کميته مرکزى ح د خ ا بود که در سال 1968 از ح د خ ا برید و «ستم ملی» را که جريان مارکسيستى ضد پشتون برخاسته از شمال افغانستان بود پى ريزى کرد. وى در تابستان 1978 زندانى و به تاريخ 17 سپتامبر 1979 اعدام گرديد. (يادداشت ويرايشگر نسخه انگليسي)

18- اشتباه است. ظاهر بدخشى تاجيک بود. - برگرداننده

19- مفهوم اين اصطلاح بکار برده شده توسط متروخين، که در ترجمه انگليسي Tam آمده، دانسته نشد. - برگرداننده

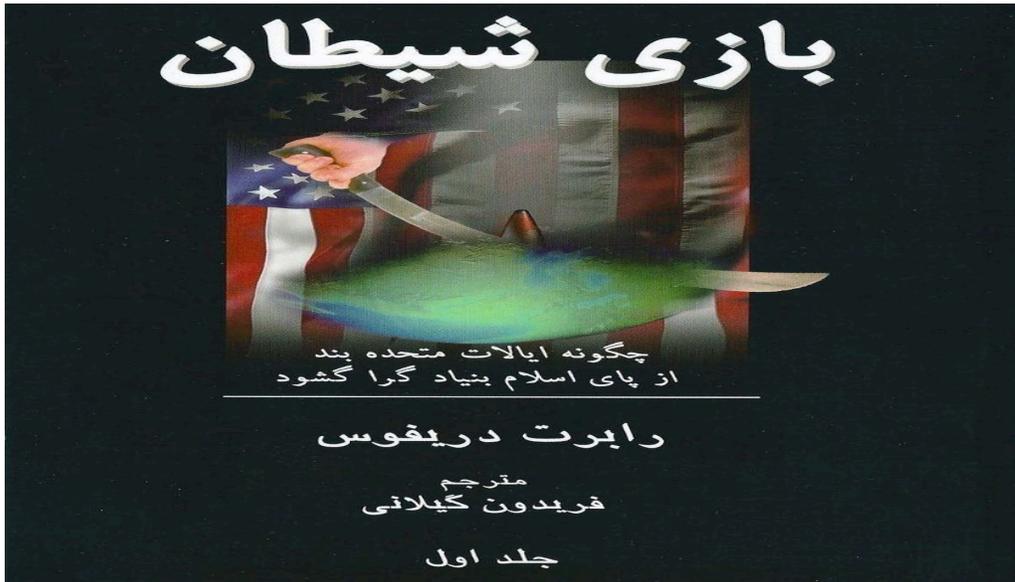
20- «اقامتگاه» يکى از بخشهاى خدمات استخباراتى در يک کشور خارجى است که شديداً باستر و اخفا و تغيير قيافه فعاليت نموده امور اطلاعاتى واستخباراتى را هم از موضع قانونى و هم از موضع غير قانونى پيش ميبرد، بدین معنى که کارمندان و عوامل استخباراتى تابعيت رسمى خود را پنهان نکرده در نمايندگى رسمى کشورشان منصب و مقامى مى داشته باشند که زير پوشش آن به کار جاسوسى مى پردازند و يا اينکه کارمندان و ايچنتهاى استخباراتى با استفاده از اسناد هويت جعلى در يک کشور خارجى به کار جاسوسى مى پردازند.

يک «اقامتگاه» بر اساس قواعد و ضوابط خود کار و فعاليت نموده اعضاى آن انضباط و معيارهاى اخلاقى خود را دارند. حکومت متبوعه به اقامتگاه صلاحيت وسيع سياسى و اجازه دست يازى در امور دولتى کشور آماج ميدهد. اقامتگاه جنگ پنهانى را با استفاده از شيوه ها و وسايل ممنوعه و غير قانونى در ساحات داراى اهميت حياتى براى ارگانهاى دولتى بر ضد منافع دولت و مردم کشور آماج براه مياندازد. (يادداشت نويسنده)

21- Milovanov .V.I

22- ميخائيل آندريويچ سوسلوف Suslov Andreyevich
Mikhail عضو ارشد دفتر سياسى حزب کمونيست اتحاد شوروى . (يادداشت ويرايشگر نسخه انگليسي)

23- يورى ولاديميروويچ اندروپوف Andropov Vladimirovich
Yuri از سال 1967 تا 1983 رياست کى جى بى را به عهده داشت و



پروژه ی امپراتوری آمریکا

بازی شیطان
جلد اول

چگونه ایالات متحده آمریکا بند از پای اسلام بنیادگرا گشود.
رابت دریفوس
مترجم فریدون گیلانی

پیوسته به گذشته



ی سازمان های شورش گر اسلامی حضور داشتند ، که از آن جمله می توان به فهرست زیر توجه کرد :

سعید رمضان داماد حسن البنا بنیانگذار اخوان المسلمین ، که پیش از گشایش مرکز اسلامی ژنو در سال 1961 با حمایت عربستان سعودی، رئیس روابط بین المللی اخوان المسلمین بود و سال ها در سوریه ، اردن ، پاکستان و نقاط دیگر فعالیت کرده بود.

ابول علا مودودی بنیانگذار جمعیت تندرو اسلامی پاکستان (جماعت اسلامی) ، که معمار منحصر به فرد و پر اهمیت نظریه ی ایجاد جمهوری اسلامی بود و در حکومت ضیاء الحق دیکتاتور پاکستانی که در سال 1977 به قدرت رسیده بود ، در قلع و قمع مخالفان معتقد به جدایی دین از دولت و چپ سکولار پاکستان و سوق دادن پاکستان به سمت اردوی طیف سرسخت و تند رو راست اسلامی ، نقش اصلی را داشت .

حاج امین الحسینی مفتی اورشلیم که طرفدار نازی ها بود ، در دهه ی بیست مامور اطلاعاتی بریتانیا بود ، و پس از جنگ جهانی دوم ، مبلغ جیره خوار سعودی ها علیه جمال عبدالناصر شد.

محمد صدیق مجددی افغانی که در دهه ی شصت رابط فعال سی آی ا در آن کشور نگون بخت بود و میراث مستقیم او ، جریان 89 - 1979 جهاد افغانی ضد شوروی را که مورد حمایت مستقیم سی آی ا ، عربستان سعودی ، مصر و پاکستان بود ، از کار در آورد .

محمد ابن ابراهیم الشیخ ، که دولت او را به عنوان مفتی اعظم عربستان سعودی گماشته بود ، رهبر افتخاری جنبش وهابی بود و رابطه ی تنگاتنگی با خانواده سلطنتی داشت . عبدل الرحمان ال ایرانی ، مسلمان بنیاد گرای نظامی کار که در سال 1967 در یمن به قدرت رسید و پس از جنگ داخلی طولانی ، جمهوری طرفدار ناصر را به اردوی عربستان سوق داد.

سلطان اسلام

بلوک اسلامی ملک فیصل

دسته گلی را که آیزنهاور در دهه ی پنجاه به آب داد ، در دهه های بعدی به سرعت رشد کرد. ملک فیصل که از 1964 تا 1975 بر اریکه ی پادشاهی عربستان سعودی تکیه زد، مدرن تر از ملک سعود (1964 - 1953) بود ، و دیدگاه روشنی نسبت به سیاست خارجی عربستان سعودی داشت . چارلز فریمن ، مامور کارگشته ی آمریکایی که مدتی سفیر ایالات متحده در عربستان بود ، می گوید :

« او به طور قطعی بر آن بود که اسلام پادزهر جمال عبدالناصر است ».

این پیشرفت ، برای واشنگتن بسیار جذاب بود . اگر چه بعضی دیپلمات های سکولار و افسران اطلاعاتی ایالات متحده ، گه گاه مخالفت هائی از خود نشان می دادند ، اتحاد ایالات متحده و عربستان در استحکام خود باقی بود و سیاست خارجی ی مبتنی بر اسلام عربستان سعودی ، نگرانی چندانی از این بابت نداشت . حتی حامیان وحدت ایالات متحده و اسرائیل که در دهه ی شصت تحرك چشم گیری داشتند ، بیشتر نگران جمال عبدالناصر بودند ، تا عربستان سعودی . ایجاد اتحادیه جهانی اسلام در سال 1962 ، آغاز طغیان مجدد طیف راست اسلام سیاسی بود . این اتحادیه که در سال 1962 در مکه پدید آمد ، فهرستی از رجال طیف راست اسلامی را به دست داد . برای نخستین بار ، این جنبش مرکز اعصابی به هم زد که بسیار سازمان یافته تر از اخوان المسلمین مخفی کار بود . توانائی نا محدود عربستان سعودی در تغذیه ی مالی این سازمان ، امکانات غیر قابل تصویری در اختیارشان گذاشت . در میان بنیانگذاران و مدیران این اتحادیه، (30) تقریباً رهبران همه



تزیق کند . « من سعی کردم در رابیات نفوذ کنم . » این مامور ، با انتخاب نامی عربی برای سازمان اسلامی ، می گوید : « به نظر واشنگتن ، این کار من چندان اهمیتی نداشت . »
ستادهای فرماندهی ، فقط به جنگ ها ، کودتاها و مسلح کردن خلیج فارس می اندیشیدند ، نه به فعالیت های سازمان اسلامی .

« حال آن که به نظر من ، این مسئله بسیار جالب توجه و با اهمیت بود . » و می افزاید : « به نظر من این سازمان فقط کوشش برای توسعه ی نفوذ بین المللی عربستان سعودی نبود ، بلکه اقدامی بود در جهت توسعه ی نفوذ اسلام در کشورهای عربی و حتی فراتر از آن . داستان فقط این نبود که ، مثلا ، عربستان سعودی تبدیل به نوعی واتیکان شود . به عکس ، به نظر می رسید که مبتکر عملیاتی مغایر خواست عربستان سعودی باشد . »

به نظر او ، این جریان به یقین تهدید به نظر نمی آمد ، یا نه ، اصلا مسئله ای در رابطه با اوضاع جغرافیایی نبود . واشنگتن هیچ علاقه ای به این مساله نداشت . می گوید :

« صدای خرناسه گوش فلک را کر می کرد ، اما عملیات محرمانه رو به کاهش می گذاشت . » (34)

چارلز واترمن ، کارشناس امور عربی سی آی ا که سال ها مامور خاورمیانه بود و سرانجام رئیس دایره ی سازمان جاسوسی ایالات متحده در عربستان سعودی شد ، می گوید اتحادیه ی جهانی عرب در دهه های شصت و هفتاد ، به نظر سی آی ا کاملا بی آزار می رسید . « این اتحادیه ، به مثابه سازمان اسلامی دیگری به نظر می آمد که ضرورتی نداشت هیچ دغدغه ای در موردش وجود داشته باشد . »
واترمن می افزاید :

« اگر کارشان به آنجا می رسید که در نقطه ای از جنبش های اسلامی دانشجویان حمایت می کردند ، و در درگیری با دانشجویان جناح چپ دخالت می کردند ، بسیار خوب ، عالی بود . این ویژگی ، عمل خوش خیم دیگری به نظر می آمد که

روی هم رفته ، بیست و دو رهبر اسلامیت از سراسر جهان در اتحادیه جهانی اسلامی گرد آمدند . (31)
جان اسپوسیتو محقق دانشگاه جرج تاون مینویسد :
« در پاسخ به تهدید ناسیونالیسم عرب و سوسیالیسم ، رویای وهابی ها در دهه ی شصت جهانگیر شد . عربستان سعودی و سایر پادشاهی ها را ، بخصوص ناصریسم و به طور کلی دولت های تندرو سوسیالیست عرب ، تهدید می کردند ... عربستان سعودی ، پیشرو سیاست پان اسلامیک در مقابل پان عربیسم سکولار – سوسیالیست ناصر شد که به زعم ایشان با کمونیسم خدانشناس پیوند داشت ... دولت سعودی ، روابط نزدیکی را هم با اخوان المسلمین و جماعت اسلامی معماری کرد . علیرغم اختلافات فاحشی که اینان با یکدیگر داشتند ، در ضدیت با دشمنان مشترک – ناصریسم ، سکولاریسم و کمونیسم – ، دارای وجه مشترک بودند . » (32)

اتحادیه ، وظیفه خواران با ارزشی را شناسایی کرد ، آنان را به عربستان سعودی فراخواند و قول داد که با اعانه های شخصی ، از جانب خانواده سلطنتی ، شاهدگان و بازرگانان ، سبیل شان را حسابی چرب خواهد کرد . اتحادیه را اعضای نهاد مذهبی سعودی که با همکاری اعراب دیگر ؛ چه در طیف اخوان المسلمین ، یا وابسته به آنان بودند ، اداره می کردند . در این مدیریت ، علمای هندوستان و قاره های دیگر ، که به مدارس حقانی یا حزب تاسیس شده به وسیله مودودی وصل بودند نیز ، شرکت موثر داشتند . (33)
سی آی ا فقط به صورت مبهمی متوجه اهمیت اتحادیه جهانی اسلام بود ، و مقامات واشینگتن – که می خواستند بدون توجه به نا مطبوع بودن متحدان شان فاتح جنگ سرد باشند – از سی آی ا نخواستند که تحقیقاتی در مورد آن بکند . یکی از ماموران سی آی ا در عربستان سعودی می گوید : « ما متوجه نتایج دراز مدت نبودیم . »

بنا به گفته ی این افسر سی آی ا ، در اوایل دهه ی هفتاد ، سی آی ا کوشید تا ماموری را به اتحادیه جهانی اسلام



در جریان جنگی که در دهه ی شصت ظاهرا به نیابت از طرف عربستان سعودی و مصر ، اما عملا میان ایشان در یمن در گرفت و ایالات متحده در سمت عربستان سعودی ایستاد، دو هدف مشخص ، به موازات هم ، دنبال می شدند : اولین هدف آن بود که اخوان المسلمین دوباره در مصر شعله ور شود ، دومین هدف جنگی بود که در حمایت از ناصر علیه فیصل ، در یمن ؛ کشوری کوچک در جنوب شرقی گوشه ی شبه جزیره عربستان ، باید جبهه ناصر را محکم میکرد .

در هر دو جهت ، پیوندهای اخوان المسلمین ، اتحادیه جهانی اسلام و شاهان محافظه کار جهان عرب که وظیفه خوار ریاض بودند ، عربستان سعودی را به تشکیلات قدرتمند منطقه ای ، علیه ناصر وصل کرد .

سعید رمضان و بازگشت اخوان المسلمین

سازماندهی مرکزی بلوک اسلامی سعودی ، با همان سعید رمضان بود که رئیس جمهوری ایالات متحده در سال 1953 مهماندار او بود . بنا به گزارش های رسمی دولت سوئیس ، سعید رمضان در این دوران به عنوان مامور آمریکایی شناسایی شده بود، ضمنا از آلمان غربی هم کمک می گرفت ، به لحاظ مالی از طرف عربستان سعودی و قطر تامین می شد ، و نماینده ی اردن در کاخ اروپایی سازمان ملل (ژنو) هم بود . در همان حال ، مغز متفکر اخوان المسلمین در روابط بین المللی بود و گفته اند که در دومین اقدام به قتل جمال عبدالناصر هم شرکت داشته است . اقدام به قتل ناصر ، در اواسط شورش دیگری بود که اخوان المسلمین در مصر به راه انداخته بود . این اقدام ، به وسیله ی تشکیلات مخفی سعید رمضان در تبعید ، با دقت سازماندهی شده بود. بخشی از این ماشین ترور ، در مصر مستقر بود و بخشی دیگر ، در ژنو که محل اقامت سعید رمضان بود . نسبت به قدرت اخوان المسلمین در دوران پیش از 1954 ، این زمان سازمان در سایه کار می کرد . اخوانی ها مجبور بودند از

قدش مهار کردن چپ بود. « و در پاسخ به این پرسش که آیا سی آی ا در آن زمان سیاست غلطی را در متمرکز کردن خود روی این گروه ها و شخصیت ها پیش می برد ؟ می گوید: « به نظر می رسد که این جریان ها و افراد ، سازمان های خیریه ی اسلامی باشند . خوب ؟ تا چه حدی ؟ » (35) ری کلوز رئیس سابق سی آی ا ، با این نظر موافق است . کلوز در پاسخ به این پرسش که آیا سی آی ا دغدغه ای هم در مورد پیوندهای اخوان المسلمین و روحانیون وهابی داشت ؟ می گوید :

«ما این مساله را پی نمی گرفتیم . اگر کسی در این مورد مقصر بود، خود من بودم. ما آنان را در حد تهدید ارزیابی نمی کردیم . آنان هدف های ما نبودند . من سیاهه ی هدف را داشتم ، اما هیچ کس در واشنگتن از من نمی خواست نگاهی به آن بیندازم... این مساله ، وارد آگاهی ما نشده بود . » . نودونه درصد بودجه ی اتحادیه جهانی اسلام را دولت عربستان سعودی تامین می کرد. پیوندهایش با نهاد مذهبی سعودی ، چند جانبه بود . یکی از دبیران کل اتحادیه جهانی اسلام ، محمد علی الحركان ، از رهبران وهابی ها و وزیر سابق دادگستری سعودی بود که بعدها مفتی اعظم غیر قانونی عربستان سعودی شد . علاوه بر وزارت دادگستری ، وهابی ها و سازمان اسلامی ، قدرت کلیدی وزارت آموزش و پرورش ، وزارت قدرتمند حج و موقوفات دینی را هم که کنترل میلیون ها زائر مسلمان در مکه را در دست داشت و با دست باز می توانست به صورت کلانی روی امور خیریه و تبلیغات مذهبی سرمایه گذاری کند ، در اختیار داشتند . همه ی این امکانات ، به نظام دانشگاهی ، بخصوص دانشگاه های اسلامی گره می خورد . سازمان اسلامی ، با انجمن جهانی شبه نظامی مسلمانان جوان (WAMY) نیز که در سال 1972 تاسیس شد و بعدها متهم به اقدامات تروریستی در آن سوی دریاها شد ، رابطه ای تنگاتنگ داشت. (36)



سازمان در سونیس ایجاد شد ، مورد استقبال قرار گرفت . هیچ چیزی امروزه مثل ترس بیهوده از اسلام وجود ندارد . نخستین واکنش نسبت به پدر من و ظاهر شدن مرکز اسلامی در ژنو ، از طرف سونیس ها ، و به طور کلی اروپایی ها ، مثبت بود.» اما هانی رمضان تاکید می ورزد که کل برنامه ، فکر احیا و تعمیق اخوان المسلمین را در سر داشت .

« قصد از ایجاد مرکز اصلی ، تحقق آرزوی پدر من برای سازمان دادن مرکزی بود تا بتواند از آن طریق تعالیم حسن البنا را با گرد آوردن طلبه هانی از سراسر جهان عرب ، و انتقال پیام اسلام به آنان را میسر کند.» (38)

با وجود پراکندگی در جهان و زندگی زیرزمینی در مصر ، رشد اخوان المسلمین بسیار تندتر از اوایل دهه ی شصت بود . در قاهره ، اخوان المسلمین برای زور آزمایی با ناصر ، تجدید قوا می کرد . در نقاط دیگر ، اسلام سیاسی در حال رشد بود. عربستان سعودی به صورت فزاینده ای برای رهبری اعراب و بلوک اسلام کفش و کلاه میکرد ، آیت الله خمینی در ایران به جنب و جوش افتاده بود، شیعه ی بنیادگرای عراق ، حزب سیاسی توطئه گری به نام « الدعوه » (39)

را فعال کرده بود و جنبش ابول علا مودودی در پاکستان ، به نتایج تحرکات آنی خود دست می یافت . در سال 1965 که بحران های اخوان المسلمین در مصر پیش آمد ، سعید رمضان و راس هرم نظریه پردازی این سازمان سید قطب ، که رهبر شبه نظامیان هم بود ، هر دو پشت توطئه ی قتل ناصر در مصر که مرکز بحران بود ، قرار داشتند . در این مرحله ، آمادگی ناصر بهتر بود و بنا بر آن ، دوستان و حامیان خود در مصر و روحانیان اسلامی را به پشتیبانی از خود فراخواند و سعید رمضان و اخوان المسلمین را ماموران ایالات متحده معرفی کرد.» گیلس که پل « روزنامه نگار معروفی که تحلیلگر مسائل اسلامی بود ، می گوید :

« در سی آگوست ، سخنرانی عمومی ناصر که از مسکو ایراد شده بود ، خط را به مسئولان مصری داد که جمعیت اخوان المسلمین نیرویی است که پشتش به سازمان های جاسوسی غول آسانی گرم است. رئیس جمهوری ، در این نطق تاکید ورزید که جماعتی روزنامه نگار هم دارند با این جریان دست نشاندۀ همکاری می کنند ، که از آن جمله به طور مشخص از مصطفی

دهه ی پنجاه عمیقاً زیر زمینی کار کنند . اخوان المسلمین سعی می کرد سازمان های علنی خود را هم به صورت گرفتن تالارهای سخنرانی در جهت حفظ حضور مادی خود برپا کند ، اما سازمان های امنیتی ناصر، کاملاً مراقب اوضاع بودند . با وجود این ، در اواسط دهه ی شصت، بسیاری از زندانیان سیاسی که پس از سال 1954 در جریان درهم کوبیدن اخوان المسلمین دستگیر شده بودند ، آزاد شدند و دوباره اقدام به سازماندهی خود علیه جمال عبدالناصر کردند.

سعید رمضان ، از ژنو سرنخ بسیاری از سازمان ها را در دست داشت. در سال 1954 ناصر شهروندی او را لغو کرد و او به تبعید رفت . به کمک دولت آلمان غربی که از به رسمیت شناختن آلمان شرقی از طرف مصر خشمگین بود ، و با پاسپورت دیپلماتیک آلمان شرقی ، پیش از رفتن به سونیس ، به مونیخ رفت . آن جا ، با حمایت و پول های کلان عربستان سعودی ، در سال 1961 مرکز اسلامی را در ژنو تاسیس کرد ، که به مثابه ستاد اخوان المسلمین عمل می کرد . سعید رمضان ، تا زمان مرگش در سال 1995 ، به مدت سی و چهار سال مقیم سونیس بود .

این مرکز ، تبدیل به مرکز اعصاب سازمانی شد که دارای دایره انتشارات مرکز ملاقات برای دیدار طیف راست اسلامی و فعالان اخوان المسلمین از سراسر جهان بود. بنا به گزارش «ریچارد لایه ویه « روزنامه نگاری که در مورد رابطه ی اخوان المسلمین با تروریسم مطالبی نوشته است ، سعید رمضان نه تنها مدیر مالی سازمان بود ، بلکه با یوسف ندا ، یکی از مسئولان مالی اخوان ، بانکی را به نام ال تقوا بنیاد نهاد . (37)

در سال 1962 ، سعید رمضان به کمک عربستان سعودی اتحادیه جهانی اسلام را ایجاد کرد . هانی رمضان پسر سعید و مدیر کنونی مرکز اسلامی در ژنو ، می گوید : « مبتکر اصلی ایجاد سازمان اسلامی ، پدرم بود که بدان وسیله بتواند این سازمان را به مرور تبدیل به ابزاری برای اشاعه ی افکار خود کند.» به گفته ی هانی رمضان : « وقتی این



سرویسهای جاسوسی مختلفی در ارتباط ارگانیک بوده است .

«(41)»

تهاجم سال های 66 - 1965 ناصر، یار دیگر تلفات بی شماری از اخوان المسلمین گرفت . بسیاری از رهبران زیرزمینی این سازمان ، یا دستگیر شدند ، یا پا به فرار گذاشتند . ناصر دستور داد سید قطب رهبر عقیدتی و نظریه پرداز اخوان المسلمین را که قبلاً پناهنده عربستان سعودی بود ، به دار بیاویزند. (42) به گفته هرمن آیلتنس ، ملک فیصل به شدت دخالت کرد تا جلو اعدام سید قطب را بگیرد ، اما فایده ای نداشت. (43)

عنوان بعدی

کندی ، ناصر و یمن

30 . فهرست کامل نام بنیانگذاران اتحادیه جهانی اسلام ، در کتاب شولتز ، ص. 172 آمده است .

31 . شولتز ، ص. 173

32. جان اسپوسیتو ، جنگ نامقدس : ترور به نام اسلام (نیویورک : انتشارات دانشگاه آکسفورد ، 2002) ، صفحه های 106 تا 108 .

33 . Kepel ، ص. 52 .

34 . افسر بازنشسته سی آی ا ، مصاحبه با مولف ، ژوئیه 2004 .

35 . چارلز واترمن ، مصاحبه با مولف ، ژوئیه 2004 .

36 . گولد ، صفحه های 76 تا 79

37 . به نقل از « رازهای جنگ مقدس مالی ، « نوول ابزرواتور ، 31 ژانویه 2004 .

38 . هانی رمضان ، مصاحبه با Marano Valentina ، سپتامبر 2004

39 . الدعوة (فراخوان) در سال 1957 بنیانگذاری شد ، در سال های 1960 توسعه یافت ، سابوتاژهای تروریستی را در سال های 1980 و 1990 - از جمله حمله به سفارت ایالات متحده در کویت - را سازمان داد و به عنوان نیروی علنی در عراق پس از صدام حسین، عرض اندام کرد .
40 . Kepel Gilles ، تندروهای اسلامی در مصر (برکلی : انتشارات دانشگاه کالیفرنیا ، 1993) ، صفحه های 33 و 34 .

41 . Besson Sylvain ، روزنامه Temps Le ، بیست و ششم اکتبر 2004 .

42 . اسپوسیتو ، ص. 106 .

43 . آیلتنز ، مصاحبه .

امین روزنامه نگار معروف نام برد که روز دوم سپتامبر به اتهام جاسوسی برای ایالات متحده ، دستگیر شد . پس از این تهاجم بود که کارگزاران و سخنگویان رژیم و نویسندگان ، فعال شدند و عناصر فتنه جوی مامور ایالات متحده را افشا کردند ... و اخوان المسلمین را به عنوان تروریست های قرون وسطانی محکوم کردند. « گیلز که پل در ادامه می نویسد : « روزنامه ها پرده از روابط فئاتیک های مذهبی با سرویسهای جاسوسی خارجی برداشتند که سعید رمضان داماد حسن البنا از آن جمله بود. مطبوعات افشا کردند که سعید رمضان به دستور (پیمان) سنتو ، سرخ همه ی وقایع عمان و اردن را نیز در دست دارد . « (40) این امکان وجود داشت که سعید رمضان مامور ایالات متحده باشد ، یا نباشد ، اما در این تردیدی وجود ندارد که روابط تنگاتنگی با اعضای سنتو ، از جمله پاکستان ، هم چون این با دولت اردن و عربستان سعودی که جملگی علیه ناصر به وسیله ای ایالات متحده پشتیبانی می شدند ، داشته است .

به گزارش روزنامه سونیسی « لاتمپ » ، مصر تنها دولتی نبود که سعید رمضان را مامور ایالات متحده می دانست . دولت سونیسی هم اطمینان می داد که رمضان برای آمریکایی ها کار می کند . در سال 1966 که اوج بحران در مصر بود ، مقامات عالی رتبه سونیسی ، از جمله دیپلمات ها، پلیس فدرال سونیسی و سرویس های امنیتی این کشور گرد آمدند تا در مورد سعید رمضان به بحث بپردازند . مدارک موجود در آرشیو دولتی سونیسی ، افشا می کنند که « سعید رمضان تمایل محافظه کارانه ای به غرب داشته که نمی توانسته موضعی خصمانه و خطری برای سونیسی ارزیابی شود.» آرشیو دولتی سونیسی ، هم چون این گواهی می دهد که دولت سونیسی ، دست کم اطمینان داشت که سعید رمضان برای MI 6 بریتانیا و CIA ایالات متحده کار می کند . « موقعیت سعید رمضان بیش از یک مبلغ ساده علیه کمونیسم ارزیابی می شود .» بنا به گزارش لاتمپ ، تحلیل سونیسی بر آن بود که:

« گذشته از سایر امور ، این اطمینان وجود دارد که سعید رمضان برای سرویس های جاسوسی انگلیسی ها و آمریکایی ها کار می کند.» این روزنامه سونیسی تاکید می کند که « ده ها سند در پرونده ی امنیتی سونیسی ، به ما می گوید که سعید رمضان با



ایمیل آدرس :

jaswrshja66@gmail.com

ks4920326@gmail.com

وبسایت :

<http://www.afghanpf.com>

فیسبوک :

[جبهه مردم افغانستان " جما " Afghanistan People's Front](#)

[جبهه مردم افغانستان " جما " Afghanistan People's Front](#)

گروپ آموزش و پرورش جوانان "جما"